



ماه بي غروب

زندگینامه ابوالفضل العباس عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماه بی غروب (زندگینامه ابوالفضل العباس علیه السلام)

نویسنده:

عباسعلی محمودی

ناشر چاپی:

فیض کاشانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	ماه بی غروب (زندگینامه ابوالفضل العباس علیه السلام)
۸	مشخصات
۸	مقدمه‌ی چاپ چهارم
۹	پیشگفتار
۱۱	ام‌البنین علیه السلام
۱۱	اشاره
۱۱	فاطمه کلابیه کیست؟
۱۲	شرایط همسر گزینی در اسلام
۱۳	چرا دین بهترین است؟
۱۳	ام‌البنین و خویشاوندانش
۱۴	لبید کیست؟
۱۵	شهرت لبید
۱۵	جشن از دواج ام‌البنین علیه السلام
۱۶	میلاد عباس علیه السلام
۱۶	اشاره
۱۶	علی بعد از تولد عباس چه کرد؟
۱۷	معنای لغوی عباس
۱۷	دوران کودکی عباس علیه السلام
۱۷	اشاره
۱۸	رفع ابهام
۱۹	عباس علیه السلام در دامن مادر
۱۹	اشاره

- ۲۰ عباس در دانشگاه علی
- ۲۱ مهمترین درس
- ۲۳ عباس چه مدت با پدر زیست؟
- ۲۳ عباس در مکتب اجتماع
- ۲۴ نکته آغازین
- ۲۵ ابوذر کیست؟
- ۲۶ عبدالله کیست؟
- ۲۷ سرنوشت عمار
- ۲۷ تفریحات عباس علیه السلام
- ۲۸ عباس در دوره خلافت علی علیه السلام
- ۲۸ اشاره
- ۲۹ عباس در کنار بستر پدر
- ۲۹ عباس در خدمت حسنین علیه السلام
- ۳۰ عباس در زمان خلافت امام حسن علیه السلام
- ۳۰ اشاره
- ۳۲ پایان خوشبختی
- ۳۲ جنایات معاویه، سردسته منافقین
- ۳۳ عباس در تشییع جنازه برادرش امام حسن
- ۳۴ به کدام راه باید رفت؟
- ۳۵ احوال شخصیه عباس علیه السلام
- ۳۵ اشاره
- ۳۶ اولاد عباس
- ۳۶ کنیه و القاب عباس
- ۳۶ سقایت بنی هاشم

- عبد صالح ۳۷
- برادران عباس ۳۸
- عباس در مکتب حسین علیهماالسلام ۳۹
- اشاره ۳۹
- یزید کیست؟ ۳۹
- نامه کوفیان به امام حسین ۴۱
- کاروان حسین به کربلا می‌رود ۴۱
- عباس در میدان کربلا علیه‌السلام ۴۲
- سرود شهیدان ۴۳
- اشاره ۴۳
- حمله برق‌آسا ۴۴
- دفن عباس ۴۶
- گریه‌های مادر ۴۶
- باب الحوائج ۴۷
- آیا توسل به معصومین شرک است؟ ۴۷
- دولتها و مقامها ۴۸
- نحوه توسل چگونه است؟ ۴۹
- سرنوشت قاتل حضرت ابوالفضل ۴۹
- سخنان امامان درباره عباس علیه‌السلام ۴۹
- زیارت‌نامه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ۵۰
- ترجمه زیارت‌نامه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ۵۰
- پاورقی ۵۲
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۵۴

ماه بی‌غروب (زندگینامه ابوالفضل العباس علیه السلام)

مشخصات

سرشناسه: محمودی، عباسعلی، ۱۳۰۲ عنوان و نام پدیدآور: زندگینامه حضرت ابوالفضل العباس / تالیف عباسعلی محمودی وضعیت ویراست: [ویرایش] ۲ مشخصات نشر: تهران: فیض کاشانی، ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری: ص ۱۴۳ شابک: ۹۶۴-۴۰۳-۰۱-۰۱-۹۵۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۴۰۳-۰۱-۰۱-۹۵۰۰۰ ریال؛ وضعیت فهرست نویسی: ۹۵۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۴۰۳-۰۱-۰۱-۹۵۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۴۰۳-۰۱-۰۱-۹۵۰۰۰ ریال؛ وضعیت فهرست نویسی: فهرست‌نویسی قبلی یادداشت: این کتاب در سال ۱۳۷۰ تحت عنوان "پرچمدار انقلاب حسینی" توسط فیض منتشر شده است. یادداشت: چاپ دوم: [۱۳۸۲]؛ ۶۵۰۰ ریال یادداشت: عنوان روی جلد: ماه بی‌غروب: زندگینامه ابوالفضل العباس (علیه السلام). یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۴۰ - ۱۳۹ عنوان روی جلد: ماه بی‌غروب: زندگینامه ابوالفضل العباس (علیه السلام). عنوان دیگر: ماه بی‌غروب: زندگینامه ابوالفضل العباس (علیه السلام) عنوان دیگر: پرچمدار انقلاب حسینی موضوع: عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق. - سرگذشتنامه رده بندی کنگره: ۴/۴BP۴۲/۳م۲ع ۱۳۷۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۲۰۴۰۲

مقدمه‌ی چاپ چهارم

در یکی از سفرهایم به عراق، به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، مشرف شده بودم، عربی را دیدم که در کنار ضریح به پا خاسته بود و به اعتراض با کف دست محکم به ضریح می‌کوبید و مشکلاتش را می‌شمرد و به این مضمون مطالبی می‌گفت: مگر تو باب الحوائج نیستی؟ مگر تو از قلب پر اندوه برادرت امام حسین علیه السلام غم و غصه برطرف نمی‌ساختی؟ مگر ندیده و نمی‌بینی که مرا به چه مشکلاتی روبرو کرده‌اند، چرا حاجات مرا بر نمی‌آوری؟ و چنان با خشم سخن می‌گفت که اشکی از وی بر گونه‌هایش جاری نمی‌شد و به اعتراضاتش ادامه می‌داد، زائران آن حضرت هم که بر گرد ضریح مطهر می‌چرخیدند و به راز و نیاز می‌پرداختند. از کنار این معترض می‌گذشتند و او را به رعایت ادب وانمی‌داشتند! من که در هیچ حرمی چنین صحنه‌ای را ندیده بودم، از زیارت بازمانده و مات و متحیر به زائری که گوئی همه غمها و مشکلاتش را در کف دست نهاده و آن را مرتب در ستون ضریح خالی می‌کند تا عقده‌های دل را بگشاید و ستون را به شکایت وادارد که همه را به پیشگاه مقدس عباس علیه السلام عرضه بدارد می‌نگریستم، تا بم طاق شده بود، خواستم برخیزم و به آن برادر که شرایط ادب را رعایت نمی‌کند، اعتراض کنم. اما ترسیدم او که حالش نامساعد و تنش پرورد است تا آن حد که از دلاور مرد تاریخ و بنده صالح خدا نمی‌ترسد مرا از ضربه‌های سخت دستهای خشن و قدرتمندش بی‌نصیب نگذارد. از جای برنخاستم و فقط از [صفحه ۸] عباس علیه السلام خواستم که حاجت این مسلمان دردمند را روا فرماید. تا دیگر خشمش فرونشیند و بار دیگر برای تشکر و سپاسگزاری به پیشگاه حضرتش شرفیاب شود. یکی دو روز بعد، این صحنه را برای یکی از طلاب فاضل نجف تعریف کردم و از او که مقیم عراق بود پرسیدم آیا چنین صحنه‌ای به تصادف اتفاق افتاده یا نظایرش را از دیگران دیده است؟ با لبخندی گفت: این صحنه‌ها را عشایر در حرم مطهر حضرت عباس علیه السلام غالب اوقات تکرار می‌کنند و اتفاقاً این افراد که با سینه‌ی سوزان مشکلاتشان را بازگو می‌کنند زودتر، حاجاتشان روا می‌شود و این که زائران به اعتراض بر نمی‌خاسته‌اند دلیلش وجود تکرار این صحنه‌ها است. فهمیدم در پیشگاه باب الحوائج ذکر حاجات کافی است و چون هر کسی به قدر فهم و درک خود و میزان علم و آگاهی خویش مسئولیت دارد چنانکه خداوند متعال فرموده: لا- یکلف الله نفسا الا- وسعها. به اینکه آداب و ترتیب خاص رعایت شود نیازی نیست و مولوی هم در مثنوی که قصه مناجات چوپان را با خداوند نقل می‌کند می‌گوید: هیچ آدابی و ترتیبی مجوی هر چه می‌خواهد دل تنگت بگوی آری، معصومین و پیشوایان دین و اولیای خدا که خود مستقیماً برآورنده حاجات نیستند بلکه از تقرب خود به خداوند به نفع نیازمندان استفاده

می‌کنند و در مقام دعا برمی‌آیند و خداوند منان نیز که دعای بندگان را مستجاب می‌فرماید. حاجت بنده نیازمند را روا می‌سازد. وقتی خود خداوند می‌فرماید: یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله و جاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون [۱] ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و به سوی او «وسیله» و دستاویزی بجوئید و در راه او تلاش و [صفحه ۹] کوشش کنید باشد که رستگار شوید. کدام وسیله برای شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم و بندگان صالح خدا که عباس علیه‌السلام یکی از آنهاست، بهتر است؟ مگر خداوند به پیامبرش نفرموده: فاعف عنہم و استغفر لہم [۲]. آنان را ببخش و برایشان آمرزش بخواه؟ گر چه آمرزش خواهی و استغفار مستقیماً از خداوند، پسندیده و ممدوح است و به اطاعت از این فرموده: قال ربکم ادعونی استجب لکم [۳] نزدیکتر است ولی اگر از مقربین در گاه او کسی «وسیله» و واسطه شود به اجابت نزدیکتر خواهد بود. همچنانکه در جوامع بشری از واسطه و شفیع برای رسیدن به خواسته خود استفاده می‌کنند. سفره‌هایی که در طول هر سال به نام حضرت عباس علیه‌السلام گسترده می‌شود و گروهی نیازمند، اطعام می‌شوند، از جمله برکتهائی است که این شهید راه خدا موجب آن شده است. کسانی هم که این سفره‌ها را می‌کشایند تا محتاجان از آن بهره‌مند گردند خود نیز نیازمندی هستند که به وسیله و شفاعت عباس علیه‌السلام از خدا می‌خواهند که حاجاتشان برآورده گردد و غالباً هم برآورده می‌شود. و این تجربه، دیگر ارادتمندان به عباس بن علی علیه‌السلام را وادار می‌سازد که از دامن مشکل‌گشای حضرتش دست برندارند و برای رفع حاجات خویش به وی متوسل شوند. علاقه شیعیان به مجاهدان راه خدا که یکی از بهترین آنها، سقای دشت کربلاست. سبب گشته است که شرح حال این بزرگواران مورد استقبال کم‌نظیر ایشان قرار گیرد. [صفحه ۱۰] کتاب حاضر که سیره ابوالفضل العباس علیه‌السلام را دربردارد و به وسیله مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی به چاپ چهارم می‌رسد بر علاقه وافر مشتاقان آن حضرت که در انقلاب بزرگ و بی‌نظیر امام حسین علیه‌السلام پرچمدار آن بود دلالت دارد. و نویسنده از این علاقمندان بزرگوار که خواننده این زندگینامه هستند، تمنا دارد او را نیز از دعای خیر فراموش نفرمایند. باشد که خداوند گناهان او را ببخشد و بر اجر و پاداش دعاکنندگان هم بیفزاید. که ان الله لعفو غفور. عباسعلی محمودی تاسوعای حسینی ۱۴۲۱ هجری قمری جمعه ۲۶ فروردین ۱۳۷۹ [صفحه ۱۱]

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم سرگذشت تألیف این کتاب به قدری شنیدنی اسد که بجای می‌نماید که به جای مقدمه تقدیم خوانندگان عزیز شود. شب ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که در سبزوار معلم بودم، خواب دیدم که با یکی از دوستان در خیابان بیهق، قدم می‌زنم. مردی از پشت سر دستی بر شانه‌ام زد و مرا بنام خواند. برگشتم تا ببینم کیست و چه می‌گوید؟ مردی را دیدم که قبائی بر تن داشت و سرش برهنه بود، ریش سیاه انبوه و چشمهای مشکی درشت او که نگاه جذابش تا ریشه جان نفوذ می‌کرد، بیننده را به احترام وامی‌داشت. به یاد ندارم که سلامش کرده باشم، زیرا از دیدن قیافه مردانه و سخن آمرانه‌اش، از گفتن باز ماندم. روبرو که شده بودیم فرمود: چرا شرح زندگانی حضرت ابوالفضل را نمی‌نویسی؟ من که در آن زمان دانشجوی سال اول دانشکده حقوق تهران بودم و از زندگانی آن حضرت جز آنچه در منابع شنیده بودم چیزی نمی‌دانستم. با شگفتی پرسیدم: من بنویسم؟! تصورم این بود که دستور دهنده به اشتباه خود پی برد، و مرا از اجرای چنین فرمانی معذور بدارد ولی او فرمود: بله شما، برو بنویس و فراموش مکن. از خواب پریدم و به اندیشه فرورفتم و به دنبال تعبیر این خواب [صفحه ۱۲] می‌گشتم تا پیش از ظهر روز بعد حاج سید یحیی نظامزاده را که - رحمت خدا بر او باد - رئیس انجمن تبلیغات اسلامی سبزوار بود و ما را رهبری و هدایت می‌فرمود، دیدم و خواب دوشینه را به وی بازگفتم و تعبیرش را از او خواستم. ایشان فرمود: این خواب دستوری است بی‌تعبیر و باید شرح زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را نوشت. ساعت ۳ بعدازظهر همان روز که خبر کودتای شاه (محمد رضا پهلوی) و سقوط دکتر محمد مصدق از

نخست‌وزیری، از رادیو منتشر شد و به دستور نیروهای انتظامی ارازل و اوباش به خیابانها ریختند و به قتل و غارت پرداختند، اینجانب نیز ناچار به ترک خانه و زندگی خود شدم و به خانه دوستی پناه بردم، زیرا در سبزوار از طرفداران دکتر مصدق بودم و در روزنامه «جلوه حقیقت» علیه رژیم ستمشاهی مقاله می‌نوشتیم. وقتی در خانه خلوت به آینده می‌اندیشیدم ترجیح دادم که به مطالعه احوال باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه‌السلام بپردازم. لذا از پدر همسرم حاج شیخ حسن داورزنی قدس سره که از دانشمندان به نام بود خواستم که کتابهایی را که متضمن شرح زندگانی آن حضرت باشد، در اختیارم قرار دهد و معظم له نیز کتاب ناسخ التواریخ و زندگانی قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام تألیف آقای عمادزاده را به مخفیگاهم فرستاد. ضمن مطالعه، چیزی که بیشتر از همه، در آن روزها که بار غمها ستون دلها را درهم می‌شکست جلب توجهم کرد، نحوه توسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بود و دستورالعمل توسل چنین بود که ابتدا حاجتمند دو رکعت نماز بجای آورد و سپس ۱۳۳ مرتبه به تعداد حروف ابجدی عباس بگوید: «یا کاشف الكرب عن وجه الحسین علیه‌السلام اکشف کربی بحق اخیک الحسین علیه‌السلام. یعنی: ای کسی که از چهره حسین علیه‌السلام غم و اندوه می‌زدودی، تو را به حق [صفحه ۱۳] برادرت حسین غم و اندوه مرا هم برطرف ساز. من که آن روزها عده‌ای برای کشتنم در جستجو بودند، سخت پریشان بودم، این توسل را چندین بار تکرار کردم. و نتیجه این شد که نه تنها هیچ آسیبی ندیدم بلکه در زمانی که باور هیچ معلمی نبود یعنی همان سال ۱۳۳۲ به تهران منتقل شدم و در اداره کل فرهنگ شهرستانها به کار مشغول شده و فارغ‌البال در کلاسهای درس دانشکده حقوق نیز شرکت می‌کردم. چون مشکلات خاص تهران و مشغولیات درسی و کاری و داشتن زن و یک فرزند، مجال تحقیق و تتبع درباره زندگی مولایمان عباس علیه‌السلام را فراهم نمی‌کرد سخت‌نگران بودم تا بالاخره مقاله نسبتاً مفصلی تهیه کردم که در سالنامه نور دانش سال ۱۳۳۶ به چاپ رسید. با چاپ مقاله تصور می‌کردم تکلیف خود را انجام داده‌ام لذا دیگر نگرانی نداشتم تا اینکه به دادگستری منتقل و پس از گذشت چندین سال در خرداد ۱۳۴۸ دادستان سمنان شدم. انتقال به سمنان نیز خود داستانی غم‌انگیز برایم در بردارد که بعد از تبعید از مشهد به بندر بوشهر عملی شده است و علتش نیز شرکت اینجانب در مجالس دینی و رفت و آمد به منزل علامه فقید شیخ محمد تقی شریعتی مزینانی بود که شرحش برای خوانندگان عزیز ملال‌انگیز خواهد بود لذا بهتر است از بیان آن صرف‌نظر کنم و به علت تألیف این کتاب بپردازم. آیه الله علامه محمد صالح حائری مازندرانی رحمه الله که از مراجع تقلید و دانشمندی بنام و مقیم سمنان بود و بر اثر مطالعات و تتبعات فراوان و کبر سن، بینائی خود را از دست داده بود، گاهی برای رفع تنهایی و یا دلتنگی به محرر خود دستور می‌داد که از اینجانب دعوت کند تا در [صفحه ۱۴] محضر او حاضر شوم و نوشته‌های خود را برای معظم له بخوانم. روزی که این توفیق نصیبم بود، ابتدا به ساکن علامه روی به اینجانب کرد و فرمود: آیا درباره شخصیت ممتاز ابوالفضل العباس علیه‌السلام اندیشیده‌ای؟ شخصیتی که امام جعفر صادق علیه‌السلام با آن همه مقامات بلند معنوی درباره‌اش فرموده: پدر و مادرم به قربانت (بابی انت و امی) و در همان حال دستور داد که کتاب مفاتیح را آورند تا زیارت نامه خاص آن حضرت را بخوانم. آن زیارتنامه قرائت شد و درباره فرازهایی از آن توضیحاتی دادند. من هم از فرصت استفاده کرده خواب خود و نوشتن مقاله را شرح دادم. علامه فرمود: عجب! مگر حضرت عباس علیه‌السلام را می‌توان در یک یا چند کتاب معرفی کرد تا چه رسد به یک مقاله! تو که مشغول تألیف کتابهایی هستی که برخی منتشر شده لاقلاً کتابی هم درباره حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام تألیف کن. [۴]. از ایشان پرسیدم: مگر تکلیف خود را در این باره انجام نداده‌ام؟ علامه فرمود: نخیر. لاقلاً به جای یک مقاله، کتابی بنویس. این دستور مرا بر آن داشت که در مهر ماه سال ۱۳۵۰ کتاب «عباس علیه‌السلام پرچمدار انقلاب» را تألیف کردم که خبر انتشار قریب الوقوع آن، در کتاب رسالتی پرنج (نوشته دیگر اینجانب) به چاپ رسید. اما دست تقدیر انتشار آن را به شرحی که در زیر می‌آید به تأخیر انداخت. روزی دست‌نویس کتاب را به دکتر علی شریعتی رحمه الله دادم و از ایشان تقاضا کردم که آن را مطالعه فرموده و نظرش را پیرامون آن ابراز دارد و آن فقید سعید نیز قول داد ظرف دو سه روز کتاب را به اینجانب برگرداند. ولی او پس از چندی به زندان افتاد و بعد از آزادی به

خارج از کشور رفت و در [صفحه ۱۵] لندن به شهادت رسید و دستنویس کتاب در اختیارم قرار نگرفت. پس از انقلاب، به پدر بزرگوار دکتر شریعتی، شرح بالا را معروض داشتم و تقاضا کردم که دستور دهد، کتابهای مرحوم دکتر شریعتی را بازدید کنند و اگر کتاب عباس علیه السلام پیدا شد به اینجانب برگردانند. آن فقید سعید هم فرمود: به همسر دکتر سفارش می‌کنم جستجو کند و کتاب را به شما برگرداند. سفارش انجام شد و عاقبت بعد از چند ماه کتاب پیدا و مرجوع گشت و مرحوم دکتر علی شریعتی هم جز دو تذکر کوتاه نظر تفصیلی درباره کتاب ابراز نداشته بود. با وجودی که کتاب آماده چاپ بود، انتشارش مجاز نبود! زیرا برای حفظ وحدت اسلامی می‌بایست از تذکر پاره‌ای از وقایع تاریخی خودداری کرد. اما اصرار مدیر محترم مؤسسه انتشارات فیض کاشانی (نهضت زنان مسلمان) که سیره عملی اهل بیت چهارده معصوم را چاپ نموده و همچنین بیشتر کتابهای اینجانب را تاکنون چاپ، و منتشر کرده بر تجدیدنظر و آماده کردن برای چاپ، مرا بر آن داشت که در کتاب تألیف شده تجدیدنظر کلی به عمل آورم، ولی حذف برخی از نامها و یا وقایع، لطمه‌ای به اصل موضوع وارد نکرده بلکه به تصور نویسنده، کتاب حاضر پربارتر شده است. نکته‌ای که در پایان این مقال، باید گفت، این است که متأسفانه درباره زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام کتاب زیادی نوشته نشده و از آنچه هم که منتشر گشته، بیشتر از اشعار مربوط به نوح سرائی و سینه‌زنی استفاده شده مانند کتاب «شخصیت ابوالفضل قمر بنی‌هاشم» که بیشتر مطالب آن از کتاب «پرچمدار کربلا حضرت ابوالفضل» اقتباس گشته است. [صفحه ۱۶] ما هم معتقد نیستیم که آنچه را عرضه داشته‌ایم از بهترینهاست. بلکه بر ناتوانی فکر و قلم خود معترفیم و هرگز نتوانسته‌ایم حق مطلب را درباره بنده صالح خدا ابوالفضل العباس علیه السلام ادا کنیم، فقط خرسندیم که نمره‌ای تا بعد از ۳۸ سال خواب خود را تعبیر شده یافتیم و کتابی که از عیب و نقص بری نیست بر تألیفات دیگر خود افزودیم، باشد که همین خدمت ناچیز فرهنگی در پیشگاه خدای بخشنده بی‌پاداش نماند. عباسعلی محمودی اول مهر ماه ۱۳۷۰ [صفحه ۱۷]

ام‌البنین علیه السلام

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم زنی از برگزیدگان عرب، برای همسری من برگزین، که فرزندی دلاور برایم بزاید. [۵]. این سخن علی علیه السلام بود که به برادرش عقیل فرمود. عقیل که از علم انساب بهره‌ی بسیار داشت و از هر کسی بیشتر قبائل عرب را می‌شناخت، گفت: با فاطمه کلایه ازدواج کن که در جهان عرب از پدران او دلیرتر وجود ندارند. [۶].

فاطمه کلایه کیست؟

فاطمه دختر حزام که از مادری پاکدل و باتقوی به نام ثمامه بدنیا آمده بود، شرافت خانوادگی و اصالت ذاتی و پاکی فطری را با نیروی جسمانی و زیبایی اندام یکجا به همراه داشت. روان پاک و روح تابناک این بانوی پاکدامن که بعدها به «ام‌البنین» شهرت یافت چنان در آسمان ایمان می‌درخشید که پس از فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بلندترین مقام را در میان زنان مسلمان احراز کرد. [صفحه ۱۸] فضائل اخلاقی، کمالات انسانی، نیروی ایمانی، ثبات و پایداری، شکیبایی و بردباری، بصیرت و دانایی، نطق و سخندانی او را به شایستگی بانوی بانوان کرده بود. اسدالغابه، نسب فاطمه ام‌البنین را از جانب پدر چنین ذکر می‌کند: فاطمه بنت حزام بن خالد بن ربیع بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه العامری ثم الجعفری. صاحب کتاب «ابصار العین فی انصار الحسین» که آقای خسروانی تحت عنوان جماعت حسینی ترجمه کرده نسب ام‌البنین را از طرف مادر چنین ذکر نموده است: ثمامه دختر سهل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب. تاریخ تولد و زمان وفات ام‌البنین

که با تربیت چهار پسر دلاور، مسیر تاریخ را عوض کرد، روشن نیست. و نیز سالی که به همسری امام علی علیه‌السلام برگزیده شد به طور دقیق معلوم نمی‌باشد، ولی تاریخ‌نویسان با توجه به اختلاف سن حضرت عباس علیه‌السلام که در زمان شهادت ۳۲ تا ۳۹ ساله نوشته‌اند و میلاد آن حضرت را در سال ۲۴ یا ۲۶ هجری قید کرده‌اند، ازدواج ام‌البین به تحقیق قبل از سال ۲۳ هجری واقع شده است. علی علیه‌السلام در زمان حیات فاطمه زهرا علیها‌السلام که نخستین همسر باوفایش بود، زنی اختیار نکرد، زیرا با وجود همسری بلند پایه چون او که سیده زنان جهان بود، انتخاب همسر دیگر را جایز نمی‌شمرد، ولی حسب وصیت زهرا علیها‌السلام بعد از وفات وی که بنا بر مشهور در سوم جمادی‌الآخر سال دهم هجری یعنی ۹۵ روز پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه اتفاق افتاده، با امامه دختر ابی‌العاص و زینب (خاله زاده حضرت زهرا علیها‌السلام ازدواج کرد، و فاطمه دختر حزام «ام‌البین» سومین و یا چهارمین زنی است که به حباله نکاح علی علیه‌السلام درآمده است. [صفحه ۱۹] اکثر تاریخ‌نویسان، ازدواج خوله دختر جعفر بن قیس «مادر محمد حنفیه» را مقدم بر تزویج ام‌البین می‌دانند. از این رو فاطمه دختر حزام چهارمین همسر علی علیه‌السلام بوده است.

شرایط همسرگزینی در اسلام

در اسلام وجود ایمان در طرفین ازدواج شرط حتمی و اساسی است و به این موضوع بیش از هر چیز اهمیت داده شده است. اسلام به مال و ثروت زن و شوهر و یا زیبایی اندام آنان ارزش نمی‌گذارد بلکه به زیبایی سیرت و پاکی دل و تقوای روح ارجح می‌نهد. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «انظر فی ای نصاب تضع ولدک فان العرق دساس» [۷]. بنگر فرزند (آینده) خود را در کجا قرار می‌دهی زیرا عرق و نژاد تأثیر خود را می‌بخشد. و نیز فرموده: «ایاکم و خضراء الدمن قیل و ما خضراء الدمن؟ قال: المرأه الحسناء فی منبت سوء.» [۸]. از سبزه مزبله مزبله پرهیزید. گفتند: سبزه مزبله چیست؟ گفت: زن زیبا در خانواده بد. و در جای دیگر فرموده است: تنکح المرأه لاربیع: لمالها و لحسبها و لجمالها و لدینها فاظفر بذات الدین تربت یداک [۹]. زن را برای چهار چیز بگیرند، مال و شرف و جمال و دین، و تو زن دیندار بجوی. مال و جمال در ایجاد سعادت خانوادگی و استواری پایه‌های نکاح، نقش مهمی ندارد. زیرا هر دو نعمت زوال پذیرند. مخصوصا اگر زنی [صفحه ۲۰] زیبا پاکدامن نباشد، جمال او شراره‌ای است که از رخسارش بر اهل خانه فرومی‌بارد و کانون خانواده را به آتش کشیده و ویران می‌سازد. شعله زیبایی و جمال، به مانند مال، به تنهایی نمی‌تواند ضامن سعادت زندگی زناشویی باشد. از این رو دو نعمت زود گذرد، که استفاده بد از آنها، نعمت و بدبختی بوجود می‌آورد، در اسلام جزء شرایط انتخاب همسر به شمار نرفته است. حسب و نسب، اصل و نژاد نیز چون مال و جمال. ملاک انتخاب همسر نیست، و افتخار بر پیشینیان که مثلا روزی زمامدار کشوری و یا اداره کننده قبیله‌ای بوده و یا ثروت زیادی اندوخته بوده‌اند و گروهی را در زیر سلطه خویش داشته‌اند، از جهالت است. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «حسب المرء، علمه و جماله عقله». حسب مرد عملش و زیبایی او به خردش می‌باشد. و نیز فرموده است: «فخر الرجل بفضله لا باصله». افتخار مرد به دانش و برتریهای معنوی اوست نه به اصل و نژادش. به این ترتیب، بر استخوانهای پوسیده پیشینیان و اعمال گذشته آنان که زمانی ظاهری آراسته‌اند. و طریق اهل دل نپیموده، از پل دنیا گذشته‌اند، فخر کردن و به خود بالیدن روا نیست. بلکه افتخار از آن کسی است که در خانواده‌ای پاک، چشم به دنیا گشوده و دانش و فرهنگ گذشته‌گان خویش را در جان و دل جای داده و علم و فضیلت را نیز از دیگران آموخته است. خلاصه اسلام به اصل و حسب انسان، توجه ندارد ولی به «اصیل» بودن «اصل و نصب» که پایه و اساس به زیستن است توجه دارد و پیرامون خود را به انتخاب پاکترین نژاد سفارش می‌فرماید، زیرا: [صفحه ۲۱] گوهر پاک بیاید که شود قابل قیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

چرا دین بهترین است؟

آنچه اسلام به آن ارج نهاده و شرط اساسی ازدواج و همسرگزینی قرار داده «دین» و ایمان به خدا است. برای اینکه معلوم شود، چرا دین بهترین است، از خود امام علی علیه‌السلام که برادرش عقیل را به انتخاب بهترین همسر مأمور کرده، سخنانی را نقل می‌کنیم.

۱- «الدین نور»؛ دین نور است. ۲- «الدین یصد عن المحارم»؛ دین انسان را از حرامها بازمی‌دارد. ۳- «من رزق الدین فقد رزق خیر الدنیا و الآخرة»؛ کسی که دین روزی او شده به تحقیق خیر دنیا و آخرت روزی‌اش گشته است. ۴- «لا یغتبط بموده من لا دین له»؛ به دوستی که دین ندارد شادمانی نمی‌شود. دوستی و مودت کسی پایدار است که دیندار باشد بنابراین بر دوستی بی‌دین اعتباری نیست پس بر امر بی‌اعتبار نباید شادمانی کرد و بر دوستی زوال‌پذیر نباید خوشحال بود. مرد یا زن بی‌دین، که دنیا هدفشان و رسیدن به مال و منال مقصودشان هست اگر با هم ازدواج کنند، دوستی پایدار نخواهند داشت و در جهان امروز که کعبه آمال اکثر مردم دنیاست، ازدواج کم و طلاق بسیار است در صورتی که خداوند می‌فرماید: و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیهما و جعل بینکم موده و رحمه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون» [۱۰]. [صفحه ۲۲] از نشانه‌های اوست اینکه از جنس خودتان برای شما جفتانی آفرید تا به وجود آنها آرامش یابید و بین شما دوستی و مهربانی قرار داد. همانا در این امور آیتهاست برای گروهی که می‌اندیشند. فقط دین و ایمان به خداست که مودت و رحمت همیشگی را بین زن و شوهر بوجود می‌آورد و اعتماد این دو را به همدیگر زیاد می‌کند و سرور و شادی را در خانواده سبب می‌شود. خلاصه باید گفت: بعثت پیامبران، در طول تاریخ بشری، برای استقرار دین در دل‌های مردمان بوده است. پس در این مختصر نمی‌توان مزایای دینداری و زیانهای بی‌دینی را برشمرد. اما آنچه تذکرش در اینجا لازم است، این است که تجربه نشان داده و تاریخ گواهی کرده که بذر دین در دل‌هایی نیکو روییده، که از اصالت و نجابت خانوادگی و اصیل بودن نسب برخوردار بوده‌اند. مثلاً از کوثر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا علیها‌السلام حسنین علیهما‌السلام به دنیا آمده‌اند ولی در مزبله ابوسفیان که هند جگرخوار همسرش بوده معاویه و از او یزید پلید روییده‌اند و این شجره خبیثه، بر جهان بشری آنقدر بلا و مصیبت وارد کرده‌اند که وجدانهای بیدار از بازگو کردن حتی شمه‌ای از آنها شرمسار است. پس در انتخاب همسر، باید از منبت سوء و رویشگاه بد پرهیز کرد و قرارگاه نطفه را نیکو انتخاب نمود. علی علیه‌السلام که آینده را به روشنی گذشته و حال می‌دید، با ازدواج با ام‌البنین، فرزندان را تدارک دید که دوستدار حق بودند و دشمنان باطل و تاریخ نشان داد که چنان شد که او می‌خواست. اکنون مناسب است که به اصالت نسب ام‌البنین هر چند به اختصار اشاره کنیم تا این بانوی بزرگوار را بهتر بشناسیم. [صفحه ۲۳]

ام‌البنین و خویشاوندانش

فاطمه - ام‌البنین - از جانب مادر و از سوی پدر، ریشه‌دار بود، و این اصالت دو جانبه نه تنها او را از ژنهای شجاعت، شهامت و نیرومندی برخوردار ساخته بود بلکه ادب و فضیلت را به ارث برده و علم و اخلاق را در کانون تقوی آموخته بود. ام‌البنین ادیبی باهنر و شاعری سخنور بود، نیکو سخن می‌گفت و نیکو شعر می‌سرود. اندیشه بلند، روح حساس، عاطفه عالی و دقت و کنجکاوی که معمولاً شعراء از آنها بهره‌ای دارند در ام‌البنین به حد کمال بود، که به پاره‌ای از اشعار شیوای او که برای فرزند شهیدش عباس علیه‌السلام سروده به موقع اشاره خواهد شد. برای اینکه ام‌البنین را بهتر بشناسیم، بعضی از نزدیکان و خویشان این بانوی شریف و بزرگوار معرفی می‌شوند، تا روشتر گردد که این بلبل در کدام گلستان پرورش یافته و چه گل‌های زیبایی بر چهره این بانوی زیبا خوی، لبخند زده‌اند؟ «ثمامه» مادر ام‌البنین بود و مادر ثمامه، عمره دختر طفیل نام داشت و طفیل مردی دلاور، شجاع، رشید و شیرافکن بود. جد مادری ام‌البنین «ابوالبراء» است که او را «ملاعب الاسنه» می‌نامیدند، زیرا نیزه‌ها را به بازی می‌گرفت و مانند او

دلآوری در عرب نبود. دلیری و دلآوری خاندان ام‌البنین را در یک کلمه می‌توان خلاصه کرد و آن نام زیبای عباس است که بر شیر خشمگین و پر صولت و هیبت دلالت دارد و علی علیه‌السلام هم این نام با مسمی را برای پسرش عباس برگزید، تا سنبل شجاعت و نیرومندی خاندان ام‌البنین باشد. دیگر از مردان بزرگ و دلاور خاندان ام‌البنین شاعر شهیر عرب [صفحه ۲۴] «لیبد بن ربیع» است [۱۱] چون خالد برادر لیبد و پسر خالد هم، حزام می‌باشد، پس لیبد عموی پدر ام‌البنین است و برای اینکه به شخصیت علمی و ادبی لیبد آگاهی بیشتری یابیم، مختصری از شرح زندگی و بیوگرافی او را در زیر می‌آوریم.

لیبد کیست؟

در عصر جاهلیت از شعراء و ادباء عرب، هر کس نیکوتر از همه شعر می‌سروده، حق داشته به عنوان کسب افتخار و اثبات برتری ادبی، بهترین شعر خود را در خانه کعبه بیاویزد. در این عصر، هفت تن شاعر بزرگ عرب شناخته شده‌اند که نیکوترین اشعار آنان به علت آویزان بودن به خانه کعبه به «سبعه معلقه» یا «معلقات سبع» مشهور گشته و یکی از صاحبان «سبعه معلقه» لیبد بن ربیع عامری است. لیبد، عموی پدر ام‌البنین یکی از اشراف شعرا است. او مردی کریم و با فتوت و در عین حال شجاع و دلاور بوده و عمری دراز کرده است. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می‌نویسد که لیبد صد و پنجاه و هفت سال عمر کرده و پیش از اسلام شعر می‌سروده ولی پس از تشریف به اسلام شعر نگفته و در سال ۴۱ هجری وفات یافته است. صاحب کتاب «الاصابه» می‌نویسد: عمر در زمان خلافت خود به امیر کوفه نوشت که از شعرای آن ناحیه هر کس در زمینه اسلام شعری سروده برایش بفرستد. مغیره بن شعبه حاکم کوفه، پیام عمر را به راجز عجلی و لیبد بن ربیع ابلاغ کرد. راجز، قصائدی طولانی برای مغیره فرستاد ولی لیبد، سوره بقره را که [صفحه ۲۵] از حفظ داشت نوشت و به مغیره داد و گفت: خداوند عوض شعر، سوره بقره و آل عمران را به من عطا فرموده است. مغیره، داستان هر دو شاعر را برای عمر نوشت، و عمر پانصد دینار از حقوق راجز عجلی کاست و بر حقوق لیبد افزود. می‌گویند تنها شعری که لیبد پس از مسلمان شدن سروده این بیت است: ما عاتب المرء اللیب کنفسه و المرء یصلحه الجلیس الصالح برای خردمند، واعظ و ملامت کننده‌ای چون وجدانش نیست، هر چند همنشینی با مرد شایسته انسان را به صلاح می‌آورد. و نیز گفته‌اند که لیبد شعر زیر را پس از تشریف به اسلام به عنوان سپاسگزاری از این توفیق بزرگ الهی، انشاء کرده است. الحمدلله اذ لم یاتنی اجلی حتی لبست من الاسلام سربالا خدای را سپاسگزارم که نمردم تا جامه اسلام به تن پوشیدم. برخی از مورخین می‌گویند: لیبد ۹۰ سال در زمان جاهلیت زیسته و ۵۵ سال در اسلام. و برخی مدتی را که مسلمان بوده، سی سال و اندی ذکر کرده‌اند. و نیز مشهور است که لیبد چون اسلام آورد به کوفه رفت و در سال ۴۱ هجری زمانی که معاویه برای صلح با امام حسن علیه‌السلام وارد کوفه شد وفات یافت. با اینکه اشعار شیوا و شیرین لیبد بر مقام عالی فصاحت و بلاغت او دلالت دارد، تواضع فرزدق شاعر شهیر عرب نیز به شرحی که می‌آید، بر پایگاه رفیع ادبی لیبد، راهنما و رهبر است. روزی فرزدق (مداح امام سجاد علیه‌السلام) از راهی می‌گذشت، شنید که کسی این شعر را از معلقه لیبد می‌خواند: و جلا السیول علی الطلول کانه زبر تجد متونها اقلماها سیلی که از کوه فرو غلطید، چون قلمی که بر روی کاغذ کلماتی ظاهر [صفحه ۲۶] سازد، آثار خانه‌های او را از زیر ریگها نمودار ساخت. فرزدق، پس از شنیدن این شعر از اسب پیاده شد و به سجده افتاد. همراهانش پرسیدند: این چه سجده‌ای بود؟ گفت: همچنانکه دیگران سجده قرآن را تشخیص می‌دهند من نیز سجده شعر را می‌شناسم. لیبد در معلقه خود که ۸۸ بیت دارد، خود و خویشاوندانش را این چنین می‌ستاید: «بیگانه و خویش چون به مهمانسرای من درآیند، گوئی هنگام بهار بر مرتعی پر نعمت فرود آمده‌اند. چون قبایل عرب در مکانی گرد آیند، پیوسته مردی بزرگ از ما بر آنان سروری جوید. مردی که دشمنان را هنگام جدال می‌کوبد و نابود می‌کند. علاوه بر آن پیوسته کریمانی که یاران خود را به کرم یاری کنند، از قبیله ما بوده‌اند. مردانی بخشنده که بهترین و گرانبهاترین غنائم را خود آنان بدست آرند، دامن عرضشان آلوده نشده و افعالشان ناپسندیده نیست و عقولشان را با هوس

الفتی نباشد» [۱۲]. از این ابیات لیبد و خاندان او که کریم و دلیر بوده‌اند و اعمال و افعالشان نیک و عقولشان با هوس الفتی نداشته، شناخته می‌شوند و ام‌البین، همسر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در چنین خاندانی پرورش یافته است.

شهرت لیبد

شهرت لیبد، تنها به سخندانی و نیکوسرایی او نیست، بلکه حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب شهرت وی شده است. زیرا آن حضرت درباره لیبد فرموده: بهترین شعری که عرب گفته، سخن لیبد است که می‌گوید: به جز [صفحه ۲۷] خدا همه چیز باطل است. [۱۳]. لیبد در مدح نعمان بن منذر، پادشاه حیره، قصیده‌ای سروده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مصراعی از آن را در سخن خود آورده، که ترجمه پاره‌ای از این قصیده در زیر نقل می‌شود: همه چیز به جز خدا نابود است، از این رو هر نعمتی به ناچار از بین می‌رود. نعمتهای جهان موجب فریب و حسرت و زندگانی در آن ناپایدار است. هر مردمی به زودی به بلایی دچار می‌گردند و سرانجام انگشتان آنان را مرگ زرد می‌سازد. هر فردی روزی به کوشش خویش آگاه خواهد شد و آن وقتی است که در پیشگاه خدا از روی کارها پرده بردارند. [۱۴]. از این اشعار بر طینت پاک لیبد می‌توان آگاه شد زیرا این شخصیت بزرگ عرب در زمان جاهلیت و پیش از مسلمان شدن، با هوش فطری و نیروی خدادادی درک کرده بوده که خدای جهان آفرین باقی و مخلوقات او فناپذیرند و همه روزی در پیشگاه خدا، به افعال خود آگاه خواهند شد. بنابراین و حسب قاعده توارث، می‌توان گفت: از راه «اصلاب شامخه» و «ارحام مطهره» خداشناسی و یکتاپرستی به ام‌البین به ارث رسیده است. [صفحه ۲۸] در پایان این مقال، بیان این نکته ضروری است که اگر سال تولد حضرت عباس علیه‌السلام سال ۲۶ هجری باشد، چون لیبد در سال ۴۱ هجری وفات یافته، در آن زمان آن حضرت ۱۵ ساله بوده است. [صفحه ۲۹]

جشن ازدواج ام‌البین علیه‌السلام

عقیل، بعد از آنکه فاطمه دختر حزام را معرفی کرد، و اخلاق حمیده و صفات پسندیده و ایمان استوار او را ستود و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام پسندید، مذاکرات خواستگاری و ازدواج بعمل آمد و خانواده عروس که دامادی چون علی علیه‌السلام می‌یافتند با آغوش باز و دلی سرشار از شادی و امید، از این پیشنهاد استقبال کردند و به زودی فاطمه افتخار همسری علی علیه‌السلام را یافت و به خانه مولای متقیان گام نهاد. نحوه برگزاری جشن عروسی و زمان وقوع عقد را تاریخ روشن نکرده است ولی آنچه مسلم است قبل از سال ۲۳ هجری قمری بوده و برخی معتقدند از تاریخ ازدواج فاطمه - ام‌البین - تا زمان تولد عباس علیه‌السلام ده سال فاصله شده و اگر این قول، درست باشد، تاریخ ازدواج فرخنده سال ۱۳ یا ۱۶ هجری بوده است. برخی از تاریخ‌نویسان نوشته‌اند ابوالفضل العباس علیه‌السلام در جنگ صفین حضور داشته و در آن زمان ۱۵ تا ۱۷ ساله بوده است. اگر این قول درست باشد چون پیکار اصلی صفین در ماه صفر سال ۳۷ هجری اتفاق افتاده بنابراین تولد آن حضرت در سال ۲۲ یا ۲۰ هجری واقع شده و اگر بین زمان ازدواج ام‌البین تا تولد نخستین فرزندش ده سال فاصله باشد در چنین صورتی ازدواج او در سال دهم یا دوازدهم هجری به وقوع پیوسته است، که سال دهم هجری یعنی زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقوع ازدواج علی با ام‌البین صحیح به نظر نمی‌رسد و محتمل است سال ۱۲ هجری این وصلت میمون به وقوع پیوسته است. [صفحه ۳۰] ام‌البین از زمان ورود به خانه علی علیه‌السلام خود را کنیز فرزندان زهرا علیها‌السلام نامید و به حسنین و زینب و ام‌کلثوم علیها‌السلام گفت: من به عنوان همسر علی علیه‌السلام به این خانه نیامده‌ام، بلکه برای کنیزی شما، آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خود را آماده ساخته‌ام. این بانوی بزرگوار که از دل سخن می‌گفت و ظاهر بی‌آلایشش از صفای باطنش خبر می‌داد، همانطور که گفته بود مانند کنیزی از فرزندان زهرا علیها‌السلام فرمان می‌برد و پاس احترام آنان را می‌داشت و از این خدمتگزاری تقرب به خدا را می‌جست. این عرض ادب و

ابراز اخلاص به پیشگاه مقدس حسن و حسین علیهما السلام که استمرار داشت، موجب گردید که فرزندان او چون عباس علیه السلام بسیار زود به مقام عالی برادران خود پی برند و پاس احترام ایشان را بدارند و همچنین در محضر حضرت زینب و ام‌کلثوم بیاخیزند و اوامر آنان را که از سرچشمه توحید سیراب بودند اجرا نمایند. ام‌البنین، نیکو می‌دانست و به چشم دل هم می‌دید که حسن و حسین فرزندان صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام از نور ولایت و فیض رحمت حق برخوردارند و چون علی علیه السلام پیشوای امتند، از این رو هرگز به خود اجازه نمی‌داد که خود را به جای دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرض کند و فرزندان او را فرزندان خویش بنامد. این صفات عالیه و انسانی است که ام‌البنین را از سایر زنان ممتاز کرده و او را بعد از زهرا علیها السلام در ردیف بهترین و شریفترین زنان جهان قرار داده است. [صفحه ۳۱]

میلاد عباس علیه السلام

اشاره

همانطور که قبلاً اشاره کردیم در سال تولد حضرت ابوالفضل علیه السلام اختلاف هست و از میان همه احتمالات می‌توان سالهای ۲۲ یا ۲۶ هجری را برگزید. و اگر حضور آن حضرت در جنگ صفین، مسلم باشد و حداقل سن وی نیز ۱۵ سال به حساب آید سال تولد آن حضرت ۲۲ هجری خواهد بود. ولی قول مشهور این است که عباس علیه السلام در چهارم شعبان سال ۲۶ در مدینه دیده بر جهان گشوده است. مرحوم آیت الله محمد صالح علامه حائری مازندرانی در ضمن قصیده‌ی پیرامون تاریخ تولد آن حضرت سروده: ابوالفضل آن شهنشه زاده روز چهارم شعبان به سال ۲۶ فر داد شعبان المعظم را موضوع شایان تذکر و قابل اندیشه، این است که روز سوم شعبان (سال سوم یا چهارم هجری) حضرت امام حسین علیه السلام تولد یافته و برادرش عباس علیه السلام روز چهارم شعبان به دنیا آمده است. چون در دستگاه منظم خلقت هرگز چیزی به تصادف واقع نمی‌شود، بلکه همه چیز را خداوند حساب شده و دقیق آفریده و می‌آفریند، از اینرو تولد امام حسین علیه السلام را در روز سوم و تولد برادرش عباس علیه السلام را روز چهارم شعبان نمی‌توان امری تصادفی دانست.

علی بعد از تولد عباس چه کرد؟

وقتی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام تولد عباس علیه السلام را بشارت دادند، به خانه [صفحه ۳۲] آمد و کودک تازه بر جهان چشم گشوده را به دست گرفت و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. علی علیه السلام که نخستین صدای آرامش، نوازش دهنده جسم و جان فرزندش بود بزرگترین شعار اسلام را در گوش جان عباس زمزمه کرد؛ الله اکبر... پدری که از بندگی خدا به بزرگی رسیده بود به فرزندش آموخت. زندگی وقتی معنی می‌دهد که در بندگی خدا و بزرگ شمردن او صرف شود و اگر جز این باشد خود بزرگ بینی و تکبر، که سر در آخور شیطان دارد ریشه ایمان را که سرچشمه سعادت دنیا و آخرت است می‌خشکاند. پس باید با الله اکبر بر هر دشمن ظاهر و پنهان تاخت و قلب را با یاد خدا در راه او پایدار و استوار ساخت. علی علیه السلام در هر دو گوش عباس علیه السلام الله اکبر گفت، در راست چهار بار و در چپ دو بار یعنی به تعداد روزهایی که خدا آسمان و زمین را آفریده و در این باره فرموده است: ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام. همانا پروردگار شما خدائی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفریده است. [۱۵]. علی علیه السلام در آغاز تولد فرزندش و در نخستین گام او بر زمین، به او آموخت که بهر گامی که بر زمین می‌نهد و در هر نگاهی که به آسمان می‌دوزد خدا را یاد کند. که آرام بخش دلها یاد خداست. [۱۶]. علی علیه السلام در این لحظه تاریخی که شاید مردم عامی گفتن اذان و اقامه را در گوشهای نوزاد ساده

انگارند. بر قلب کودک خود با سخن دلنشین خویش نوشت لا اله الا الله همان جمله‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بارها فرمود قولو لا اله الا الله تفلحوا و علی علیه السلام به پسرش که لحظه‌های آغازین حیات دنیائی را آزمایش می‌کرد آموخت سعادت و رستگاری در یکتاپرستی و [صفحه ۳۳] فرمانبرداری از خداست. همان خدائی که همه آسمانها و زمین و هر چه میان آنهاست آفریده است. تاریخ ثابت کرد که عباس علیه السلام گوش شنوا و چشم بینا داشته است. زیرا از همان لحظه که با نام «الله» آشنا شده با خدا زیسته و از همان وقتی که پدر را دیده از وی پیروی کرده است. چون هیچکس نگفته و هیچ فردی ندیده که عباس علیه السلام در طول عمر پربار خویش خطائی هر چند کوچک مرتکب شده باشد آری او الله اکبر گویان بر دشمنان می‌تاخت و لا اله الا الله گویان به سوی خدا می‌شتافت. خدائی که بخشیده‌های خود را از مال و جان به بهای بسیار گران می‌خرد و می‌فرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة [۱۷] خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را می‌خرد به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد.

معنای نفوی عباس

عباس که صیغه مبالغه است به معنای خشمگین، بسیار سخت و با صولت می‌باشد و یکی از نامهای شیر نیز عباس است. علی علیه السلام که می‌دانست پسرش چون شیر، دلیر و با مهابت و صولت خواهد بود و در میدان جنگ به مانند شیر خشمگین، بر دشمن حمله خواهد برد، وی را عباس نام نهاد. ای که خورشید زند بوسه به خاکت زابد ز فروغ تو کند جلوه‌گری ماه به شب تویی آن گل که زپیدایش گلزار وجود بلبلان یکسره خوانند بنام تو خطب [صفحه ۳۴] نیست در آینه ذات تو جز نور خدا نیست در چهره تابان تو جز جلوه رب آیت صولت و مردانگی و شرم و وقار مظهر عزت و آزادگی و فضل و ادب نور حق ماه بنی‌هاشم، شمع شهدا میوه باغ علی شیر شجاعان عرب منبع جود و عطا مظهر اخلاص و صفا زاده شیر خدا خسرو فرخنده نسب نظر لطف و عنایت زمن ای شاه مپوش که مرا جان به هوای تو رسیده است به لب نکند عاشق کوی تو تمنای بهشت کز حریمت دل افسرده ما یافت طرب در ره عشق «رسا» هر که به مطلوب رسید دگر از دامن جانان نکشد دست طلب [صفحه ۳۵]

دوران کودکی عباس علیه السلام

اشاره

معمولا تاریخ شرح زندگانی شخصیت‌های «تاریخ ساز» را از آن موقع شروع می‌کند که به جهتی از جهات، در صحنه جوامع بشری درخشیده باشند. یا برعکس در گردش چرخهای اجتماع، رخنه و خلل وارد کرده و لکه‌های ننگ، بر دامن تاریخ نهاده باشند. مثلا تاریخ، پیکار ابراهیم علیه السلام را با نمرود و نبرد حق را با باطل، تا آنجا می‌نگارد که چهره پرفروغ ابراهیم را در حساسترین لحظه حیات اجتماعی زمان، در خود منعکس کند و از نمرود و اعمال ننگینش آنقدر سخن می‌گوید که خبث طینت و ناپاکی روح و قساوت قلب و بیدادگری او را آشکار سازد، ولی در این گیر و دار به امور جزئی زندگی مانند نحوه خورد و خواب و طریق بازی و تفریح و چگونگی رشد افراد نیک و بد در کودکی و جوانی و پیری نمی‌پردازد. از طرفی مسئولین جوامع بشری، نمی‌دانند که چه نوابغی در دامن جامعه مشغول رشد و نمو هستند که روزی مسیر تاریخ را عوض خواهند کرد؟ از این رو مردان تاریخ، از روزی در میان اجتماع خود، قامت می‌آریند که چون درخت تنومندی بارور و سایه‌افکن باشند. و عباس علیه السلام از این قاعده مستثنی نبود. به این جهت تاریخ از دوران کودکی این عنصر شجاعت و کان مروت سخنی نمی‌گوید. شاید حق هم همین باشد، زیرا ارزش شخص به ثبت تاریخ کامل زندگانی او نیست، مثلا امروز بسیار آسان است که نخستین گریه کودکی [صفحه ۳۶] را که به دنیا

می‌آید در روی نوار ضبط کنند و از اولین لبخندش عکس بگیرند و یا در تمام طول عمر از اعمال و رفتار او فیلم (سینما - ویدئو) تهیه کنند، و یا آلبومهای متعددی از عکسهای گوناگون وی فراهم آورند، و همه ساله هم بیاد روز تولدش جشن بگیرند و شمع بیفروزند، اما همه اینها پیشیزی ارزش ندارد مگر آن فرد روزی برای اجتماع خود مفید و مؤثر واقع شود. تاریخ جای نام نیکوکاران و بدکاران است. همیشه این دو گروه در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند، گرچه در غالب اوقات ظاهراً بدکاران پیروز گشته و نیکوکاران را کشته‌اند اما پیروزی واقعی نصیب شهیدان بوده است خداوند هم در این باره می‌فرماید: «ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون» [۱۸]. هرگز آنان را که در راه خدا شهید شده‌اند مرده به شمار نیاورید بلکه آنان زنده جاویدند و در پیشگاه خدای خویش روزی می‌خورند. درک این حقیقت بزرگ که قرآن گوشزد فرموده مشکل نیست، مثلاً در روز عاشورا، یزیدیان جنایتکار حدود هشتاد چادر امام حسین علیه‌السلام را در صحرای کربلا به آتش کشیدند و اموال جزئی او و یارانش را به غارت بردند، ولی صدها سال است که همه ساله مردم میلیونها چادر در شهرها و حتی ده کوره‌ها به نام امام حسین علیه‌السلام و برادر رشیدش عباس علیه‌السلام برپا می‌کنند و میلیونها نفر در سراسر جهان بر سفره امام حسین و ابوالفضل علیهما‌السلام اطعام می‌شوند و میلیونها ریال همه ساله به نام امام حسین علیه‌السلام صرف ساختن قنوت، احداث باغات، آباد کردن موقوفات، ساختن پلها و راهها و حسینه‌ها و مراکز تبلیغی می‌شود. تازه اینها مربوط به امور مادی است و اثرات معنوی نهضت امام [صفحه ۳۷] حسین علیه‌السلام را هیچ فردی نمی‌تواند ارزشیابی کند و هیچ قلمی توانایی ندارد که آنها را احصاء و شماره نماید. انقلاب اسلامی ایران که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به ثمر نشست و رژیم منحوس شاهنشاهی را به گور فراموشی سپرد از نیروی معنوی نهضت حسینی علیه‌السلام نشأت گرفته بود و هنوز هم مردم این مرز و بوم فریاد می‌زنند: حسین حسین شعار ماست، شهادت افتخار ماست. در جنگ هشت ساله تحمیلی که عراق به سرکردگی صدام حسین - عامل استکبار - به ایران تاخت و ویرانی و تباهی فراوانی را بیار آورد، الگوی رزمندگان و جهادگران در جبهه‌های حق علیه باطل، حسین و یاران باوفایش بودند و همین روحیه شهادت طلبی که به پیروی از شهیدان کربلا در مجاهدین راه خدا پیدا شده بود، سبب بقای استقلال کشور و عقب‌نشینی دشمن به مرزهای اولیه شد. نظایر این انقلابها در طول تاریخ، متعدد به وقوع پیوسته که از نهضت امام حسین علیه‌السلام نشأت گرفته بوده است. بنابراین باید گفت که ای حسین علیه‌السلام: کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم در برابر این نیک نامی و حیات جاوید که نصیب حسین و عباس علیهما‌السلام و یاران عزیز گشته، نگاهی به یزید و سپاهان پلید او بیفکنید. کجاست آن حکومت زور و ستمگری؟ کجاست نفوذ کلام و قدرت فرمانروائی؟ چه شد کاخهایی که یزید و پدرش معاویه با ستم بنا کردند؟ کجاست سرمایه‌ها و ثروتهایی که برای اعمال قدرت و ایجاد نفوذ اندوختند؟ و بالاخره کجاست نام و نشانی از معاویه و یزید و پیروان نابکار و مجریان بدکار آنان؟ از معاویه و یزید هم نام و نشانی باقی است اما نامی ننگین که با لعن و [صفحه ۳۸] نفرین همراه است. آری، نام و نشان این پلیدان در گور خشمهای آزادگان است. پس پیراهن خونین عاشورا که به قامت زیبای شهیدان کربلا آراسته شد، پایان زندگانی آنان را اعلام نداشت، بلکه حیات جاویدان شهیدان را در پهنه گیتی و چهره تاریخ آشکارا ساخت، و از آن روز همچنان این خورشید حیات، در آسمان زندگی انسانها می‌تابد و به مردمان آزاده و شریف، نور رستگاری و نیروی پایداری می‌بخشد. و از سوی دیگر معاویه‌ها، یزیدها، ابن‌زبایدها و شمراها را به گور فراموشی و نیستی می‌سپارد. اینها پاداش از جان گذشتگی و فداکاری مردانی است که جز به راه حق نرفته‌اند و غیر از خیر و سعادت مردم، چیزی نخواسته‌اند. پاداشی بزرگ در دنیایی کوچک. اما پاداش شهیدان در آخرت به مراتب عالی‌تر و بیشتر از دنیاست. پاداشی که جز خدای توانا به میزان و مقدارش آگاه نیست. حال می‌پرسیم، آیا شهیدان مرده‌اند یا زنده جاویدند؟

دوره زندگانی عباس علیه‌السلام تا آغاز ورود به کربلا، زیاد روشن نیست ولی وقتی پا به پای تاریخ از زمان تولد تا دوران جوانی، آهسته و با دقت گام بر می‌داریم، تا اندازه‌ای که کم هم نیست، این ابهام رفع خواهد شد. منظور از گردش، در صفحات تاریخ، آن نیست که خورد و خواب آن حضرت و طرز زندگانی روزمره و عادی او آشکار شود، زیرا همانطور که گفتیم، آنچه برای همه افراد بشر یکنواخت است، موجب برتری و فضیلت نیست، بلکه مقصود از مطالعه در احوال زمان رشد و بلوغ عباس علیه‌السلام روشن [صفحه ۳۹] کردن اموری است که حضرتش را «سازنده» و «تاریخ ساز» کرده است. و برای حصول به این مقصود زندگانی این شخصیت بزرگ عالم انسانی را در چهار بخش مطالعه می‌کنیم: ۱- عباس علیه‌السلام در دامن مادر ۲- عباس علیه‌السلام در دانشگاه علی علیه‌السلام ۳- عباس علیه‌السلام در خدمت حسنین علیهماالسلام ۴- عباس علیه‌السلام در میدان کربلا و در ضمن مباحث بالا، تأثیر اجتماع را در سازندگی شخصیت آن حضرت، مورد مطالعه قرار خواهیم داد. [صفحه ۴۰]

عباس علیه‌السلام در دامن مادر

اشاره

اصالت، نجابت، شهامت، فصاحت و ادب و فضیلت فاطمه - ام‌البنین - که از خاندان طهارت و تقوی به ارث برده بود، و ایمان محکمی که به وسیله آن بر خدا توکل کرده بود، چراغ راه پسرش عباس علیه‌السلام بود که برای روزی بزرگ در دامن او پرورش می‌یافت. تاریخ بازگو کننده این حقیقت است که هر وقت خداوند خواسته، با دست مردی از مردان خدا، معجزه‌ای بیافریند و مردم سرگشته و گمراه را، به راه راست هدایت کند. در آغاز مادر او را در مرتبت پیامبری خلق کرده و آنگاه از آن مادر، پیامبر مورد نظرش را آفریده است. آیه ۴۲ سوره آل عمران درباره مریم علیهاالسلام می‌فرماید: «و اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین» و فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را برگزیده و پاکیزه ساخت و بر زنان جهان برتری داد. در این آیه می‌بینیم، همانگونه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم مصطفی و برگزیده خداست، مریم برانگیخته خدا معرفی شده و دو بار «اصطفاء» درباره این بانوی بزرگ به کار رفته است و از این زنان برگزیده و مبعوث شده، عیسی که روح خداست به دنیا آمده است. آخرین پیامبر که درود همیشگی خدا بر او باد، از بهترین زن جهان - آمنه بنت وهب - به دنیا آمده و پیش از خلقت حسن و حسین علیهماالسلام، خدای بزرگ، کوثر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا علیهاالسلام را آفریده است. و این قاعده که [صفحه ۴۱] اولیا خدا باید از رحمهای پاک برخیزند و نیکیها را از پاکان به ارث ببرند همیشه ثابت بوده و زیارت وارث که بسی مشهور است بر این قاعده و سنت تغییرناپذیر خدا اشارت دارد که ترجمه فراهانی از این زیارتنامه را در زیر می‌آوریم. «... شهادت می‌دهم که تو (ای حسین علیه‌السلام) نور درخشانی در اصلااب پدران عالیقدر بودی و در رحمهای پاک مادران جای داشتی. پلیدیهای جاهلیت تو را آلوده نساخته و لباسهای نازیبا شرک و بت پرستی به قامت والایت پوشیده نشده است.» بنابراین قاعده، ام‌البنین نیز خلقت استثنائی داشته، تا از او و پدری چون علی علیه‌السلام که معجزه بزرگ خلقت است، عباس علیه‌السلام که معجزه دیگر خداست به دنیا آید. عباس علیه‌السلام در دامن چنین مادری که برگزیده خدا بوده پرورش یافت و با وجودی که هر مادری فرزندش را به جان و دل دوست دارد معذک علاقه وافر علی علیه‌السلام به کودک ام‌البنین، این مادر را وامی‌داشت که بیشتر از هر مادر، به کودک خود توجه کند و در تربیت و محافظت و نگهداری وی بکوشد. ام‌البنین، گاه می‌دید شوهرش علی علیه‌السلام وقتی عباس را در بغل می‌گیرد و نوازشش می‌کند بیشتر بر دستهای این کودک بوسه می‌زند و آنها را بر گونه‌های خود می‌چسباند و زمانی هم به اندیشه فرو می‌رود. روزی ام‌البنین از علی علیه‌السلام پرسید: مگر در دستهای عباس نقصی هست که در آنها خیره می‌شوی و به لب و صورت خود می‌چسبانی؟! علی علیه‌السلام لحظه‌ای سکوت کرد و سپس فرمود: اگر قول دهی فریاد

برنیاری و خود را نیازاری آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد برایت شرح دهم. [صفحه ۴۲] ام‌البین که می‌دانست، شوهرش آینده را به روشنی گذشته و حال می‌بیند، پیش از شنیدن خبر ناخوشایند، قلبش فروریخت و رنگ از چهره‌اش پرید. بعد از آنکه بر خود مسلط شد و با یاد خدا به دل مضطربش آرامش بخشید [۱۹] به علی علیه‌السلام قول داد که فریاد برنیارود و به خواست خدا راضی باشد. علی علیه‌السلام فرمود: دستهای عباس در راه خدا از تن جدا خواهد شد. چشمهای مادر به دستهای کوچک کودک دوخته شد، اشک در دیده‌ها حلقه زده بود، اما فرو نریخت زیرا به شوهر بزرگوار خود قول داده بود که شیون برنیارد و رنج خبر شوم را تحمل کند. از آن روز، ام‌البین بیش از همه روز در نگهداری و تربیت فرزندش عباس کوشید، تا آن گهر تابناک را که خدا برای راه خودش انتخاب کرده و آفریده، برای روزی بزرگ مهیا سازد. اگر سال تولد ابوالفضل العباس علیه‌السلام ۲۲ هجری باشد، آن حضرت در اواخر خلافت عمر به دنیا آمده است زیرا دومین خلیفه مسلمین در ماه ذی‌حجه سال ۲۳ هجری به دست ابولؤلؤ، غلام مغیره بن شعبه به قتل رسیده است. با این ترتیب کودک زیباروی ام‌البین که بعدها، قمر بنی‌هاشم لقب یافت یک سال در زمان خلافت عمر زیسته و ۱۲ سال در زمان خلافت عثمان. لذا زمانی که خلیفه سوم، مقتول گشته و پدرش علی علیه‌السلام به خلافت انتخاب شده سیزده ساله بوده است. از آنجا که نوابغ عالم، رشد فکری فوق‌العاده دارند، عباس علیه‌السلام که از نیروی جسمانی چشمگیری نیز برخوردار بود، به زودی مقام‌الایی را در اجتماع احراز کرد، و قبل از بلوغ به عباس رسید شهرت یافت. [صفحه ۴۳]

عباس در دانشگاه علی

عباس در خانه‌ای چشم بر دنیا گشود که از زر و زیور، فرش و ظروف عالی خالی بود. دیوارهای گلین و چند ظرف سفالین و بوریایی کهنه، فقر صاحبان خانه را گواهی می‌داد. و این در حالی بود که از دسترنج علی علیه‌السلام بینوایان به نوا می‌رسیدند و از موقوفات او صاحب مال می‌شدند. علی علیه‌السلام که ۲۳ سال خانه‌نشین بود، فرصت یافته بود نخلستانها ایجاد کند و با احداث قنات، بر زمین تشنه مدینه آب جاری سازد و هنوز از تن، رنج کار را بیرون نکرده. عرق خستگی را خشک نفرموده و قفنامه بنویسد و محصول کار و تلاش خویش را بر مستمندان وقف نماید. دست پربرکت علی علیه‌السلام که نعمتهای خدا از آن سرازیر بود، آذوقه‌ای که خانواده خود را از آن سیر کند، به خانه نمی‌برد. بلکه غذاهای اهل بیت، غالباً نانی از آرد جو همراه با سبوس بود که خود و زن و فرزندانش از آن نیم سیر می‌شدند. علی علیه‌السلام همان بزرگمردی است که با وجود روزه‌دار بودن همراه با همسرش فاطمه زهرا علیها‌السلام غذای افطار خود را سه روز و سه نوبت به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند و باز خود گرسنه شب را به صبح بردند و خداوند در شأن آنان فرمود: «یوفون بالندر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا - انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطیرا». [۲۰]. به نذر وفا می‌کنند و از روزی که شر آن همه جا را گرفته است می‌ترسند و طعام را در حالی که خود دوستش دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند (و می‌گویند) جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی. [صفحه ۴۴] به شهادت این آیات، در خانه علی علیه‌السلام آذوقه بیش از یک روز پیدا نمی‌شده و در هر روز برای روز بعد، ذخیره‌ای وجود نداشته به همین جهت وقتی غذای یک روزه‌شان به مسکین عطا شده، برای خوردن چیزی نداشته‌اند لذا همچنان گرسنه مانده‌اند تا روز بعد، خوراک افطار همان روز را تهیه فرموده‌اند و باز با بخشیدن آن به یتیم به گرسنگی دو روزه خویش ادامه داده‌اند و سومین روز نیز غذای فراهم آمده را با همه نیازی که به آن داشته‌اند تا گرسنگی سه روزه را با آن مختصر، برطرف سازند به اسیر بخشیده‌اند تا در راه خدا گرسنگانی را سیر سازند، هر چند خود گرسنه بمانند. در چنین خانه‌ای که توشه یک روزه را بیشتر نداشت، عباس علیه‌السلام به دنیا آمد، و هر روز که بزرگتر می‌شد، بزرگی را از پدر و برادران و خواهرانش و مادر و الامقامش می‌آموخت، و به زودی دانست در خانه‌ای که حرص و طمع و مال دنیا دوستی، راه ندارد، دل‌های اهل آن در اختیار خداست و شیطان را بر آن پایگاه

رفیع تسلطی نیست. و آن خانه گرچه گلین و محقر است در حقیقت به وسعت آسمانهاست. فرشتگان بر خاک پای اهل بیت بوسه می‌زنند و به وجود پربرکت آنان، تبرک می‌جویند، و تقرب به خدا را از این طریق جستجو می‌کنند. در خانه علی علیه‌السلام برای دنیا تلاشی نیست، همه کارها برای خداست. از این رو عباس هم، در این خانه برای خدا تربیت می‌شود. عباس در دانشگاه علی علیه‌السلام آموخت که دنیا سراب است و سراب فریب. پس عطش تشنه‌ای فرومی‌نشیند که بر سراب پشت کند و به آب روی آورد، و آبی که پیش روست آخرت است که باقی است نه سرایی که فانی است. آیات بسیاری از قرآن به انسان تکلیف می‌کند که در آیات خدا و [صفحه ۴۵] پدیده‌های خلقت بیندیشند تا به اسرار نهفته در آنها، آگاه شوند و به عظمت خداوند نیز پی ببرند. مثلاً اندیشیدن به خورشید و نور و گرمایش و به ماه، به روز، به شب، به آسمانها، به زمین و به خود انسان که بسی عظیم و دقیق آفریده شده است که جا داد به وجودش سوگند یاد کرد که خدا خود چنین کرده و فرموده است: «و نفس و ما سواها فالهما فجورها و تقواها.» [۲۱]. سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافرید سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرد. اکنون به خانه علی علیه‌السلام بنگرید. در این خانه کوچک که مال دنیا را چون خاکروبه از آن رویدانند، همه هستی جا گرفته و اعجاز خدا از اینجا، به ظهور پیوسته و به انسان معنی داده است. در این خانه علی علیه‌السلام است و پسرانش حسن و حسین و عباس علیهما‌السلام که به رشد می‌نشینند و دخترانش زینب و ام‌کلثوم و همسرش ام‌البنین که درود همیشگی خدا بر آنان باد. این خانه دانشگاه است و همه اعضاء آن اساتید جهان بشریتند، جز عباس که هنوز دانشجویست، رفت و آمد، خوردن و خوراک، خواب و بیداری، گفتار و رفتار این اساتید، همه درس است. درس برای آنان که می‌خواهند به زندگانی معنا و به انسان انسانیت ببخشند. علی علیه‌السلام از این دانشگاه به دانشجویان خود که در سراسر جهان پراکنده‌اند، می‌گوید: «لذو اللموت و ابنوا للخراب»؛ بژانید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن. دنیا جای ماندن نیست و چون باید مرد، مرگ را پذیرا باشید و از آن نهراسید و به بنایی که سرنوشتش ویرانی است دل نبندید تا دلتنگ [صفحه ۴۶] نباشید. و عباس علیه‌السلام هم که از مخاطبان علی علیه‌السلام است پیش از هر چیز مرگ را شناخت و به دنیا دل نباخت و این سخن پدر را همیشه در گوش داشت که فرموده بود: «اسمعوا دعوة الموت اذانکم قبل ان یدعی بکم». دعوت مرگ را پیش از آنکه شما را به سوی آن بخوانند در گوشهایتان جای دهید. علی علیه‌السلام در این دانشگاه فرمود: بهترین ارثی که پدران به پسران می‌دهند کمال و ادب است. [۲۲]. و نیز فرمود: دانش هر کجا بود آن را فراگیر، زیرا حکمت گمشده مؤمن است. [۲۳]. از این رو عباس علیه‌السلام که بهترین دانشجوی این دانشگاه بود و بهترین مریبان، معلمش بودند، بزودی دانش و کمال و ادب آموخت و جز سرمایه علم و ادب چیزی نیندوخت. عباس از پدر شنید که: بهترین یاران تو کسی است که تو را دلباخته آخرت سازد و در دنیا به زهد و پارسایی ات وادارد و بر فرمان خدا یاری ات دهد. [۲۴]. و عباس علیه‌السلام این سخن را تا پایان عمر در گوش داشت و در آزمایشگاه کربلا، دروس فرا گرفته را به نیکوترین وجه، امتحان دارد.

مهمترین درس

مهمترین درسی که در دانشگاه علی علیه‌السلام تدریس و به وسیله اساتیدش عملاً تفسیر می‌شود، شهادت است. آغاز این درس، شهادت به اینکه جز الله که خدای یکتاست خدایی نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول و فرستاده [صفحه ۴۷] اوست و پایان این درس نیز، شهادت است که با ستیزه با ستمگری، و دشمنی با کفر و بی‌دینی، تحصیل می‌شود. دانشگاه علی علیه‌السلام زندگانی را معنی می‌کند و به دانشجویانش می‌فهماند که زندگی هدف است. چه اگر زندگی بی‌هدف باشد، رفع هر نیازی هدف می‌شود و چون نیازها که بیشتر برخاسته از آرزوهاست، بی‌شمارند، رسیدن به هدفهای بی‌شمار غیرممکن می‌گردد. علی علیه‌السلام بانی این دانشگاه می‌فرماید: «اطول الناس املا اسوء، هم عملا». مردمی که آرزوهایشان طولانی‌تر است اعمالشان از همه بدتر است. به کوتاهترین سخن، اشخاص بی‌هدف، در طلب جلب منفعت و دفع ضرر از خویشند و این خود محوری، سبب می‌شود که به

حقوق دیگران تجاوز کنند و برای رسیدن به هر آرزویی و بدست آوردن هر متاع و یا مقامی، به هر کار زشتی رو آورند و به هر دسیسه‌ای دست یازند. از این رو دنیاپرست شده و کردارشان زشت می‌شود. اما آنان که در زندگی هدف واحد دارند، از «احد» اطاعت می‌کنند و سر بر فرمان او که همه هستی از آن اوست می‌نهند. و هر کس اعمالش برای خداست و مقصودش جلب رضای اوست، خود را فراموش کرده و در خدمت به خلق قرار می‌گیرد و برای نجات دیگران از فقر و بدبختی، خویش را به آب و آتش می‌زند و با هر ستمگری می‌ستیزد، و به جای از هر پای افتاده‌ای قیام می‌کند. هر چند جان عزیز خود را در این راه ببازد. عباس علیه‌السلام در دانشگاه علی علیه‌السلام آموخت که باید در زندگی هدف داشت و تنها برای خدا زیست نه برای خود، که هر جا «خود» ظاهر شود، خدا فراموش می‌گردد و شیطان بر نفس مسلط می‌شود. پس باید با نفس به مبارزه برخاست. علی علیه‌السلام در دانشگاه خود به دانشجویانش می‌فرماید: «ان هذا النفس [صفحه ۴۸] لامارة بالسوء فمن اهملها جمعت به الی المآثم»، همانا این نفس به بدی فرمان می‌دهد، پس کسی که نفس را به خود واگذارد او را به سوی گناهان می‌کشاند. و نیز فرماید: «نفسک اقرب اعدائک الیک»؛ نفس تو نزدیکترین دشمن به توست. پس کسی که از نفس خود اطاعت می‌کند، به گناه می‌افتد و از اطاعت خدا بازمی‌ماند و کسی که به جهاد با نفس برمی‌خیزد به اطاعت خدا درمی‌آید. بنابراین مطیع نفس، دشمن مطیع خداست و در طول تاریخ این دو همیشه در برابر هم قرار داشته‌اند. عباس در دانشگاه پدر آموخت که باید مطیع خدا بود، تا برای خود و دیگران سودمند گردید. زیرا کسی که به خود می‌اندیشد و از هوای نفس خویش پیروی می‌کند، وجودش برای دیگران زیان است. علی علیه‌السلام در این باره فرموده است: «افضل الناس انفعهم للناس»؛ برترین مردمان آنانند که برای مردم سودمندترند. و نیز فرموده است: «من لم تنفعک حیاته فعدده فی الموتی». [۲۵] با کسی که زندگانی‌اش به تو سود نمی‌رساند در زمره مردگانش شمار. علی علیه‌السلام که ظلم زمانه خانه‌نشینش کرده بود و فرصتی یافته بود که دریای علم خود را در سینه حسن و حسین و عباس و دیگر فرزندانانش بریزد و آنان را به آداب دین و بهترین آئین، مؤدب سازد به ایشان آموخت که خطر دین فروشان از بی‌دینان بیشتر است. چه بسا کسانی که در محراب پیغمبر به نماز می‌ایستند و یا بر منبر حضرتش بالا می‌روند و سخن پیرامون دنیا و عقبی می‌گویند، اما خطرناکترین افراد برای جوامع بشری هستند. [صفحه ۴۹] علی علیه‌السلام در این باره فرمود: «اشد الناس نفاقا من امر بالطاعة و لم يعمل بها و نهی عن المعصیة و لم ینته عنها»؛ بدترین مردم از لحاظ نفاق کسی است که به اطاعت از خدا فرمان می‌دهد اما خود به آن عمل نمی‌کند و از معصیت و گناه مردم را نهی می‌کند ولی خود از معصیت باز نمی‌ایستد. و نیز فرمود: «النفاق اخو الشرك»، نفاق برادر شرک است. «النفاق توأم الکفر»؛ نفاق با کفر همراه (و دوقلو) است. منافق را هم این چنین تعریف فرمود: لسانه کالشهد ولكن قلبه سجن للحقد»؛ منافق زبانش چون عسل است ولیکن قلب او زندان کینه‌هاست. عباس علیه‌السلام به زودی منافقان زمانش را شناخت و خود را برای مبارزه با آنان آماده ساخت. همچون پدر، که همواره آماده‌ی نبرد با بی‌دینی بود. از دانشگاه علی علیه‌السلام قرنهایست که طالبان علم و حکمت و دوستداران آزادی و حریت و عاشقان حق و عدالت فارغ‌التحصیل می‌شوند ولی هنوز هیچکس به ژرفای اقیانوس علم علی علیه‌السلام دست نیافته است. پس چگونه می‌توان در این مختصر دانشهایی را که علی علیه‌السلام مستقیما به فرزنداناش آموخته و راه و رسم زندگی را به آنان نمایانده، شرح داد؟ و چه قلمی می‌تواند این حالت را به تصویر کشد که علی علیه‌السلام معلم، و حسن و حسین و عباس شاگردان این استاد باشند؟ و چگونه می‌توان علی و پسرانش حسن و حسین را به وصف آورد و در حالی که خداوند آنان را «امام» قرار داده بود؟ راستی چگونه می‌توان، اقیانوسی را در فنجانی جای داد؟ و فضل علی علیه‌السلام را که برتر از آسمانهاست، در صفحه کاغذی به تحریر کشید؟ و چگونه می‌توان ابوالفضل العباس علیه‌السلام را با قلمهای ناتوان معرفی کرد؟ در حالی که امام صادق علیه‌السلام درباره این عنصر تقوی و استقامت فرموده است: «بابی انت و امی» پدر و مادرم به قربانت! [صفحه ۵۰] آنچه می‌توان گفت این است که عباس در سخنوری و دلیری و ایمان و تقوی شبیه علی علیه‌السلام بود.

عباس چه مدت با پدر زیست؟

اگر سال تولد ابوالفضل العباس علیه السلام ۲۲ هجری باشد، زمانی که ابن ملجم با شمشیر زهرآلود، فرق علی علیه السلام را شکافت و جهان را از عدل و داد بی‌بهره ساخت ۱۸ ساله بود. زیرا در سال چهلیم هجری بود که جنایت بزرگ تاریخ بوقوع پیوست و روح علی علیه السلام به ملکوت اعلی پرواز کرد. با این حساب، عباس بن علی علیه السلام در جنگ جمل که در سال ۳۶ هجری در نزدیکی بصره (خریبه) اتفاق افتاده ۱۴ ساله و در جنگ صفین ۱۵ ساله بوده است و از دلاوری چون عباس علیه السلام بعید نیست که در هر دو جنگ شرکت داشته و پدر را همراهی کرده است بخصوص که در تاریخ آمده آن حضرت در جنگ صفین شرکت داشته و در آن زمان ۱۵ ساله یا ۱۷ ساله بوده است. در زمانی که عثمان سومین خلیفه مسلمین به قتل رسید [۲۶] عباس علیه السلام سیزده ساله بوده است بنابراین در ایامی که پدرش علی علیه السلام خلافت داشته و در ۲۱ رمضان به شهادت رسیده، پنج سال در آن دوران زیسته است و بجاست که این دوره از زندگی حضرت مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

عباس در مکتب اجتماع

اجتماع سازنده شخصیت‌هاست و هیچکس نقش مهم جامعه را در [صفحه ۵۱] پرورش افراد نمی‌تواند انکار کند. مردان بزرگ جهان چه آنها که به راه سیاست رفته‌اند و چه آنان که دانشهای بشری را پی‌ریزی کرده یا صنایع بدیعه را بوجود آورده‌اند، از محیط زندگی اجتماعی الهام گرفته‌اند. قدرت خلاقه جامعه، چه در جهت صلاح و چه در جهت فساد در جامعه‌شناسی مطرح است که جای این بحث این علم، اینجا نیست و بی‌شک علوم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ادبی، هنری و حتی وضع قوانین متأثر از وضع جامعه است، بنابراین جامعه یا جنایتکار و افراد فاسد و دنیاپرست را در خود می‌پرواند، یا نوابغی را که مایه افتخار جوامع بشری است در خود پرورش می‌دهد، ولی تاریخ نشان داده که بیشتر اوقات بر اجتماعات انسانها، فساد حکومت کرده، اما علی‌رغم امراء و زمامداران فاسد وقت، یک یا چند شخصیت سازنده و مصمم که تمام خواسته‌های ستمدیدگان اجتماع و آرزومندان به آزادی و اصلاح در آنان جمع بوده، قیام کرده و با برانداختن حکومت زور و ظلم، راه را برای پیشرفت مردم گشوده‌اند و مسیر حرکت اجتماع را تغییر داده‌اند. عباس علیه السلام مرد سازنده‌ای است که در جامعه‌ای که حق پیروز نبوده و عمال زور و ستم بر مردم حکومت می‌کرده‌اند، پخته و ورزیده شده و با اراده آهنین برای اجرای حق، قیام فرموده و با خون خود انتقام مردم ستمکش را از یزیدهای اجتماع گرفته است. اکنون اوضاع اجتماعی ۱۳ سالی را که ابوالفضل العباس علیه السلام به تدریج زمان کودکی را پشت سر می‌گذاشت و نوجوان می‌شد مورد مطالعه قرار می‌دهیم. بنابراین که سال تولد آن حضرت ۲۲ هجری باشد که این تاریخ را ما ملاک قرار می‌دهیم، وقتی عثمان به خلافت رسیده، عباس علیه السلام یک ساله بوده است. [صفحه ۵۲] مقاتل الطالبيين در توصیف عباس علیه السلام می‌گوید: عباس مردی زیبا، و خوش اندام بود، گاهی که بر اسب نیرومندی می‌نشست دو پایش به زمین کشیده می‌شد و او را قمر بنی‌هاشم می‌نامیدند. [۲۷]. و نیز اکثر تاریخ‌نویسان و روایت کنندگان درباره‌اش نوشته‌اند: عباس چون کوهی بزرگ و دارای قلبی سترک بود به گاه نبرد با کفار، جنگجویی شجاع، بلند همت، سلحشور و مانند شیر بود و در وارد ساختن نیزه و ضرب و بی‌باکی مانند نداشت [۲۸]. با توجه به اینکه عباس علیه السلام در جوانی شهید شده، در حالی که صفاتی به شرح بالا داشته، سرعت رشد حضرتش را در کودکی بخوبی می‌توان درک کرد، و دانست که این نابغه بزرگ در خردسالی، خرد پیران را به بازی می‌گرفته است. این ادعایی نیست که اثباتش مشکل باشد، زیرا امروزه نیز در روزنامه‌ها می‌خوانیم که مثلاً طفلی در پنج سالگی دو زبان خارجی را مانند زبان مادری فرا گرفته و با آنها تکلم می‌کند و یا در تلویزیون طفل استثنائی را دیده‌ایم که اسامی پایتختهای جهان را تماماً از حفظ دارد، حال وقتی از میان افراد عادی، اطفال استثنائی و هوشمند برخیزد، مسلم است فرزندان علی

علیه‌السلام حتی آنها که مانند عباس علیه‌السلام، امام نبوده‌اند، در کودکی هم فوق‌العاده و شگفت‌انگیز بوده‌اند. خلاصه رشد عباس علیه‌السلام در زمان خلیفه سوم به کمال رسیده، لذا بررسی این دوران، بیش از هر دوره‌ای برای شناخت این شخصیت بزرگ [صفحه ۵۳] و دلاور تاریخ، ضروری است.

نکته آغازین

نکته‌ای که در آغاز این مبحث لازم به یادآوری است، این است که در جامعه‌ای که نظم براساس عدل برقرار است، معترض اندک است و آنان که فریادشان به اعتراض بلند است، غالباً اغراض شخصی و یا حزبی دارند، به همین جهت در چنین جوامعی، انقلاب و دگرگونی در رژیم بوقوع نمی‌پیوندد و اگر هم واقع شود، مردمی و متکی به آراء اکثر ملت نخواهد بود، از این رو این نوع دگرگونیها را امروزه «کودتا» می‌نامند. ممکن است نظم، براساس زور و ظلم هم، در جامعه‌ای برای مدتی برقرار شود، ولی نظم ناشی از ترس، عین بی‌نظمی است زیرا وقتی ترس زیاد شود، کینه و بغض گلوها را خواهد فشرد و عاقبت انفجار ایجاد خواهد کرد و از ظالم، دمار برخواهد آورد. به نظم شگفت‌انگیز عالم خلقت بنگرید، در هیچ جا خلل و بی‌نظمی دیده نمی‌شود، بلکه همه چیز براساس سنت و قاعده الهی استوار است [۲۹] و دقت در هر پدیده خلقت، سبب کشف قانون و قاعده‌های حاکم بر آن پدیده می‌شود و علوم و فنون جدید از این دقتها بوجود می‌آید. و این نظم چنان دائمی و همیشگی است که مردم، ناظم این نظم را فراموش می‌کنند و بعضاً منکر وجود ناظم قادر می‌گردند. در جامعه‌ای که نظم براساس عدل برقرار است و هیأت حاکمه وظایف خود را نیکو انجام می‌دهد و خدمات خود را صادقانه ارائه می‌کند، مردم جز چند نفر که در رأس حکومت قرار دارند بقیه را نمی‌شناسند، چون [صفحه ۵۴] نیازی به شناختن آنان ندارند. اما وقتی دستگامی وظیفه خود را خوب انجام ندهد و در رفع مشکل مردم نکوشد، جستجو و پرس‌وجو درباره گردانندگان آن دستگاه زیاد می‌گردد. و عاقبت به اعتراضات عمومی منجر می‌شود. پس نظم در جامعه آرامش و امنیت را بوجود می‌آورد و بی‌نظمی اعتراض و اغتشاش و در جوامعی که بی‌نظمی و بی‌عدالتی حاکم است برخی از مردمان دلسوز و عاشق خدمت به مردم، قیام می‌کنند و با یک سو و یک جهت کردن هدف معترضین، رژیم حاکم را ساقط می‌سازند و اگر هم موفق به سقوط حکومت نشوند و حتی در این راه جان خود را فدا کنند، آثاری که از قیامشان برجای می‌ماند، عاقبت اثر سودمندش را خواهد بخشید و آزادی مردم در بند کشیده را فراهم خواهد ساخت. بعد از این مقدمه کوتاه، اوضاع زمان نوجوانی عباس علیه‌السلام را که به انقلاب کربلا منجر شد بررسی می‌کنیم. وقتی ابولؤلؤ با خنجر پهلوی عمر را شکافت و در نتیجه خلیفه بستری شد دستور داد شورای ۶ نفری که خود اعضایش را معین نمود بعد از وی جانشینش را تعیین کنند و اگر اختلافی در آراء پیش آید رأی عبدالرحمن عوف [۳۰] حاکم باشد. بعد از آنکه خلیفه دوم به سرای باقی شتافت در اول محرم ۲۴ هجری با رأی عوف عثمان خلیفه سوم شد. در این زمان معاویه همچنان فرمانداری شام را عهده‌دار گشت و حکم بن ابی‌العاص عموی خلیفه که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طائف تبعید شده بود به مدینه بازگشت و عزت یافت. مروان پسر حکم نیز که کلید عقل دستگاه شده بود، در عزل و نصب حکام دخالت می‌کرد و از بیت‌المال هم، بهره‌های هنگفت می‌برد، از [صفحه ۵۵] جمله خمس مال مردم افریقا را که ثروت هنگفتی بود به پانصد هزار دینار بخرید و خمس مال مردم مصر را نیز به صد هزار دینار پیشنهاد نمود! مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر براساس کتب برادران عزیز اهل سنت، بخششهای این دوره از خلافت را در جدولی تنظیم کرده که جمع آنها چهار میلیون و سیصد هزار دینار طلا و صد و بیست و شش میلیون و هفتصد و هفتاد هزار درهم نقره می‌شود. فدک که میراث فاطمه زهرا علیهاالسلام بود و پیشتر از این تاریخ آن را جزء اموال مسلمین قلمداد کردند به مروان تعلق گرفت! در حالی که فقیران و مستمندانی که یک دینار هزینه زندگی یک ماهشان را بس بود، بسیار بودند. در این عصر، ولید بن عقبه امارت کوفه یافت. او که عیاش و به نوشیدن شراب حریص بود، روزی در حال مستی نماز صبح را چهار

رکعت خواند و چون حال سر برداشتن از سجده را نداشت آن را طولانی کرده و می‌گفت: اشرب و اسقنی (مرا از شراب سیراب کن). مردم از این حاکم فاسق که خدا و نماز را به مسخره می‌گرفت به خلیفه شکایت بردند، خلیفه، ولید برادر مادری خویش را به مدینه فراخواند و سعید بن العاص را به کوفه فرستاد، او نیز چون حرمت دین و حقوق مردم را پاس نمی‌داشت، مردم زبان به اعتراض گشودند و بر حاکم ظالم شوریدند در نتیجه سعید نیز معزول و ابوموسی اشعری به فرمانداری کوفه برگزیده شد. همو که در حکمیت جنگ صفین به عزل علی علیه‌السلام رأی داد. دیری نپایید که نظام سرمایه‌داری، جایگزین نظم اسلامی شد، و مستضعفین که وارثان روی زمین بودند به کنار گذاشته شده و به استضعاف بیشتر نشستند. در این زمان بود که ابوذر برخاست. [صفحه ۵۶]

ابوذر کیست؟

تعریف ابوذر را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشنوید که درباره‌اش فرمود: ابوذر در میان امتم بر زهد عیسی بن مریم است. [۳۱] و نیز فرمود: ابوذر راستگوی این امت است. [۳۲]. و نیز فرمود: آسمان سایه نیفکند و زمین بر نداشت کسی را که از ابوذر راستگوتر باشد، او تنها زیست می‌کند، تنها می‌میرد، تنها برانگیخته می‌شود و تنها داخل بهشت می‌گردد. [۳۳]. ابوذر علیه نظام سرمایه‌داری، بپا خاست و زبان به اعتراض گشود و این آیه را فراوان تلاوت می‌فرمود: «الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» [۳۴]. آنان که طلا و نقره می‌اندوزند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند به عذاب سخت بشارت ده. ابوذر زبان مردم بود، و می‌بایست این زبان در کام بماند و به اعتراض گشوده نشود. لذا غلامی کیسه‌ای پر زر بر گرفت و به خانه ابوذر رفت به این امید که آن را به وی بقبولاند و خود نیز از بردگی به آزادی برسد. غلام به خانه بی‌اثاث ابوذر پای نهاد و او را در حال نماز یافت. غلام که کلبه گلین محقر و بی‌زاد و توشه ابوذر را دید، خرسند گشت زیرا طمع در آزادی خود و بندگی ابوذر بسته بود! ابوذر از نماز فارغ شد و غلام با تملقی کیسه زر را نزد ابوذر نهاد و به انتظار پاسخ نشست. [صفحه ۵۷] ابوذر به کیسه زر دست نبرد، فقط پرسید: آیا سهم هر مسلمانی از بیت‌المال به این مقدار است که برای وی فرستاده‌اند؟ غلام - خیر خاص شما صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. ابوذر - کیسه را برگیر و برو به آنکه آن را به تو داده بگو: امروز ابوذر یک قرص نان جو، در خانه دارد و برای فردا هم خداوند روزی‌رسان است. غلام با شگفتی گفت: این زر فراوان را برگیر و به این زندگانی سخت پایان ده، باغ و راغ بخر و خانه زیبا بنا کن و خود و خانواده خویش را به نعمت و آسایش رسان. ابوذر خشم‌آلود گفت: مرا به اندرز تو نیاز نیست برخیز و کیسه را به نیازمندش رسان. غلام ناامید برخاست و کیسه را به دهنده‌اش بازگرداند. اعتراضات از هر سو روزبروز بلندتر می‌شد، نه تنها از مدینه که از هر جانب کشور پهناور اسلامی. اما مدینه بیش از هر جا می‌بایست خاموش باشد، لذا ابوذر به شام تبعید گشت. کاخ معاویه که از بیدادگریها حکایت داشت، و مردم زیر ستم که توان فریاد را نداشتند، ابوذر را بیشتر برانگیخت لذا در شام، همه توان خود را برای قیام مردم به کار برد. معاویه که دید، به زودی نظام ظلم او از هم خواهد پاشید و خود یارای تنبیه ابوذر را که صحابی خاص بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است ندارد، او را به مدینه بازگرداند و دوباره شام بر آشفته را خاموش کرد. ابوذر که زبان چون شمشیرش را همیشه آخته می‌داشت، هدف را تعقیب می‌کرد تا به «ربذه» تبعید شد. با اینکه مشایعت از ابوذر، ممنوع شده بود، علی و حسن و حسین علیهما‌السلام و عمار یاسر و عقیل برادر ابوذر، ابوذر را مشایعت کردند و بر روی مردی که [صفحه ۵۸] زبان حقگویش را در کام نگه نمی‌داشت، بوسه زدند و اشک وداع را در پایش ریخته، و او را به خدای بزرگ سپردند. ابوذر در «ربذه» یگانه پسرش را از دست داد، و چون یاور و کمک کاری نداشت، در پیش چشم همسر، بر پسر کفن پوشانید و در حالی که مادر بر مرگ تنها پسرش اشک می‌ریخت، او را به خاک سپرد. و آنگاه گفت: پسرم کاش به جای تو مرده بودم، ای میوه دل و شیره جانم، به حال خود نمی‌گیریم، بلکه بر تو گریانم که نمی‌دانم

از تو چه پرسیدند و تو چه جواب گفتی؟ آنگاه روی به آسمان کرد و گفت: خدایا آنچه از حقوق پدری بر او واجب کرده‌ای بر او بخشیدم، پروردگارا تو هم او را ببخش که به گذشت از من سزاوارتری. مادر داغ‌دیده نیز، بر مزار پسرش نشست و زار گریست و بر ستمگران لعن و نفرین فرستاد و شاید نمی‌دانست که غصه بزرگتری در پیش دارد و قریبا در آن صحرای سوزان، شریک زندگی خویش را هم از دست خواهد داد. دختر ابوذر هم که جزء این کاروان کوچک صحرا بود، بر مرگ برادر می‌گریست و خشکیدن ریشه ظلم را از خداوند عادل آرزو می‌کرد. ابوذر، همسر و دخترش را تسلی می‌داد و به شکیبایی و بردباری دعوت می‌نمود. تا نوبت مرگ او هم، فرا رسید. ابوذر چهره بر خاک و دیده بر افلاک داشت، و از خداوند آمرزش طلبید و گاهی هم دیده بر دیدگان گریان همسرش می‌دوخت و او را که از تنهایی و بی‌کسی می‌نالید، تسلی می‌داد و می‌گفت: همسرم به قضای خدا راضی باش و از تنهایی مه‌راس، من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام که در بیابان می‌میرم و به زودی جمعیتی از مؤمنین می‌رسند و مرا دفن [صفحه ۵۹] می‌کنند. تو برو بر سر راه بنشین تا کاروان از راه برسد، آنان را از مرگ من باخبر ساز تا تو را کمک کنند. ابوذر دور از شهر و دیار، بر روی خاک تفتیده «ربذه» جان داد. در حالی که روپوشی جز آسمان نداشت دختر غم‌دیده ابوذر، در مرگ پدر شیون می‌کرد و مادر او گریان و نالان بر سر راه بایستاد تا کاروانی در رسد و یار پیامبر را به خاک سپارد. طولی نکشید، عده‌ای از مؤمنین که در میانشان مالک اشتر و ابن مسعود بود، در رسیدند. و بر ابوذر بسیار گریستند و بدن پاک او را در قلب خاک جای دادند و همسر و دختر او را به مدینه آوردند. در سال ۳۲ هجری بود که تبعیدی ربذه، به جوار حق پیوست و در این هنگام عباس علیه‌السلام ده ساله بود. از آنجا که کودکان به شنیدن حوادث، علاقه فراوان دارند و خانه علی علیه‌السلام هم مرجع تظلم بود و وقایع حوادث خواه کوچک خواه بزرگ در آنجا بازگو می‌شد، عباس علیه‌السلام که به جان و دل به وقایع گوش می‌داد به زودی به مفاسد اجتماع پی برد و به تکلیف بزرگ هر مسلمان که مبارزه با ستمگری است آگاه شد، و خود را برای یاری مظلومان آماده ساخت. تنها ابوذر نبود که به مصیبت افتاد و در تبعید گاه مرد. بلکه بزرگان دیگری نیز طعمه تیر ستم شدند که از جمله آنان عبدالله بن مسعود بود.

عبدالله کیست؟

عبدالله پسر مسعود، ششمین کسی است که به اسلام گرویده، و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده و تنها کسی است که برای نخستین بار، قرآن را در میان کفار آشکارا خوانده است و از قراء سبعة نیز می‌باشد. او در مقام ابراهیم، سوره الرحمن را به صدای بلند از برخواند. پس از [صفحه ۶۰] آنکه کافران مکه در جوار کعبه، آگاه شدند که آنچه تلاوت می‌شود، قرآن خداست، بر او شوریدند و با کتک مفصلی مجروحش ساختند. عبدالله بن مسعود وقتی در کوفه بود، بر فرمانروایان ستمگر خرده می‌گرفت و مردم را به قیام فرامی‌خواند، حاکم کوفه، موضوع را به خلیفه گزارش داد، در نتیجه عبدالله به مدینه احضار شد تا تحت نظر قرار گیرد ولی وقتی عبدالله به مدینه وارد شد، خلیفه در منبر بود. هنوز عبدالله در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز تحیت به جای نیاورده بود که عبدالله بن زمعه، مأموریت یافت که عبدالله بن مسعود را بر دوش کشیده و در خارج از مسجد به زمین اندازد. مأمور فرمان را اجرا کرد و عبدالله بن مسعود را در خارج از مسجد از دوش بر زمین افکند که یکی از دنده‌های او بشکست. عبدالله بر اثر این حادثه بیمار شد و چند روز بعد در سن ۶۵ سالگی و در سال ۳۲ هجری به جوار خدا راه یافت و دار فانی را وداع گفت و این واقعه نیز بذریعگی از انقلاب بود که در دلها کاشته شد. در این زمان که کشتی بی‌ناخدای اجتماع، به گل می‌نشست و آتش خشم سرنشینان کشتی، بر آسمان شعله می‌کشید، عباس ده ساله، در میانشان پرورش یافت. در این دوران که ظلم، بیداد می‌کرد و ضعیف غارت می‌شد، روح بلند و انتقامجوی عباس علیه‌السلام بر بازوان نیرومندش توانایی بیشتری می‌بخشید و همچنان می‌رفت تا جسم و جانش در کانون دشمنان دین آتش افروزد، و آنان را در بستر مرگ، خاکستر کند.

سرنوشت عمار

عمار یاسر از پیشاهنگان اسلام، و مبارزین راه حق و حقیقت است، [صفحه ۶۱] آنگاه که محیط مکه را سیاهی کفر فرا گرفته بود، با پیروی از پیامبر، چون ماه در میان مردم درخشید و هر چه ابوجهل و یاران نابکارش او را با شکنجه‌های سخت آزرده و حتی پدر و مادرش - عمار و سمیه - را به طرز فجیعی روبروی او کشتند، دست از ایمان به خدا برنداشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره عمار فرموده است: هر کس با عمار دشمنی کند مثل آن است که با خدا دشمنی کرده هر کس کینه او را به دل گیرد مانند آن است که بغض و کینه خدا را در دل گرفته است. این سرباز فداکار اسلام که پرچم حق را به دوش می‌کشید، مانند دیگر مردان خدا، علیه ظلم قیام کرد و در همه جا، با منطق دین، ستمکاران را رسوا نمود. اما او نیز در این دوران، از دژخیمان آزارها دید و بیمار شد که شرحش در تاریخها ثبت است. آزار عمار نیز، از بذره‌های خشم انقلاب گشت که از درون دلها، به دریچه چشمها راه یافت و شعله‌اش همه جا گیر شد. فساد فرمانداران و عاملان خلیفه در مصر، بصره، کوفه و دیگر نقاط سبب شد که مردمانی از هر سو در مدینه گرد آمدند و خلیفه مسلمین را به قتل رسانیدند و این واقعه در سال ۳۵ هجری به وقوع پیوست و در آن سال عباس علیه‌السلام سیزده ساله شده بود. [صفحه ۶۲]

تفریحات عباس علیه‌السلام

همانطور که قبلاً گفته‌ایم، بازیها و تفریحات ایام کودکی و بلوغ عباس علیه‌السلام را تاریخ روشن نکرده، ولی از دستوهای اسلامی که درباره تفریح و شادی، صادر شده و نیز با توجه به اینکه عباس علیه‌السلام مردی دلاور و شجاع بوده می‌توان استنباط کرد که آن حضرت با چه تفریحاتی دل خوش می‌داشته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: ۱- تفریح کنید و بازی کنید زیرا دوست ندارم که در دین شما خشونت دیده شود. [۳۵]. ۲- ای فرزندان اسماعیل تیراندازی کنید که پدرتان تیرانداز بود. [۳۶]. ۳- تیراندازی بهترین تفریحات شماست. [۳۷]. ۴- فرزندان خود را شنا و تیراندازی بیاموزید. [۳۸]. ۵- شمشیرها کلیدهای بهشتند. [۳۹]. ۶- شرط بندی روی اسب مباح است. [۴۰]. از دستور نخست معلوم می‌شود که به طور کلی تفریح و بازی نه تنها برای کودکان بلکه برای بزرگسالان نیز در حدی که از زشتی‌ها به دور باشد پسندیده و لازم است و از دستورهای بعدی معلوم می‌گردد که [صفحه ۶۳] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بهترین تفریحات را اسب سواری، تیراندازی، شمشیربازی و شنا معرفی کرده است تا مسلمانان غیور و شجاع بار آیند و زیر بار ظلم و زور نروند و همیشه برای نبرد با بی‌دینی آماده باشند. و به یقین عباس علیه‌السلام در کودکی و جوانی این فنون را فرا می‌گرفته و به دستور پدر و برادران عزیزش که درود خداوند بر آنان باد و قتهای آزاد خود را صرف تفریحات سالم مذکور می‌ساخته است. چون تحقیق «کورت فریشلر» آلمانی درباره دلاوریهای عباس علیه‌السلام و فنون نبرد جالب است آن را به اختصار در زیر نقل می‌کنیم: «کورت فریشلر» دلایل پیروزی حضرت عباس بن علی علیه‌السلام را در جنگ با کفار و اینکه حضرتش توانسته به تنهایی چند نفر را در روز عاشورا به دوزخ فرستد به شرح زیر شماره می‌کند. ۱- در میدان جنگ عباس علیه‌السلام حسب و نسب خود را به صورت رجز برمی‌شمرده و این امر در تضعیف روحیه اعراب، مؤثر واقع می‌شده است. ۲- ریزه کاریهای سواری را نیکو می‌دانسته است. ۳- در حال پیشروی، روی اسب از کمر برمی‌گشته، تا بتواند از پشت سر هم، دفاع کند. ۴- حرکت دست خود را با حرکت اسب جفت می‌کرده، تا قدرت شمشیرش بیشتر شود و در هر ضربتی یک نفر را از کار بیندازد. ۵- کسانی که می‌خواستند از عبور آن حضرت، مانع شوند خود مزاحم یکدیگر می‌شده‌اند، و حرکت اسبها و تجمع آنها به ابوالفضل العباس علیه‌السلام مجال می‌داده که بهتر بر آنان بتازد و با ضربات شمشیر، آنها را یکایک از اسبها به زیر اندازد. ۶- در حالی که اسب با سرعت می‌تاخته، عباس علیه‌السلام آن قدر روی زمین خم می‌شده که نوک شمشیرش به

زمین می‌رسیده، بعد که به حریف [صفحه ۶۴] نزدیک می‌گشته، ناگهان برمی‌خاسته و از پائین به طرف بالا شمشیر می‌انداخته، و دشمن که به این فن آشنا نبوده و همیشه منتظر بوده که شمشیر از بالا- به زیر فرود آید و به همین جهت سپر را بر روی سر نگه می‌داشته، غافلگیر می‌شده، و سرش با شمشیر عباس علیه‌السلام از تنش جدا می‌گشته است. [۴۱]. [صفحه ۶۵]

عباس در دوره خلافت علی علیه‌السلام

اشاره

مردم به ستوه آمده، بعد از ۲۵ سال خانه‌نشینی علی علیه‌السلام بر گردش جمع شدند و از وی خواستند تا منصب خلافت را بپذیرد و کشتی طوفان زده و در غرقاب افتاده جامعه را به ساحل نجات برساند. علی علیه‌السلام که می‌دانست مردم دل بر اطاعت وی نبسته‌اند و تنها زبانشان با اوست، و از روی اضطرار به وی پناه برده‌اند، این مسئولیت را نپذیرفت و تکلیف کرد که دیگری را به حکومت برگزینند، و خلیفه الله را به حال خود واگذارند. ولی فریاد مردم در مانده و هجوم ملتسمانه آنان بر علی علیه‌السلام مانع از این شد که همچنان در خانه بنشیند و تقاضای اکثریت را نادیده انگارد لذا در برابر انبوه جمعیت که موافقت حضرتش را مستدعی بودند پذیرفتن حکومت بر مردم را با شرایط زیر مشروط فرمود: ۱- قانون اسلام را که در قرآن کریم مدون است اجرا می‌کنم. ۲- به راهی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفته و خود همیشه همراهش بوده‌ام می‌روم و از سنت او عدول نمی‌کنم. ۳- مطابق رأی و فتوای خویش حکم می‌کنم و به آراء حاکمان پیش از خویش توجه ندارم. ۴- اموالی را که به ناحق از بیت‌المال مسلمین به یغما رفته باز می‌ستانم، گرچه به کابین زنان و دختران رفته باشد. ۵- چون همه در برابر قانون اسلام برابری، امتیازات طبقاتی را لغو کرده و مزایای افرادی که بیش از دیگران از بیت‌المال بهره می‌برند، قطع می‌کنم. [صفحه ۶۶] اینها خلاصه و عصاره پاره‌ای از سخنان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است که در نخستین روز حکومتش ایراد کرد و مردمی که مخاطبش بودند به این برنامه که از سوی آن حضرت ارائه شد، رأی مثبت دادند و در نتیجه علی علیه‌السلام خلافت را پذیرفت. منتظر الخلافه‌ها، چون طلحه و زبیر و مروان حکم قلبشان، با این سخنان، در درونشان فروریخت. ولی سیل عظیم جمعیت، جرئت مخالفت را از آنان گرفته بود، لذا در آن مجلس به ظاهر مخالفتی نکردند اما در دل گرفتند که در فرصت مناسب، خنجر کینه را در سینه آن حضرت بنشانند. عاقبت آنان که به دنبال زر می‌رفتند و یا در تلاش بدست آوردن زور بودند، با هم ساختند و جنگ جمل و پس از آن جنگ صفین را به راه انداختند و متعاقب آن جنگ نهروان با خوارج رخ داد و اغتشاشات داخلی و عصیان افرادی چون طلحه و زبیر که عایشه را اغفال کرده بودند تا نظم عمومی را برهم زده و خود بر مسند خلافت بنشینند و شیادی و حيله‌گری معاویه و ایادی مکار و بی‌ایمان او مانند عمرو عاص و مروان حکم که به معاویه پیوسته بود، مجال نداد که علی علیه‌السلام به اصلاحات عمیق، در شئون ممالک اسلامی پردازد و به بی‌سر و سامانی که ناشی از اعمال گذشتگان بود پایان دهد. برای اینکه روشن شود، چرا مردم از جان و دل به حمایت علی علیه‌السلام برنخواستند، مردمان زمان را در سه گروه باید مورد مطالعه قرار داد. دسته اول، سرمایه‌داران زورمداری بودند که در مدت ۲۵ سال که از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشته بود مال فراوانی از بیت‌المال به یغما برده بودند و با آن اموال می‌توانستند بی‌چیزان را به زر بفریبند و یا با زور بترسانند. [صفحه ۶۷] دومین دسته، بیسوادان و طبقات پست اجتماع بودند که چون مگس‌ان به هر جانب که باد می‌وزید، رانده می‌شدند و این عده چنان زندگی را بر علی علیه‌السلام تلخ کردند که عاقبت دست نیاز به درگاه بی‌نیاز بلند کرده و گفت: «خدایا مرا از این مردم بگیر و کسی را که لایق خودشان هست بر آنان حکومت ده» [۴۲]. دسته سوم، مجاهدان راه خدا و پاکدلان با ایمان و متقیان و پرهیزکاران بودند که همه جا و همه وقت در رکاب علی علیه‌السلام با دل و جان و شمشیر و تیر، از ناموس الهی دفاع می‌کردند و از مرگ نمی‌هراسیدند اما عده آنان اندک بود

که «و قلیل من عبادی الشکور». علی علیه‌السلام پیشوای انسانها و مظهر عدل و داد، که به سعادت بشر می‌اندیشید و نجات مردم را از دام زر و زور و تزویر می‌خواست و در این راه می‌کوشید، عاقبت به دست ابن ملجم پلید به شهادت رسید و عزت و شرف و انسانیت ملعبه معاویه و قبیله بنی‌امیه گردید. در این زمان عباس علیه‌السلام هجده ساله بود.

عباس در کنار بستر پدر

سحرگاه نوزدهم ماه رمضان سال چهارم هجری، که با شمشیر زهر آگین ابن ملجم مرادی، در محراب عبادت فرق علی علیه‌السلام شکافته شد و آن حضرت در بستر بیماری افتاد، فرزنداناش که در تب و تاب بودند، به گردش جمع شدند. حضرتش در وصیتی به آنان فرمود: «سفارشم به شما این است که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و سنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ضایع [صفحه ۶۸] نکنید. این دو ستون دین را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگاه بدارید، که دیگر بر شما نکوهشی نخواهد بود... به خدا که با مردن چیزی به سراغم نیاید که آن را نپسندم، و نه چیزی پدید گردد که آن را نشناسم، بلکه چون جوینده‌ی آب به شب هنگام باشم که ناگهان به آب رسد. یا خواهانی که آنچه را که می‌خواهد بیابد و آنچه نزد خداست، نیکوکاران را بهتر است.» [۴۳] عباس علیه‌السلام این سفارش را به گوش جان سپرد و چون تشنه‌ای که به آب گوارا رسد، از مرگ استقبال می‌نمود. او در روز عاشورا، تشنه لب به آب فرات دست یافت و مشک را برای کودکان حسین علیه‌السلام که از تشنگی توان خود را از دست داده بودند پر نمود، اما خود قطره‌ای از فرات ننوشید، تا مساوات را با تشنه لبان کربلا که برادرش علیه‌السلام از جمله آنها بود، رعایت کرده باشد، و خدا را آن تشنه شهادت، تشنه کام دیدار نماید. [صفحه ۶۹]

عباس در خدمت حسنین علیهم‌السلام

انسان از روزی که دیده بر جهان می‌گشاید تا به هنگامی که دوران زندگی را پشت سر گذاشته به سرای جاوید می‌شتابد، محتاج و نیازمند است. جز عده‌ای از انسانها که در ذات آنان، رفع نیاز از دیگران نهفته است. همان گونه که آب، تشنگی را فرو می‌نشانند، و گل زیبایی می‌آفریند. عده‌ای هم ذاتا با استفاده از سرچشمه فیض پروردگار جهان، تشنگان علم و حقیقت و آزادی و حریت را سیراب می‌کنند و نیازمندان به زیبایی باطن را با گل وجود خود، می‌آرایند. آنکه باران را از آسمان فرو می‌ریزد تا گیاهان برویند و درختان میوه دهند، و آنکه خورشید را فروزان و ماه را تابان آفریده، تا موجودات به حیات خویش ادامه دهند، و آنکه زمین را در مدارش به حرکت درآورده تا شب و روز و ماه و سال پدید آیند، از میان انسانها نیز افرادی را برگزیده، تا پیامبر دستوره‌ای او و راهبر بندگان وی باشند. خداوند به جهانیان نعمتهای فراوان بخشیده، ولی آنچه برگزیدگانش را با آن نعمت ممتاز کرده، دانش و اخلاقی است که از راه اکتساب و تعلیم گرفتن فراهم نیامده، بلکه در ذات این بندگان، دانش و بینش، فضیلت و اخلاق، عدل و انصاف را به ودیعه نهاده است. ممکن است این پرسش پیش آید که چگونه این دانشهای لدنی در قلب پیامبران و اولیاء خدای رحمان، جای گرفته است؟ می‌پرسیم، چرا در خورشید نور و حرارت و در آب و گیاه، صفا و طراوت و در عسل، [صفحه ۷۰] شیرینی و حلاوت نهاده شده است؟ اگر این نظم در طبیعت برای ادامه حیات موجودات ضرورت دارد، وجود دانشهای الهی در قلب برگزیدگان خدا نیز ضروری است. از طرفی وقتی واقعه‌ای، رخ نداده و حقیقتی کشف نشده، بحث در پیرامون آن به اینکه واقع شدنی است یا خیر؟ جایز است. ولی وقتی امری به وقوع پیوست بحث و استدلال، درباره آثار آن رواست نه در امر واقع. مثلا اگر در جهان خورشیدی وجود نمی‌داشت، روا بود که بشر بیندیشد، که آیا ممکن بود برای روشن کردن محیط زندگی، چراغی فروزان در آسمان وجود داشته باشد یا نه؟ ولی اکنون که خورشیدی تابان زمین ما و دیگر کرات منظومه شمسی را روشن می‌کند، بحث در پیرامون خود خورشید و صفات و خواص آن روا خواهد بود، نه در کره فرضی و خیالی. همچنین است وجود ثمربخش

پیامبران الهی و امامان به حق، که از منبع فیاض علم خدا بهره‌ها گرفته و چون خورشید درخشان، بر جامعه انسانها، نور و گرما پاشیده‌اند. پیداست که درباره محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر، و علی علیه السلام نخستین پیشوا، و فرزندان عزیز آنان که همگی چراغ هدایت بشرند، میلیونها کتاب تألیف یافته و اشعار فراوان درباره مقام عالی علمی، اخلاقی و ایمانی ایشان، سروده شده درباره گفتار دربارشان، بحثهای مفصل علمی مطرح گشته، و دانشهای فراوانی براساس این گفته‌ها به وجود آمده و من بعد نیز، کتابها تألیف خواهد شد و مباحثی جدید مطرح خواهد گشت. در صورتی که این شخصیت‌های ممتاز بشری، در هیچ مدرسه‌ای درس نخوانده و جز بندگی خدا، شاگردی هیچ استادی را ننموده‌اند. اگر کسی این بزرگمردان را به عنوان پیشوایان دینی نپذیرد، این [صفحه ۷۱] حقیقت را نمی‌تواند انکار کند که ۱۵ قرن قبل در محیط جهل و فساد عربستان، نه دانشمندی وجود داشت و نه دانشگاهی. و آنانکه فطرتا ذوق سلیم و طبع روانی داشتند انگشت شمار بودند و اینان هم، آنچه می‌گفتند و یا می‌سرودند، پیرامون پشکل شتران، چادر صحرائشینان، ریگهای روان، قامت زیبارویان، قتل و غارت بیگناهان، یا جام شراب و لذت کباب، و نظایر آن بوده است که بهترین شاهد این مدعا «معلقات سبع» می‌باشد. مثلاً- عمرو بن کلثوم در معلقه ۱۰۴ بیتی خود که به این بیت آغاز می‌شود می‌گوید: هان ساقیا، هنگام صبح است دیده از خواب بگشای و جام از باده پر کن و شراب «اندرین» از ما دریغ مدار. یا امرؤالقیس شاعر معروف زمان جاهلیت در معلقه ۸۲ بیتی خود سروده: همسفران لحظه‌ای درنگ کنی تا من بیاد یار سفر کرده و سر منزل او بگیرم و ریگستان میان «دخول» و «حویل» را از سرشک دیدگانم سیراب کنم. شنفری که از شعرای صعالیک [۴۴] است در شعری می‌گوید: در شبی تاریک و هولناک که باران می‌بارید و تگرگ و ترس رعد و برق مرا همراهی می‌نمود، گرسنه، برای غارت قبیله از پناهگاه خارج شدم. زنان را بیوه و کودکان را یتیم کردم. در حالی که شب تاریک بود به جای اولم باز گشتم. اینها نمونه بهترین اشعار زمان جاهلیت است که عرب جاهلی به آنها افتخار می‌کرده است. [صفحه ۷۲] حال باید پرسید، چه عاملی موجب شده که از این محیط وحشت و ترس و فساد و تباهی، که همه مردمش به ستوه آمده بوده‌اند محمد و علی، حسن و حسین که درود خداوند بر آنان باد برخاسته‌اند؟ و درس ناخوانده، همه چیز را دانسته، نجات خلق را از گمراهی و ضلالت فراهم کرده‌اند؟ به حکم وجدان، و طینت، و فطرت پاک، باید اعتراف کرد که این بزرگواران، به منبع وحی و الهام، مربوط بوده‌اند و از خدای دانا و توانا تعلیم گرفته‌اند، و این همان نتیجه‌ای است که هر خردمندی بعد از اندیشیدن به آن می‌رسد. نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد آری محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر بود، و علی و حسن و حسین امام. و این امامان علیهم السلام مردمان را به راهی برده و می‌بردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌برد و خدا می‌فرمود. جالب اینجاست که عباس علیه السلام را سه امام مربی بود و سه پیشوای مؤمنان، رهبر. عباس علیه السلام در دامن سه امام کودکی را به جوانی رساند، و در جوانی خدمت دو امام را به عهده داشت، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و چنان نیکو در انجام خدمتش کوشید که یادگار فراموش نشدنی تاریخ شد. [صفحه ۷۳]

عباس در زمان خلافت امام حسن علیهما السلام

اشاره

خورشید عمر علیه السلام در نیمه شب ۲۱ ماه رمضان سال چهارم هجری، غروب کرد. مردمی که قائد بزرگ خود را از دست داده بودند به امام حسن علیه السلام پیوستند و با او بیعت کردند. افراد سرشناس و متنفذ اجتماع یا گمراه کنندگانی که از حکومت علی علیه السلام طرد شده بودند، به امید اینکه امام حسن علیه السلام روش پدر را از دست خواهد داد و به آنان که طالب منصب و مقام بودند جاه و جلال خواهد بخشید به ظاهر به امام پیوستند، ولی به زودی دانستند که امام حسن علیه السلام نسخه ثانی پدرش علی

علیه‌السلام است و هرگز از راهی که او رفته باز نمی‌گردد و خدا را به خاطر دنیا فراموش نمی‌کند و مانند معاویه نیست که نیرنگ ببازد و با مصلحت‌اندیشی و سیاست‌بازی، دشمنان خدا را به گرد خود جمع کند. لذا زودتر از حد انتظار از اطراف امام پراکنده شدند و به معاویه - دشمن خدا و خلق - پیوستند، به نحوی که از یکصد و بیست هزار سربازی که قبل از شهادت امام علی علیه‌السلام آماده جنگ با معاویه بودند، فقط دوازده هزار به زحمت گرد آمد که فرماندهی این لشکر را امام حسن علیه‌السلام به پسرعمویش عبیدالله بن عباس که از دلاوران به نام و مردمان خوشنام بود سپرد. و او هم در «مسکن» در برابر معاویه سنگر گرفت، ولی عاقبت معاویه او را به یک میلیون درهم، رشوه، فریفت و عبیدالله به لشکر معاویه پیوست. خیانت عبیدالله به امام حسن علیه‌السلام را عده‌ای از تاریخ‌نویسان به علت ضعف و سستی سربازان و عدم تمایل آنان به جنگ و میل به صلح، با معاویه می‌دانند، و عبیدالله هم که فهمیده با چنین لشکری بر معاویه [صفحه ۷۴] پیروز نخواهد شد، ترجیح داده که با اخذ رشوه، به امام و جامعه مسلمین خیانت کند! ولی علت همکاری و تسلیم به معاویه، هر چه باشد، عبیدالله را از گناهی که مرتکب شده، معاف نمی‌سازد، زیرا عمل زشت او نه تنها روحیه سربازان مسلمان را متزلزل ساخت، بلکه در روحیه همه افرادی که به خلافت امام حسن علیه‌السلام علاقمند بودند، تأثیر شوم بخشید به نحوی که همه تلاشهایی که امام برای جمع‌آوری سپاه و اعزام مجدد به جبهه جنگ، مبذول فرمود، سود زیادی نداد و فرماندهان دیگری چون «کندی» که به شهر «انبار» با چهار هزار سرباز اعزام شده بودند به معاویه پیوستند و با سیم و زر، ایمان خود را فروخته و دنیای معاویه صفتها را خریدند! وضع اسفناک مردم گول و نابخرد آن زمان را از این بیان شیوه‌ای امام حسن علیه‌السلام دومین پیشوای شیعیان می‌توان فهمید که پس از این خیانتها ضمن خطبه‌ای غراء در مسجد کوفه ایراد فرمود: «ای مردم مرا با بیعت خود مغرور کرده و فریب دادید همچنانکه پدرم علی علیه‌السلام را فریب دادید.» آری اینان همان مردمی بودند که علی علیه‌السلام درباره‌شان فرمود: جای حیرت و شگفتی است! به خدا سوگند اجتماع معاویه و یاران او بر کار نادرست خودشان و تفرقه و اختلاف شما از کار حق و درست خودتان، دل را می‌میراند و غم و اندوه را جلب می‌کند. پس روهای شما زشت و دل‌هایتان غمگین گردد، هنگامی که در آماج تیر آنها قرار گرفته‌اید (معدلک سینه خود را هدف قرار داده و خاموش مانده‌اید). مال شما را به یغما می‌برند و شما غارت نمی‌کنید، آنان با شما می‌جنگند و شما به خانه نشسته و نمی‌جنگید! خداوند را معصیت می‌کنند و شما راضی هستید! وقتی که به شما در ایام تابستان امر کردم [صفحه ۷۵] که به جنگ ایشان بروید، گفتید اکنون هوا گرم است ما را مهلت ده تا از شدت گرما کاسته شود! و چون در ایام زمستان شما را به جنگ با آنها فرمان دادم، گفتید در این روزها هوا سرد است به ما مهلت ده که سرما برطرف گردد! شما که این همه عذر و بهانه از جهت فرار از گرما و سرما می‌آورید، پس به خدا سوگند در میدان جنگ از شمشیر زودتر فرار خواهید کرد. ای کسانی که به مردان شباهت دارید ولی مرد نیستید، و ای کسانی که خرد شما مانند عقل بچه‌ها و زنهای به حجله رفته است. ای کاش من شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم که به خدا سوگند شناختن شما پشیمانی و غم و اندوه می‌باشد. [۴۵]. امام حسن علیه‌السلام با چنین مردم ضعیف النفس و سست اراده روبرو بود. در حالی که اطرافیان معاویه با زور و زر و انتشار شایعات ناروا، مانند اینکه امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح کرده است، دل‌های متزلزل و افکار درهم مردم را پریشانتر می‌ساختند. از جمله کسانی که برای نشر اکاذیب، مأموریت یافت تا روحیه مردمان عراق را تضعیف کند «مغیره بن شعبه» بود، که از مکاران بنام روزگار و از یاران نزدیک معاویه بود. این ناپاک مرد با همکاری دیگر دشمنان خدا موفق شد در مدائن لشکر امام حسن علیه‌السلام را از گرد وی پراکنده کند تا حضرتش را تنها گذارند و فرمانش را نبرند. و نه تنها این تبلیغات زهرآگین از جهت مقابله با معاویه مؤثر افتاد بلکه در قریه «ساباط» مدائن، عده‌ای به خیمه امام هجوم بردند و سجاده از زیر پایش کشیده و به [صفحه ۷۶] زمینش افکندند و با خنجر ران آن حضرت را دریدند. [۴۶]. در چنین حالی که امام در بستر بیماری افتاد، عده‌ای به فکر افتادند که امام را دست بسته به معاویه تسلیم کنند و برای عمل شرم‌آور خویش از او پاداش بگیرند! اینها جهات دیگری که در کتب تاریخ ثبت است، موجب شد که امام حسن علیه‌السلام در ۲۵ ربیع الاول سال ۴۱

هجری با معاویه صلح کند [۴۷] تا خون عده‌ای بیگناه به خاک نریزد و نوامیس مردم هتک نگردد و اموالشان به غارت نرود.

پایان خوشبختی

سستی و ضعف مردم و عدم اطاعت آنان از پیشوای داد‌گر، منجر به صلح با معاویه شد. و این سازش مهر پایانی بود بر خوشبختی جامعه‌ای که بعد از سالها تحمل ستم و رنج، به عدالت و آزادی رسیده بودند. و در رأس حکومت امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام را دیده بودند، اما قدر ناشناسی و زبونی و دنیاپرستی آنان سبب شد که این پیشوایان بزرگ را خداوند برایشان برگزیده بود، از دست بدهند و زیر بار ستم معاویه و پسرش یزید در ذلت بمیرند. انتقال قدرت، از مظاهر عدالت به مظهر ظلم و فتنه‌گری، مصائب بس بزرگی را بر جوامع اسلامی تحمیل کرد که به گوشه‌ای از آنها در زیر اشاره می‌کنیم. [صفحه ۷۷]

جنایات معاویه، سردسته منافقین

خطر منافق برای اجتماع از خطر کافر بیشتر است، زیرا تشخیص کسی که بر حقیقت پرده می‌پوشد و واقعیات را انکار می‌کند و بدیهیات را زیر پا می‌نهد و خلاصه کافر می‌شود، آسانتر از کسی است که نیرنگ می‌بازد و حيله می‌کند. منافق، با مؤمن از ایمان سخن به میان می‌آورد و گفتار او را به ظاهر تصدیق می‌کند، و نظر مؤمن را به سوی خود جلب می‌نماید، ولی وقتی با همجنسان شیطان صفت خود می‌نشیند، مؤمنان را به مسخره می‌گیرد! خداوند درباره این گروه از مردم می‌فرماید: «و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینهم و قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون» [۴۸]. وقتی ایمان آورندگان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما نیز ایمان آورده‌ایم ولی وقتی با شیطان صفتان خود خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شما هستیم و مؤمنین را مسخره می‌کنیم. این دسته از مردم، برای جامعه بلای عظیمی هستند که با دروغگوئی و تظاهر، تیشه به ریشه سعادت جامعه می‌زنند و آن را به انواع مصیبت گرفتار و مبتلا می‌سازند. منافقان به مانند کافران، آسان شناخته نمی‌شوند؛ بلکه این گروه مانند موشها که پایه‌های خانه را پنهانی سوراخ می‌کنند و پس از مدتی خانه را بر سر صاحبش خراب می‌نمایند هستند. اینان ایمان و عقیده مردم را درهم کوبیده و به پلیدی و رذالت، لباس حق پوشانیده و آن را تبلیغ و ترویج می‌کنند. معاویه که سردسته منافقین بود، برای اینکه اصول آزادی و مساوات اسلامی را از بین بردارد و روش طبقاتی و حکومت استبدادی را رواج [صفحه ۷۸] دهد، چون دید یکبارہ نمی‌تواند با قوانین محکم اسلام به مبارزه برخیزد و با آنچه در دل مردم از ایمان و تقوی بجای مانده، به ستیز برخیزد، امثال «ابوهریره» را به استخدام خود درآورد تا با جعل حدیث و انتساب سخنانی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حق و باطل را بهم درآمیزد تا تشخیص آنها برای مردم مشکل شود. از جمله یکی از تفسیرات ناروای حکام جور، بر آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم» [۴۹] است. دشمنان خدا و خلق، تفسیر و تبلیغ کردند که هر کس بر مسند قدرت نشیند و بر مردم حکومت کند گرچه ستمگر باشد «اولوالامر» است و اطاعت او از جانب خدا بر مردم واجب می‌باشد!! و این تبلیغات در ذهن مردم گول و نابخرد به قدری مؤثر واقع شد که سالها حکومت ظلم بنی‌امیه و بنی‌عباس را تحمل کردند و دهها آیه‌ای که درباره ظلم و ظالمین و عدم اطاعت از آنان نازل شده نادیده گرفتند! و متأسفانه هنوز هم در بعضی از کشورهای عربی زمامدارانی که قدرت را در دست دارند گرچه مانند ملک فهد پادشاه عربستان فاسق و فاسدند و دست در دست آمریکا دشمن مسلمانان جهان اسلام دارند معذک اولوالامر به حساب می‌آیند و اطاعت از آنان را واجب می‌شمارند. خلاصه ابوهریره آخوند دربار معاویه که بیش از یکسال و نه ماه محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک نکرده و آن هم به اعتراف خودش آنچه را شنیده نوشته، وقتی بر سفره معاویه نشست و در زیر سایه او قرار گرفت و از نعمتهای دنیا برخوردار شد. ۵۳۷۰ حدیث به پیامبر نسبت داد. این روش شوم و خائنانه ابوهریره، و دستگاه دروغ‌پرداز معاویه مردم را از خاندان وحی، دور ساخت و آنان را با علی علیه‌السلام و اولاد طاهرنش

[صفحه ۷۹] دشمن کرد. در این زمان دو نوع اسلام، تبلیغ می‌شد! اسلامی که معاویه مروجش بود، و اسلامی که خاندان وحی تبلیغ می‌فرمودند، مردمی که به لقمه نانی فریفته می‌شدند و از تهدیدی به وحشت می‌افتادند در اکثریت بودند و آنان که برای خدا از جان خود هم می‌گذشتند در اقلیت قرار داشتند، لذا معاویه در چنین شرایطی توانست به مردم بیاوراند که علی علیه‌السلام از دین خدا برگشته و لعن و سب او واجب است! و این تبلیغ به حدی مؤثر واقع شد که مردمان گول و نابخرد، در نمازهای یومیه، علی علیه‌السلام را سب و لعن می‌کردند و به این وسیله تقرب به خدا را می‌جستند!! روزی مغیره بن شعبه، مرد فاسق و فاجری که از طرف معاویه فرماندار کوفه بود، طبق بخشنامه و دستورالعمل اربابش معاویه در منبر بر علی علیه‌السلام نفرین فرستاد. و مردم را نیز مجبور کرد که علی علیه‌السلام را لعن کنند. حجر بن عدی که از پرهیزگاران روزگار و بزرگواران بنام بود، در مسجد پیا خاست و به فرماندار گفت: مردم برای شنیدن ناسزا به اینجا نیامده‌اند به جای این اراجیف، حقوقی که مردم برعهده‌ات دارند پرداز و آنها را به جیب معاویه سرازیر مساز. در این هنگام دو سوم جمعیت پیا خاسته و زبان به اعتراض گشودند. مغیره که خود را در خطر دید، از منبر به زیر آمد و به خانه‌اش پناه برد، ولی از آنجا که حجر بن عدی از لحاظ ایمان و نفوذ کلام شهره بود، جرئت نکرد که وی را آزار کند تا اینکه در سال ۵۱ هجری به گور رفت. زیاد بن امیه که از مغیره پلیدتر بود به فرمان معاویه فرماندار کوفه شد و از جمله کارهای نخستین وی خاموش کردن فریاد حق‌طلبانی چون حجر بن عدی بود، لذا او و چند نفر دیگر از مردان خدا را دستگیر کرد و نزد معاویه فرستاد و معاویه هم در «مرج عذرا» این بزرگواران را شهید کرد [صفحه ۸۰] و به این وسیله معترضین را مرعوب خویش ساخت. آدمکشی‌های معاویه، به چندین نفر ختم نشد، بلکه در همه جا هر گلی در گلی در جهنم او روئید، با تیغ دروید مثلاً «سمره بن جندب» وقتی با زیاد بن ابیه که حاکم بصره شده بود، همراه گشت، هشت هزار نفر بی‌گناه را به قتل رسانید. از جمله در یک سحرگاه ۴۷ نفر از قاریان قرآن به دست سمره بی‌ایمان به شهادت رسیدند. و یا «بسر بن ارطاة» که رئیس پلیس معاویه بود آن قدر مردان دانشمند و حافظان قرآن و کودکان شیرخوار را در زیر پستان مادران کشت که به شماره نیامده است! خونهایی که «بسر بن ارطاة» در یمن و مدینه به زمین ریخت، چون جوی آب در کوچه‌ها روان گشت. در «مکه» و «حضر موت» نیز خونریزی او از حد گذشت. «بسر» تنها به کشتن اکتفا نمی‌کرد بلکه خانه‌ها را به آتش می‌کشید و نقاط آباد را ویران می‌ساخت. خلاصه در چنین زمانی، زیاد بن ابیه، مغیره بن شعبه، عمروعاص و بسر بن ارطاة و نظایر آنان، جنایتکارانی بودند که پایه‌های حکومت معاویه را محکم می‌کردند. در این زمان که باطل امیر بود، و مردم زبون، تن به مرگ می‌دادند و به یاری پیشوای خود امام حسن علیه‌السلام بر نمی‌خاستند، آیا نمی‌بایست حق پوشیده بماند؟! رسول خدا فرمود: «ما من قوم يعمل فیها المعاصی هم اعزوا اکثر ممن یعمله ثم لم یغیروه الا- عمهم الله تعالی منه بعقاب» [۵۰]. هر گروهی که در میانشان عصیان کنند و ایشان از عصیانگران قوی‌تر و بیشتر باشند و آن را تغییر ندهند خدای بلندمرتبه از جانب خویش همه را عقوبت کند. به راستی هم که خدا همه را عقوبت کرد و بنی‌امیه و [صفحه ۸۱] بنی‌العباس را سالها بر مردم زبون مسلط فرمود. و این کیفر مردمی بود که از امامان معصوم علیهما‌السلام پیروی نکردند و از اسلام به اسمش ساختند. امام حسن علیه‌السلام و برادرانش امام حسین علیه‌السلام و ابوالفضل العباس علیه‌السلام همه وقت و همه جا، بیداری را در گوشه‌ها فریاد می‌زدند، اما خفتگان در گور جهل و ترس بیدار نشدند. اینان تا آن پایه، دست از یاری امام خود برداشتند که معاویه توانست حضرت امام حسن علیه‌السلام را در ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری در سن ۴۷ سالگی در مدینه شهید کند. و راه تاخت و تاز خود را بر جان و مال و ناموس مردم هموارتر سازد. عباس علیه‌السلام در این زمان، ۲۸ ساله بود.

عباس در تشییع جنازه برادرش امام حسن

امام حسین علیه‌السلام و برادرش عباس علیه‌السلام و سایر بنی‌هاشم با تجلیل تمام، بدن پاک امام حسن علیه‌السلام را تا مسجدالنبی تشییع کردند تا حضرتش را در جوار جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خاک سپارند. ولی عایشه بر قاطری نشست و به

کمک مخالفین امام، که حاکم مدینه از زمره آنان بود از دفن امام در خانه پیامبر جلوگیری کرد و حتی به ملازمان رکابش دستور داد، تابوت را تیرباران کنند. و این جسارت خطیر از همراهان عایشه به وقوع پیوست و چندین تیر، در تابوت جای گرفت که بعضی بر کفن نشست و آن را سوراخ کرد! عباس علیه‌السلام مرد شجاعی که همه وقت شکبیا بود و بی‌اجازه برادرانش دست به شمشیر نمی‌برد، از این جسارت به خشم آمد و چون شیری که بر روبه‌ان حمله آورد خواست با شمشیر آخته بی‌ادبان را از دم تیغ تیز بگذراند، و دیگر همراهان نیز برآشفته و به پیروی عباس علیه‌السلام شمشیرها از [صفحه ۸۲] نیام کشیدند. اما امام حسین علیه‌السلام همه را به صبر و خویشن‌داری سفارش فرمود و یادآور شد که برادرش امام حسن علیه‌السلام وصیت کرده، که راضی نیست پس از وفاتش و به هنگام دفنش، قطره خونی به زمین بچکد، از این رو جسد مطهر حضرتش را به قبرستان بقیع انتقال دادند و در آنجا به خاک سپردند. در چنین زمانه‌ای که غمها در دل مردان خدا، خانه داشت، عباس علیه‌السلام شمشیر آبدیده شد. [صفحه ۸۳]

به کدام راه باید رفت؟

راههای انحرافی و جدا شده از صراط مستقیم به حدی فراوان است که به شماره نمی‌آید. و این حقیقتی است غیرقابل انکار، زیرا از خط مستقیم می‌توان، خطوط بی‌شماری را عبور داد و چون راه راست یکی بیش نیست پس راهی که آن را قطع کند و از آن جدا شود، راه انحرافی است. برای اینکه به سادگی، راه راست شناسائی و مشخص شود می‌توان مثال زیر را ذکر کرد. کسی که برای اولین بار، شغلی برای خود انتخاب می‌کند، در حقیقت سرنوشت خود را به آن کار پیوند می‌زند و مسیری را می‌پیماید که کار انتخابی بر وی تحمیل می‌کند. فرض کنید سه نفر به یکی از شهرداریها برای اشتغال مراجعه کنند، یکی رفتگری و دیگری مرده‌شویی و سومی باغبانی را انتخاب کند. اولی با خاک‌روبه و آشغال دومی با اجساد مردگان و سومی با گل و گیاه سروکار خواهد داشت. حال وضع این سه نفر را خود در یک سازمان یعنی شهرداری مورد مطالعه قرار دهید، تا ببینید سرنوشت هر یک از این کارگران، با شغل انتخابی ایشان چگونه است؟ وضع انتخاب اعتقاد و دین و آئین نیز مانند انتخاب شغل، سرنوشت‌ساز است. پس در این باره باید بسی دقت و احتیاط کرد. زیرا تعویض شغل به آسانی ممکن است ولی عدول از ایمان و اعتقاد به سادگی ممکن نیست. اسلام می‌گوید: اگر می‌خواهی سعادت دنیا و آخرت نصیب گردد، در [صفحه ۸۴] انتخاب اعتقاد، فقط خدا را انتخاب کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در آغاز بعثت به مردم فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» و امام رضا علیه‌السلام هم به مردم نیشابور که خواهان حدیثی بودند که افتخار شنیدن آن را از امام رضا علیه‌السلام داشته باشند با ذکر سلسله روایت که همگی امام و سپس پیامبر و آنگاه خدا بود و به حدیث سلسله الذهب معروف است فرمود: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی». خدا فرموده است: کلمه لا اله الا الله حصار من است و هر کس در این حصار داخل شود از عذاب من، ایمن است. پس ایمان فقط در یک کلمه خلاصه می‌شود، ایمان به خدا و راه راست نیز یک کلمه نیز یک کلمه بیش نیست، راه خدا. خدا و راه راست نیز بسی روشن در قرآن کریم تعریف شده است. ولی دشمنان خدا، نظیر معاویه، مردم عامی را چنان فریفتند که خدای اسلام را از یاد بردند و خدای ساخته و پرداخته معاویه را به ستایش و پرستش گرفتند. خدایی که معاویه و ابوهریره و عاقبت بنی‌امیه برای مردم معرفی کردند، خدایی است که همه کارهای بندگانش به دست اوست، هیچ فردی از خود صاحب اختیار نیست، جبر محض بر جهان حاکم است بنابراین اگر معاویه «خال المؤمنین» شده و به حکومت رسیده، خدا خواسته و اگر بسر بن ارطاة به قتل عام پرداخته، به علت این است که عمر آنان به سر رسیده. زیرا خدا خود فرموده «و اذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون» و اگر معاویه و عمالش به غارت اموال مردم می‌پردازند برای این است که مالها همه مال خداست و حاکمان به امر خدا مالها را جمع می‌کنند! و خلاصه چون هیچ برگی بی‌رضای خدا به زمین نمی‌افتد همه اعمالی که از حاکمان سر می‌زند گرچه شوم باشد از جانب خداست و [صفحه ۸۵] بندگان او حق اعتراض ندارند! این تبلیغات گسترده، سبب شد که خدای بخشنده و مهربان و

خدائی که فرموده: «کل نفس بما کسبت رهینه» (هر کسی در گرو کردار خویش است) و صدها آیه دیگری که آدمی را مسئول اعمال خودش معرفی می‌کند از یاد ببرند. گروه دیگری به نام مفوضه در برابر جبریون - که عده‌شان هم زیاد نبود - برخاستند که معتقد بودند خدا بندگان را می‌آفریند اما تا قیام قیامت به کار آنها کاری ندارد، آنها آزادند که هر کاری را اعم از نیک و بد انجام دهند و خداوند تنها بر عرشش نشسته و بر فرش نظاره می‌کند تا وقتی که قیامت برپا شود! ولی بنی‌امیه عقیده اول را ترویج می‌کردند و بر معتقدات دومین دسته که آنها نیز از منحرفین بودند زیاد نمی‌تاختند زیرا وجود اختلاف عقیده و شکاف بین مردم که اتحاد و اتفاق را از آنان دور می‌ساخت به سود حاکمان ستمگر بود. در این میان، راه نمایان و هادیان راستین دین اسلام که در رأسشان امام معصوم علیهم‌السلام قرار داشتند و در تنویر افکار عمومی و قیام مردم در برابر بی‌دینی، نقش مهمی داشتند، مورد حمله جباران زمان قرار می‌گرفتند، همانها که جز خدا به هیچکس نمی‌اندیشیدند و به غیر خدا به احدی تکیه نمی‌فرمودند و بجز خدا از هیچکس نمی‌ترسیدند. مثلاً وقتی به ناچار امام حسن علیه‌السلام صلح با معاویه را پذیرفت. معاویه از امام پرسید: آیا باز هم قصد خلافت دارد؟ امام علیه‌السلام فرمود: خلیفه کسی است که به راه پیامبر برود و به فرمان خداوند گردن نهد. آن کس که خدا را اطاعت نکند شایسته خلافت نیست. چه باید خلیفه با کسی که از جانب وی به خلافت رسیده نسبتی داشته باشد پس آن کس که جور و ستم کند و سنت پیامبر را معطل گذارد و دنیا [صفحه ۸۶] را به جای پدر و مادر خویش برگزیند، خلیفه خدا نخواهد بود، بلکه پادشاهی است که دولتش منقضی شود و لذت دنیا بر وی گران آید و کیفر اعمالش در انتظار اوست [۵۱]. در اینجا می‌بینیم، آنکه موحد است، و خدای خالق هستی را انتخاب کرده و فقط به او ایمان دارد با هیچ ستمگری نمی‌سازد، بلکه در هر فرصتی که برایش فراهم شود بر وی می‌تازد زیرا خدای او فرموده است: «ولا- ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و مالکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون» [۵۲]. هرگز به سوی ستمگران میل نکنید که به آتش در خواهید افتاد و (بدانید که) جز خدا برای شما دوستی نیست و (اگر به بیدادگران راغب شوید) یاری نخواهید شد. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم فرموده است: «تقربوا الی الله بیغض اهل المعاصی و القوهم بوجوه مکفهرة و التمسوا رضا الله بسخطهم و تقربوا الی الله بالتباعد منهم.» [۵۳]. به وسیله دشمنی با گناهکاران به خدا نزدیک شوید و با آنها با چهره‌های عبوس دیدار کنید و خشنودی خدا را در ناخشنودی آنها بجوید و به وسیله دوری از آنها به خدا تقرب بجوید. اینها نمونه‌ای بس اندک از آیات و روایات بسیاری است که در این زمینه رسیده است که نه نقل همه آنها در اینجا رواست، و نه این قلم را توان تشریح و تفصیل همه آنهاست. اما آنچه در اینجا گفتنی است این است که همه‌ی بدبختی‌های بشر از بی‌خدایی است. خدایی که اسلام [صفحه ۸۷] راستین معرفی می‌کند نه خدایی که زائیده اندیشه بشر یا دشمنان آنهاست. دلی که با خداست، با مردم نیز هست. اما دلی که خدا به آن راه نیافته با خودش می‌باشد، و این خود، او را دشمن مردم می‌سازد. در دل‌های خداپرستان، اتحاد و اتفاق، یگانگی و برادری، همدردی و هماهنگی حاکم است. اما خودپرستان به جای همه‌ی اینها، از شیطان تفرقه پیروی می‌کنند، از این رو ستمگر به آسانی، بر سر همه‌شان افسار می‌زند و آنها را به سویی که خود می‌خواهد می‌رانند! به این ترتیب راه امامان و پیروان راستینشان که همیشه اندک بوده‌اند! از راه دیگران جدا بوده است و به همین جهت هم این عده‌ی معدود، که در راه خدا بوده‌اند و به راه ستمگران هرگز پای ننهادند غالباً به شمشیر تیز و یا زهر جفا، به شهادت رسیده‌اند که ابوالفضل العباس علیه‌السلام نیز از جمله‌ی آنهاست. [صفحه ۸۸]

احوال شخصیه عباس علیه‌السلام

اشاره

پیش از بیان وقایع عاشورا، لازم می‌دانیم به احوال شخصیه عباس علیه‌السلام که این کتاب زندگی‌نامه حضرتش را در بردارد

پیردازیم و آنگاه نقش این پرچمدار را در انقلاب حسین علیه السلام شرح دهیم. هر پدری آرزو دارد که نمیرد تا پسرش را داماد کند و هر پسری هم امیدوار است که جشن دامادی او را پدرش برگزار نماید. ولی ابن ملجم آرزوی علی علیه السلام را با شمشیر زهر آلودش به خاک سپرد و نگذاشت علی علیه السلام دست پسرش عباس علیه السلام را در دست همسر او نهد، و در جشن دامادی وی شرکت کند. امام حسن علیه السلام وظیفه پدر را درباره برادرش عباس علیه السلام به عهده گرفت و بین سالهای ۴۰ تا ۴۵ هجری جشن ازدواج عباس علیه السلام را با لبابه دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب برگزار فرمود. پدر لبابه که به ابن عباس معروف است از بزرگترین راویان خبر و مفسرین بنام عالم اسلام است و عبدالمطلب نیز جد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که شرف اشراف قریش بود با این ترتیب می‌توان به آسانی، به فراوانی فضل و کمال لبابه همسر گرانقدر عباس علیه السلام پی برد.

اولاد عباس

چون تاریخ دقیق ازدواج حضرت ابوالفضل با لبابه، معلوم نیست اگر حد وسط سال ۴۰ تا ۴۵ هجری را به حساب آوریم آن حضرت در سن ۲۰ یا ۲۱ سالگی لبابه را به عقد و نکاح خود در آورده است. [صفحه ۸۹] عباس علیه السلام به غیر از لبابه همسر دیگری انتخاب نکرده و از وی صاحب دو فرزند شده که یکی را «فضل» و دیگری را «عبیدالله» نام نهاده است. و برخی از مورخین مانند اسفرائینی معتقدند که آن حضرت پسر دیگری به نام «محمد» داشته که در ۱۵ سالگی در کربلا شهید شده است. «فضل» که به خاطر او پدرش عباس علیه السلام را «ابوالفضل» می‌نامند بلاعقب بوده و پیش از برادرش عبیدالله، فوت کرده است. ولی «عبیدالله» و بعدها پسرش «عبدالله» قاضی مکه و مدینه شدند و فرزندان بسیار پیدا کردند که همگی از دانشمندان بزرگ شیعه و مرجع قضاوت مسلمین گشتند و در «بزرعه»، «مصر»، «طبریه»، «قم»، «شیراز»، «ارجان»، «یمن»، «حزان»، «مغرب اقصی» و «دمیاط» ریاست و پیشوایی یافتند. عبیدالله پسر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام دو پسر داشته، عبدالله و جعفر که هر یک صاحب ۱۲ پسر شده‌اند. و خلاصه از نسل عبیدالله اولاد بیشماری به دنیا آمده‌اند که امروز طایفه «بنی مطاع» در یمن و مصر و هند و «بنوزهرن» در دمیاط و مغرب اقصی معروفند. عبیدالله که به کمال و جمال معروف و موصوف بوده در سن ۵۵ سالگی وفات یافته است. [۵۴].

کنیه و القاب عباس

عباس از آن جهت که پسری به نام فضل داشت مکنی به ابوالفضل شد و چون بسیار زیبا و خوش اندام بود مردم او را «قمر بنی هاشم» نامیدند و یکی از القاب حضرتش «اطلس» می‌باشد که به معنی شجاع و دلیر است. کنیه دیگر قمر بنی هاشم، «ابا القریبه» است زیرا از کودکی سقایی می‌کرده و منصب سقایت و رفع تشنگی مردم هم، در شبه جزیره [صفحه ۹۰] عربستان، مقامی عالی و بزرگ بوده است، و از این منصب پیداست که عباس علیه السلام از کودکی به فکر سیراب کردن تشنگان و برطرف کردن آلام مردمان و دستگیری درماندگان بوده است.

سقایت بنی هاشم

منصب سقایی از مناصب تازه و جدید نبوده که به عباس علیه السلام تفویض شده باشد، بلکه چون مکه محل واردین و مسافرین بود، خاندان بنی هاشم که پرده‌دار کعبه بودند، آب آشامیدنی شهر و زائرین خانه خدا را تأمین می‌کردند. از جمله عبدالمطلب چاه زمزم را حفر کرد، و ابوطالب در سر راه مشعر، عرفات و منی حوضهای آبی به وجود آورد که حاجیان از آنها استفاده کنند. از این جهت ابوطالب را «ساقی الحجج» می‌نامیدند. خلاصه بنی هاشم، رؤساء سازمان آب مکه بودند و می‌کوشیدند این مایه حیات [۵۵]

را هر چه بیشتر و به رایگان در دسترس همگان قرار دهند. در مدینه نیز چنین منصبی وجود داشته که عباس علیه‌السلام از کودکی به دنبالش می‌رفته است.

عبد صالح

بنده شایسته، لقب شایسته دیگر عباس علیه‌السلام است. امام جعفر صادق علیه‌السلام ششمین پیشوای شیعیان جهان که مشعلدار علم و دانش است به هنگام زیارت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌فرماید: السلام علیک ایها العبد الصالح. درود بر تو ای بنده شایسته. و این نام نیکو، روشنگر حقیقت بزرگی است که با کمی اندیشه در معانی آن به عظمت مقام عباس علیه‌السلام پی برده می‌شود. لذا به کمک قرآن به تفسیر عبد صالح [صفحه ۹۱] می‌پردازیم. عبد - بزرگترین سند افتخاری که خداوند به بنده‌اش اعطاء می‌فرماید، سند عبودیت و بندگی است. مقام عبد، از مقام رسالت، بالاتر است زیرا تا کسی «عبد» نباشد و خدا را بندگی نکند «رسول» نخواهد شد. ممکن است این پرسش پیش آید که همه مردم خواه آنان که خدای را می‌پرستند و خواه کسانی که کفر می‌ورزند بنده خدا هستند و چون رشته عبودیت هرگز گسستنی نیست از این رو نیک و بد در مقام بندگی برابرند چنانکه مرحوم دکتر رسا سروده: ای که عجز قلم از وصف خداوندی تو است همه جا جلوه آثار هنرمندی تو است آنچه بر لوح قضا خامه تقدیر نگاشت حاکی از حکمت و ادراک و خردمندی تو است بی‌رضای تو متاعی نپذیرند زما زآنکه خرسندی ما بسته به خرسندی تو است آنچه بگسسته نگردد زازل تا به ابد رشته بندگی ما و خداوندی تو است پس وقتی قید بندگی و عبودیت که به گردن افراد بشر بسته شده، پاره شدنی نیست، ترجیح فردی بر فرد دیگر هر چند دارای عقیده و مرام متفاوت باشند، درست نمی‌باشد، ولی این استدلال صحیح نیست، زیرا عبد مطیع و بنده سرکش، برابر نیستند، همچنانکه کارمند وظیفه‌شناس و مرتب را در ادارات بر کارمند متمرّد ترجیح می‌دهند و بر مزد و مزایای او می‌افزایند. پس هر که در اطاعت از اوامر الهی می‌کوشد و فرامین او را به جان و دل می‌خرد، سهم بیشتری از سعادت دو جهان دارد. ولی بنده گناهکار و متمرّد، هم در دنیا کیفر اعمال زشت خویش را می‌بیند و هم در [صفحه ۹۲] آخرت از نعمتهای بی‌شمار خدا بی‌بهره می‌ماند. کسی که هرگز خدا را عصیان نکند و مقام بندگی و عبودیت خویش را بشناسد، «صالح» خواهد بود، ولی مخلوقی که خود را بنده نداند و آزاد فرض کند، مطیع و فرمانبردار نخواهد بود و این آزادی از قید بندگی او را به فساد و گمراهی خواهد کشانید، لذا چنین شخصیتی در زمره بندگانی که سند افتخار عبودیت را از پیشگاه خدا دریافت داشته‌اند قرار نخواهد گرفت. در تشهد نماز می‌گوییم: اشهد ان محمد عبده و رسوله». یعنی: گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبد و رسول خداست. و چون عبد بر بنده کاملاً مطیع و تسلیم به خدا اطلاق می‌شود، ترجیح داده شده که بر کلمه رسول مقدم شود. بنابراین مطلق کلمه عبد، عبد مطیع و بنده صالح منظور است نه هر بنده‌ای. برای تأیید این نظر می‌توان آیه ۵۵ سوره زمر را شاهد آورد که می‌فرماید: «قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم». بگو ای بندگان من - آنان که بر خودشان ستم روا داشته‌اند - از رحمت خدا مأیوس نشوند که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او آمرزنده مهربان است. در این آیه گرچه خطاب اولیه به همه بندگان است ولی جمله بعدی «کلی» را از شمول خود خارج می‌کند و خطاب را متوجه عده‌ای مخصوص می‌سازد، به خصوص که ضمیر «هم» اشخاص غایب را شامل می‌شود. در صورتی که خطاب به حاضرین است و با این نکته لطیف ادبی، بندگان صالح خدا که در رأس همه، خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و این آیه بر او نازل گشته از مورد خطاب خارج می‌شود. پس ترجمه آیه که با تفسیری مختصر، همراه شود چنین خواهد بود. [صفحه ۹۳] ای بندگان من، نه همه شما بلکه آنان که بر نفس خویش ستم کرده‌اند بدانند که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، پس از رحمت خدا مأیوس نشوید. با این ترتیب وقتی بنده‌ای با صفت گناهکاری تصور شود، مخاطب این آیه قرار می‌گیرد، ولی بنده شایسته و «عبد صالح» مورد خطاب نیست بلکه مستثنی، می‌باشد. صالح - در لغت به معنی ضد فاسد است و

اسم فاعل می‌باشد که از مصدر صلاح (ضد فساد) گرفته شده است. صالح کسی است که عمل او با «صلاح» همراه و از «فساد» دور باشد. برعکس فاسد که کردارش با فساد همراه و از صلاح دور می‌باشد. با وجود این، چون درستی و شایستگی عالیترین صفتی است که انسان به آن زینت می‌یابد، شخص فاسد هم می‌کوشد خود را صالح جلوه دهد و این موضوع به نحوی عالی و بسیار زیبا و دلنشین در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره بقره بیان شده است: «و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون. الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشرعون». وقتی به آنان (کافران) گفته شود که در زمین فساد می‌کنید می‌گویند: تنها مائیم که به صلاح کار می‌کنیم آگاه باشید که آنان مفسد هستند ولی نمی‌فهمند. برای اینکه مقام «عبد صالح» را بهتر دریابیم باید از قرآن استمداد جوئیم: آیاتی که درباره صالحین نازل گشته و تعریفاتی که درباره این شایستگان شده، بسیار است که به پاره‌ای از آنها در زیر اشاره می‌کنیم تا اختصار را رعایت کرده باشیم: [صفحه ۹۴] ۱- «ان الارض یرثها عبادى الصالحون». [۵۶]. فقط بندگان صالح من، زمین را به ارث می‌برند. ۲- «ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین». [۵۷]. دوست و یاور من خدایی است که قرآن را فرستاده و البته او یاور صالحین است. ۳- «و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین». [۵۸]. و زکریا و یحیی و الیاس همگی از صالحان و بندگان شایسته خدا هستند. ۴- «و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل کل من الصابرین و ادخلناهم فی رحمتنا انهم من الصالحین» [۵۹]. اسماعیل و ادریس و ذوالکفل همگی از بندگان صابر ما بودند و ما آنان را به رحمت خاص خود درآوردیم زیرا از صالحین و شایستگان بودند. از این آیات استنباط می‌شود که پیامبر «بندگان صالح» خدا هستند و فقط صالحین و بندگان شایسته او زمین را به ارث می‌برند. بنابراین افراد ناشایسته حق ندارند بر بندگان خدا حکومت کنند و اگر به زور مقام خلافت و حکومت را به دست آورند «ولی خدا» و «اولوالامر» نخواهند بود، و اطاعت و فرمانبرداری از آنان نه تنها الزامی نیست بلکه بر مردم واجب است که علیه ظالم قیام کنند و فاسدی را که به جای صالح نشسته به گور سپارند و حق را به صاحب حق واگذارند. این قاعده و سنت الهی که پیشوای مردم باید از صالحان باشد، به قدری تغییرناپذیر و پابرجاست که اگر پسر پیغمبر هم فاسد باشد، حق پیشوایی ندارد تا چه رسد به مردم عادی، که در این باره می‌توان آیه ۱۲۴ [صفحه ۹۵] سوره بقره را شاهد آورد که می‌فرماید: «و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین». به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرموده و او همه را به جای آورد. خدا به او گفت: من تو را به «امامت» و پیشوایی خلق برمی‌گزینم. ابراهیم گفت: آیا این پیشوایی را به فرزندان من عطا می‌فرمایی؟ فرمود: عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید (پس اگر صالح باشند آری). خلاصه اینکه عبد صالح و بنده شایسته خدا، کسی است که در ردیف پیامبران قرار گیرد و این هم میسر نمی‌شود، مگر به پیروی کردن از دستوره‌های خدا و پیامبر و امامانی که خداوند آنان را خلیفه و جانشین و وارث خود زمین معرفی فرموده است. و در زیارتنامه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام که امام جعفر صادق علیه‌السلام تعلیم فرموده، می‌خوانیم: درود بر تو ای بنده صالح، ای مطیع خدا و پیامبر و امیرالمؤمنین و حسن و حسین که بر همه ایشان درود باد. در ستایش عباس علیه‌السلام نه تنها امام جعفر صادق علیه‌السلام به شرح بالا سلام گفت: بلکه درباره آن حضرت فرمود: «بابی انت و امی».

برادران عباس

فرزندان علی علیه‌السلام از ام‌البنین چهار نفر بودند: ۱- ابوالفضل العباس علیه‌السلام ۲- عبدالله که در سن ۲۵ سالگی به دست هانی بن ثابت خضرمی در کربلا شهید شد. ۳- عثمان، که در ۲۱ یا ۲۳ سالگی با تیر خولی بن یزید اصبحی در [صفحه ۹۶] کربلا به سختی مجروح شد که قدرت حرکت از وی سلب گردید و مردی از بنی ابان بن دارم فرا رسید و سر آن جناب را از تن جدا کرد. ۴- جعفر که در ۱۹ یا ۲۱ سالگی به دست خولی یا هانی بن ثابت در کربلا شهید شد. برادران ابوالفضل همگی مانند برادر خود عباس علیه‌السلام شجاع و دلیر بوده‌اند و در کربلا- با رشادتی هر چه تمامتر با دشمنان خدا جنگیده و به درجه رفیع شهادت

رسیده‌اند. مادر این چهار پسر دلاور را، ام‌البین نامیده‌اند زیرا مادر پسران بوده و دختری نداشته است. [صفحه ۹۷]

عباس در مکتب حسین علیهما السلام

اشاره

وقتی معاویه به گور رفت، نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری بود. و چون امام حسن علیه‌السلام در ۲۸ ماه صفر سال ۵۰ هجری به شهادت رسیده بود، حدود ده سال از دوره امامت امام حسین علیه‌السلام در زمان معاویه سپری گشت و امام حسین علیه‌السلام مانند برادرش امام حسن علیه‌السلام در مدینه به تدریس و تعلیم مردم علاقمند به دین مشغول بود و عباس علیه‌السلام هم همیشه ملازم و همراه برادر بود. عباس علیه‌السلام خود را همسان امام حسن و امام حسین علیهما السلام نمی‌شمرد، زیرا آنان پسران پیغمبر و فاطمه زهرا بودند و او فرزند علی و ام‌البین بود. از طرف دیگر آن دو برادر، امام و برگزیده خدا بودند که اطاعتشان بر همه کس واجب بود. از این رو عباس علیه‌السلام همواره، فرمانبر امامانی بود که برادرانش نیز بودند. وقتی معاویه مرد و به جهنم رفت، پسرش یزید بر جای نشست در حالی که پدر پلیدش در پیمان نامه صلح با امام حسن علیه‌السلام متعهد شده بود کسی را به جانشینی خویش معین نکند! اکنون ببینیم یزید چه کسی است؟

یزید کیست؟

یزید ناپاک مردی است که در سال ۲۵ یا ۲۶ هجری بر «شجره ملعونه» روئیده و در شب ۱۴ ربیع الاول سال ۶۴ هجری از گور خود به دوزخ آخرت درافتاده است. با این ترتیب ۳۸ سال یا ۳۹ سال زیسته و [صفحه ۹۸] می‌گویند در محلی به نام «حوارین» به گور رفته است. مادر یزید «میسون دختر بجدل کلبی» است که با غلام پدرش، عشق می‌ورزید و با او همبستر می‌شد و محصول این زناکاری «یزید» بود که بنا به قاعده الولد للفراش او را به معاویه نسبت دادند و یزید بی‌پدر را صاحب پدر کردند. یزید، در دربار معاویه که همه‌ی امکانات فسق و فجور برایش فراهم بود، به سگ بازی، قمار، جمع‌آوری میمون و نوشیدن شراب، اشتغال داشت. درباره عشقبازیهای او نوشته‌اند: معاویه پسرش یزید را با لشکری برای فتح بلاد روم گسیل داشت، وقتی سپاه به «غذقدونه» رسید، فرود آمدند و یزید در دیر «مران» با زنی به نام ام‌کلثوم به عیاشی پرداخت. بر اثر بدی هوا و شیوع بیماری آبله، سپاهیان مریض شدند و مانند برگ خزان به زمین ریخته و می‌مردند، از این رو به یزید، اصرار کردند که هر چه زودتر از آن محل، کوچ کنند، ولی او در پاسخ این اشعار را سرود. مرا چه باک که تمام لشکر اسلام از بیماری آبله و تب مردند! من اکنون در دیر مران بر متکاهای قو، تکیه دارم و ام‌کلثوم را در آغوش می‌فشارم. [۶۰]. یزید، بعد از قتل امام حسین علیه‌السلام که خود را پیروز می‌دید و تصور می‌کرد با قتل سالار شهیدان که به وسیله ابن‌زیاد انجام داده، پایه‌های حکومت خود را محکم ساخته، بساط شرابخواری گسترده و در حالی که «ابن‌زیاد» را به کنار خود نشانیده و وی را می‌ستود، این اشعار را سرود. ای ساقی از آن شراب که استخوانها را نرم می‌کند به من بنوشان [صفحه ۹۹] سپس این فاسق - ابن‌زیاد - را به جامی سیراب کن همان کسی که امین کار من است و به دست او خلافت من استوار شد. [۶۱]. یزید افتخار می‌کرد که ابن‌زیاد فاسق، امین کار اوست و با فسق و فجوری وی حکومتش مستحکم گشته است! از اینجا، می‌توان پی برد که یزید و فرمانداران او، چه نوع مردمانی بوده و با چه صفاتی، بر ملت مسلمان حکم می‌رانده‌اند! و آنان را که روزی در راه راست بوده‌اند به چه راهی می‌برده‌اند! یزید، حتی به اندازه پدرش ظاهر دین را حفظ نمی‌کرد، و علنی به کفر خود افتخار می‌نمود و بر مشرکانی که در جنگ بدر به جهنم خدا پیوستند، افسوس می‌خورد و خود را انتقام گیرنده آنان می‌شمرد. مثلاً بعد از واقعه کربلا و شهادت ابا عبدالله علیه‌السلام چنین سرود: پدرانم که به بدر از خزرچ ناله‌ها از

دم شمشیر شنید کاش بودند و بگفتندی شاد دست تو درد مینماید یزید آنقدر سرو از آنان کشتم تا که با بدر برابر گردید بازی هاشم و ملک است و جز این خبری نامد و وحیی نرسد نیم از خندف اگر نستانم کینه‌ام ز آل نبی بی‌تردید [۶۲]. [صفحه ۱۰۰] چنین ناپاک مردی که بر مسند خلافت نشست به پسرعمویش ولید بن عتبه که فرماندار مدینه بود نوشت که از حسین بن علی علیه‌السلام و عبدالله بن عمرو عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی‌بکر برایش بیعت بگیرد و اگر تمرد کنند آنان را به قتل رسانیده نتیجه را به او گزارش دهد. ولید، نامه را برای مروان حکم خواند و از او که از گردانندگان دستگاه سومین خلیفه بود کمک و راهنمایی خواست. مروان گفت: آنان را که هنوز بر مرگ معاویه آگاه نشده‌اند به خانه‌ات دعوت کن و دستور یزید را ابلاغ نما اگر بیعت نکردند خونشان را بریز و گرنه فتنه‌ها برپا خواهد گشت! ولید، عمر بن عثمان را فرستاد و هر چهار نفر را به خانه خویش دعوت کرد. عبدالله بن زبیر که از این دعوت نابهنگام به شگفت آمده بود به امام حسین علیه‌السلام مراجعه نمود و نظر حضرتش را در این باره خواست. امام فرمود: در خاطر من می‌گذرد که معاویه مرده، و ولید برای یزید از ما بیعت می‌خواهد! پس از آنکه او و عبدالله بن عمرو عبدالرحمن بر این امر آگاه شدند، هر کدام به خانه خود رفته و در به روی خویش بستند، ولی امام حسین علیه‌السلام دعوت را پذیرفت و پیش از رفتن به خانه ولید، سی نفر از اهل بیت و یاران خویش را که به یقین برادرش عباس علیه‌السلام فرمانده آنان بود مسلح ساخت تا بر سرای ولید به انتظار بایستد که اگر حادثه‌ای رخ دهد به کمک امام بشتابند. وقتی ولید در خانه‌اش موضوع بیعت با یزید را مطرح ساخت، امام حسین علیه‌السلام فرمود: حتما دوست داری که بیعت من با پسر معاویه در حضور مردم انجام گیرد! ولید: آری این به صلاح نزدیکتر و از مرد بزرگواری چون شما نیکوتر است. [صفحه ۱۰۱] امام: پس این امر را به فردا موکول کن. ولید پذیرفت و از امام تشکر کرد، ولی مروان به ولید گفت اگر اکنون از حسین علیه‌السلام بیعت نگیری دیگر بر وی دست نیابی. یا او را به بیعت مجبور کن و یا خونش را بریز، تا فرمان خلیفه اجرا شده باشد! حسین علیه‌السلام فرمود: ای پسر زرقاء به خدا سوگند که تو و ولید بر قتل من قادر نیستید. آنگاه به ولید فرمود: ما از خاندان نبوت و معدن رسالتیم، فرشتگان آسمان به خانه ما رفت و آمد دارند و خدای بزرگ ما را در آفرینش بر همه مقدم داشته، چگونه با یزید فاسق که خون مردمان به ناحق می‌ریزد و انواع گناه را آشکارا مرتکب می‌شود و شراب می‌نوشد و بهره‌ای از ایمان ندارد بیعت کنم! ای ولید این را شنیدی، باز هم منتظر باش تا بگوئیم و بشنویم. سپس امام با اعتراض مجلس ولید را ترک کرد. ولید و مروان، چون مار افسون شده برجای ماندند و نفس برنیاوردند و این واقعه شب شنبه سه روز مانده به آخر ماه رجب سال ۶۰ هجری به وقوع پیوست. صبح همان شب، مروان در کوچه‌ای امام حسین علیه‌السلام را ملاقات کرد و از باب نصیحت، امام را به بیعت با یزید تکلیف نمود و اضافه کرد اگر بیعت را نپذیرد، جانش از شر یزید در امان نخواهد بود. امام در پاسخ فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام». با این سخن راه مشخص شده بود، اگر با شمشیر بر یزید پیروزی ممکن نگردد باید شهادت را انتخاب نمود و با خون خویش یزیدیان زمان را رسوا کرد و از این طریق به مردمان زیر ستم آموخت که اگر نتوان کاخ ظلم را با هجوم شمشیر درهم ریخت و از زیر بار ذلت گریخت، مرگ با عزت را باید انتخاب نمود. امام شب یکشنبه دو روز به آخر ماه رجب بعد از زیارت مرقد مطهر [صفحه ۱۰۲] پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و مادرش زهرا علیه‌السلام و برادرش امام حسن علیه‌السلام و آخرین وداع با آنان با اهل بیت خویش از مدینه به سوی مکه حرکت کرد. از این ساعت پرچم انقلاب حسین علیه‌السلام به برادر دلاورش عباس علیه‌السلام سپرده شد و اداره این کاروان به عهده ایشان بود. امروز اگر در میدانهای جنگ پرچم کشوری در اردوگاههای نظامی، نشانه‌های بقاء و پایداری و ثبات است در قدیم که سلاحهای جنگی شکل ابتدایی داشت، پرچم و پرچمداری بر معانی بیشتری دلالت می‌کرد. کسی که پرچم سپاه را به دست داشت نیرومندترین افراد بود و کوشش نظامیان دشمن این بود که «صاحب علم» و دارنده پرچم را به خاک اندازند تا جنگ پایان پذیرد. پس سقوط پرچم در میدان جنگ به منزله شکست و از بین رفتن پایداری و ثبات بود. مسئولیت عباس علیه‌السلام در شبها بیشتر از روز بود، زیرا برای تعیین پاسداران و نگهبانان و سرکشی از آنان کمتر استراحت می‌کرد. او کمتر

می‌خواهید تا کاروان حق، راحت بخوابد و دشمن بر آنان شیخون نزند. حسین علیه‌السلام و یارانش شب یا روز جمعه سوم شعبان که مصادف با سالروز ولادتش بود به مکه وارد شدند. کاروان حسین علیه‌السلام در روز میلاد آن حضرت، خانه خدا را زیارت کرد و در این روز پیروز کاروانیان تولدی دیگر یافتند و مردان کاروان، برای مرگ پر افتخار و کسب آزادی و شرف، جهت انسانهای دربند، آماده شدند. جشن میلاد حسین علیه‌السلام در سوم شعبان - روز فرودش به بیت الله علیه‌السلام - و روز چهارم شعبان سال ۶۰ هجری سالروز میلاد برادرش عباس علیه‌السلام رنگ خون داشت، رنگی سرخ فام که در افق صحرای کربلا، نمایان بود. [صفحه ۱۰۳]

نامه کوفیان به امام حسین

وقتی خبر مرگ معاویه، در کوفه انتشار یافت و مردم به زنجیر ستم کشیده که خود را به دست یزید بدتر از معاویه، اسیر دیدند، بخود آمده و زبان به اعتراض گشودند و راه چاره می‌جستند، و ارادت خود را به امام حسین علیه‌السلام ابراز و استدعا کردند، عرض ادب آنان به امام ابلاغ گردد تا دعوت ایشان را برای ورود به کوفه بپذیرند زیرا آنان مدعی بودند که با امام بیعت کرده و یزید را از خلافت خلع نموده‌اند. حسب تقاضای اکثریت مردم، بزرگان شیعه، امام حسین علیه‌السلام را به کوفه دعوت کردند و امام نیز در نیمه ماه رمضان مسلم بن عقیل علیه‌السلام را برای بررسی اوضاع و اخذ بیعت و اعلام نتیجه به کوفه فرستاد. روز پنجم شوال مسلم وارد کوفه شد و مورد تکریم و تجلیل فراوان مردم قرار گرفت و هجده هزار نفر به وسیله مسلم بن عقیل با امام حسین علیه‌السلام بیعت کردند و تشریف فرمایی سریع امام را به کوفه خواستار شدند. در این اثنا، شیطانهای اجتماع بیکار نشستند و گزارش امر را به یزید پلید دادند، و او هم عبیدالله بن زیاد که فرماندار بصره بود با حفظ سمت به حکمرانی کوفه برگزید و از او خواست که مسلم بن عقیل را دستگیر و به قتل برساند. ابن زیاد هم بسرعت خود را به کوفه رسانید و با ایجاد رعب و وحشت در میان مردم بی‌وفا و جبون، مسلم را به قتل رسانید و همان مردمی را که چند روز پیش یا حسین یا حسین می‌گفتند به گرد خود جمع کرد و مطیع و فرمانبردار یزید شرابخوار ساخت. شهادت مسلم بن عقیل نخستین شهید نهضت امام حسین علیه‌السلام روز چهارشنبه نهم ذی حجه (روز عرفه) اتفاق افتاد. [صفحه ۱۰۴]

کاروان حسین به کربلا می‌رود

در پیش گفتیم که امام حسین علیه‌السلام در سوم شعبان سال شصتم هجری از مدینه وارد مکه شد و تا ماه ذی حجه در حرم امن الهی به عبادت پرداخت. چون ماه ذی حجه فرا رسید، امام علیه‌السلام برای مراسم حج احرام بست ولی روز هشتم ذی حجه که روز «ترویج» نامیده می‌شود، عمرو بن سعید بن العاص با جمعیت زیادی به بهانه حج وارد مکه شد تا به دستور یزید امام را در مراسم حج به قتل رساند. امام حسین علیه‌السلام که بر نیت پلید آنان آگاه بود، حج را به عمره مبدل فرموده و از احرام خارج شد و در همان روز به طرف عراق حرکت کرد تا به استدعای مردم آن سامان که خواستار حضور حضرتش بودند، پاسخ مثبت داده باشد. روز هشتم ذی حجه که کاروان حسینی به سوی کوفه پیش می‌رفت مصادف با روز قیام مسلم علیه ابن زیاد بود، و هنوز این کاروان راه زیادی را نپیموده بود که نخستین قربانی آن در کوفه به خاک سپرده شد. عباس علیه‌السلام در طول راه، زنان خاندان رسالت و یاران حق و حقیقت را سرپرستی کرد و چون فرمانده با تدبیری بود، چنان در آسایش کاروانیان کوشید، که از آمادگی سپاهیان برای مقابله با دشمن چیزی کاسته نگردید. این کاروان که به استقبال مرگ و اسارت می‌رفت روز دوم یا سوم محرم سال ۶۱ هجری وارد زمین کربلا شد. [صفحه ۱۰۵]

عباس در میدان کربلا علیه السلام

عباس علیه السلام در ۱۵ سالگی در رکاب پدرش علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت داشت و رشادتها و دلیری‌ها کرد که در تاریخ به یادگار مانده است اما اکنون عباس، نوجوان نیست بلکه دلاوری است که ۳۸ یا ۳۹ سال از عمر را پشت سر گذاشته و به تمام فنون نبرد آشنا شده است. عباس علیه السلام در جنگ نهروان که با خوارج به راه انداختند [۶۳]، در کنار پدر بود و در تجهیز و تدارک سپاه علیه معاویه در کنار برادرش امام حسن علیه السلام و اکنون که به کربلا پای نهاده در رکاب حسین علیه السلام است، و وقتی دیروزش با امروز مقایسه شود هم شجاعتر است و هم تجربه اندوخته‌تر. برای اینکه شجاعت و رشادت زمان پانزده سالگی شیر میدان کربلا، دانسته شود و دلیری دیروز او با امروز مقایسه گردد، نبرد حضرتش را با «ابن شعثاء» و پسران او شرح می‌دهیم. آن روز که بازار رزم، در صفین گرم شده بود، نقابداری جوان به میدان تاخت و مبارز طلبید. هیبت و صولت این جوان رشید، ترس در دل یاران معاویه انداخت و سربازی به میدان تاخت. معاویه به «ابن شعثاء» که از دلاوران و شجاعان به نام بود فرمان داد تا به میدان بتازد و آن جوان را به خاک اندازد. ابن شعثاء گفت: از دلاوری چون من ننگ است که با جوانی به ستیز [صفحه ۱۰۶] برخیزم ولی هفت پسر دلاور دارم یکی از آنان را به میدان گسیل می‌دارم، تا کار این جوان کم سال را بسازد و دفتر حیاتش را با تیغ تیز درهم پیچد. لذا به دستود او یکی از پسرانش به میدان تاخت ولی هنوز جولانی نداده بود که سرش را باخت. دومین پسر ابن شعثای خودسر، به میدان آمد و تمام توانش را در بازوانش نهاد، تا انتقام خون برادر را از نقابدار بگیرد، اما او نیز با شمشیری که در فرقه نشست به دوزخ رفت. سومین پسر که خشم و کینه، سینه‌اش را پر کرده بود، اسب به میدان تاخت ولی هنوز رجزهایش پایان نیافته بود که به خاک هلاک در غلطید. به همین ترتیب، هفت برادر جسدشان در میدان جنگ مردار شد تا ابن شعثاء شرم‌منده از خویشتن برای گرفتن انتقام خون فرزندان بر نقابدار جوان حمله برد. جنگی تن به تن اما سخت در گرفت. جوان که می‌بایست با کشتن هفت مرد جنگجو، خسته و از نبرد وامانده باشد، چنان ضربتی بر هیکل غول پیکر پسر شعثاء فرود آورد که خون ناپاک او بر آسمان فواره زد و لحظاتی بعد چون پسرانش به جهنم پیوست. علی علیه السلام نقابدار را به حضور طلبید، تا او را به سرداران سپاهش و ناظران دلاوریهای پسرش معرفی کند، پس از آنکه علی علیه السلام نقاب از چهره نقابدار برداشت، همه با شگفتی دیدند او عباس علیه السلام نوجوان ۱۵ ساله پیشوایشان علی علیه السلام است. گفته‌اند: علت اینکه عباس نقاب بر چهره داشته و به جنگ پرداخته این بوده که شناخته نشود، زیرا یاران علی علیه السلام راضی نبوده‌اند تا خود زنده‌اند فرزندان او پای در میدان نبرد گذارند، باشد که از آسیب جنگ، مصون بمانند. چنین دلاور شیر شکاری، اکنون در میدان کربلاست، و دشمن به [صفحه ۱۰۷] خطری که در پیش است آگاه. پس باید او را پیش از جنگ از میدان ربود. مماشات ابن سعد، سردار سپاه کفر با امام حسین علیه السلام که سعی داشت جنگ را با صلح خاتمه دهد و دست حسین علیه السلام را که دست خدا بود، در دست یزید پلید نهاد، حوصله ابن زیاد فرماندار کوفه را تنگ کرد، لذا شمر بن ذی الجوشن را برای یکسره کردن کار، به کربلا گسیل داشت. در فرمانی که عبیدالله بن زیاد، برای شمر صادر کرده و به عمر بن سعد ابلاغ نموده بود، فرماندهی سپاه کفر در صورت سهل‌انگاری ابن سعد، به شمر محول گشته بود. چون در هنگام صدور فرمان، عبدالله بن ابی‌المحل، برادرزاده ام‌البینین در مجلس ابن زیاد، حاضر بوده، به پاخاسته و از وی برای پسر عمه‌هایش، عباس و برادران وی، امان می‌طلبد و شمر هم تقاضای او را تکرار می‌کند. لذا ابن زیاد که مصلحت سپاه کفر را در صدور امان نامه دیده، تقاضای عبدالله را پذیرفته و دست خط امان را برای ارسال به کربلا به عبدالله می‌سپارد. عبدالله نیز نامه عبیدالله را به غلام خود که «کرمان» نام داشته سپرده و او را به کربلا- گسیل می‌دارد. وقتی نامه به عباس علیه السلام و برادرانش می‌رسد به وسیله کرمان به پسر دایی خود پیام می‌فرستند و می‌گویند، امان خدا از امان پسر سمیه [۶۴] نیکوتر است و ما را به چنین امان ننگینی نیاز نیست. شمر هم که عصر تاسوعا وارد کربلا شد، فریاد برآورد که خواهرزادگان ما عباس و برادرانش کجا هستند [۶۵] ولی پاسخی نشنید. امام حسین علیه السلام به برادرش عباس فرمود: پرسش شمر را بی‌پاسخ نگذار. از این رو عباس علیه السلام

به دستور برادر، در خارج از خیام با شمر ملاقات [صفحه ۱۰۸] کرد و به گفتگو پرداخت. شمر برای اینکه بر عباس و برادرانش متنی گذارد و با تسلیم کردن عباس از قدرت حسین علیه‌السلام بکاهد و بر جرئت سپاه کفر بیفزاید گفت: شما از هجوم ما به شرط تسلیم شدن در امانید و می‌توانید با آزادی تمام، از میدان جنگ خارج شوید و جان خود و برادران خویش را از مرگ برهانید! عباس علیه‌السلام: بر امانی که برای ما آورده‌ای لعنت باد. ای دشمن خدا از ما می‌خواهی که دست از برادر و پسر پیامبر خود برداریم و سر در خط فرمان لعنت شدگان نهیم؟! دست بریده باد که برای ما امان می‌آوری ولی پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از آن محروم می‌داری؟! شمر خشم‌آلود به سپاه کفر بازگشت و عباس علیه‌السلام هم به خیمه دیگر رفت تا امام حسین علیه‌السلام از مایه نبرد و او در عرض گزارش شرمسار نگردد. چون شمر ناامید بازگشت و از ابن‌سعد پایان کار را خواستار شد به فرمان پسر سعد که به فرمانداری ری دل بسته و از دین و ایمان دوری جسته بود، لشکریانش به خیام حسینی تاختند تا کار را در پسین روز تا سوعا یکسره کنند. عباس دلیر به دستور برادر، لشکر را به توقف واداشت و از آنان خواست، تا شب جمعه دهم محرم را به خاندان رسالت مهلت دهند، تا در آخرین شب عمر به عبادت خداوند پردازند و فردا که عاشورا است، حمله را پذیرا باشند. مهلت یک شب پذیرفته شد و عاشقان شهادت، شب را به عبادت پرداختند. اگر مرگ پایان زندگی می‌بود، در دنیا ماندن درست می‌نمود، اما انسان نه در دنیا ماندنی است و نه مرگ، پایان زندگی است. پس در زیر بار [صفحه ۱۰۹] ذلت ظلم ماندن و بر دشمنان خدا و خلق نتاختن، عصیان بر خداست. پیامبران و امامان و پیروان راستین آنان که راه جدا از دیگران داشته‌اند، می‌بینیم که در دلها و در تاریخ مانده‌اند و هرگز نمرده‌اند. اما کسانی که بر ماندن خود اصرار ورزیده و برای لقمه نانی و یا کسب جاه و مقامی خون بیگناهان را ریخته‌اند، برای همیشه مرده‌اند. و کربلا بهترین الگو برای انتخاب یکی از این دو راه است. یا همیشه زنده ماندن و یا برای همیشه مردن. یاران حسین علیه‌السلام شب عاشورا با خدا به راز و نیاز پرداختند و به یاد فردای روشن که هر یک با لباس شهادت به لقای پروردگار می‌روند، به یکدیگر تبریک می‌گفتند، تا صبح دمید و عاشورا رسید. اکنون در گرما گرم نبرد به سرود شهیدان گوش فرا می‌دهیم. [صفحه ۱۱۰]

سرود شهیدان

اشاره

رجز خوانی به هنگام نبرد، رسم دیرین بود. هر کس به میدان می‌تاخت در آغاز خود را معرفی می‌کرد تا دشمن اگر او را نمی‌شناسد، به هویتش آشنا شود. این معرفی که غالباً آهنگ‌دار بود و رجز نامیده می‌شده، در جنگجو دلیری و در دشمن ترس می‌افزود. در این کتاب که قصد بیان تمام واقعه کربلا نیست بلکه توجه به رشادتها و اقدامات پرچمدار انقلاب کربلاست در آغاز، نبرد برادران عباس علیه‌السلام و سرود آن شهیدان را به اختصار شرح می‌دهیم. حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام که در تمام مصائب با برادرش و رهبرش حسین علیه‌السلام شریک و همراه بود. برادران مادری خود را به جنگ و جهاد ترغیب و تشویق فرمود و آنان نیز که مرگ با افتخار را انتخاب کرده بودند و شهادت پرواز روح را به جوار خدا می‌دانستند یکایک به میدان رفتند و پس از ابراز رشادت و به خاک انداختن گروهی پست فطرت، به درجه شهادت نائل گشتند. «عبدالله» که با که با اجازه ابا عبدالله علیه‌السلام چون شیر زیان بر دشمنان حمله برد، چنین سرود: من پسر کسی هستم که فضیلتها و بزرگواریها از آن اوست. و او علی بی‌ابی طالب است که در کردار نیکوترین مردمان است. علی شمشیر رسول خداست که با آن انتقام می‌گیرد، و [صفحه ۱۱۱] همه روز موجب بیم و هراس دشمنان می‌شود. [۶۶]. عثمان برادر دیگر عباس در میدان جنگ چنین سرود: من عثمان دارنده افتخاراتم من رهبرم علی است که صاحب کردارهای نیک و پاکیزه است. و این حسین است که سرور نیکان، و آقای کوچکان و بزرگان

است. [۶۷]. «جعفر» سومین برادر عباس علیه‌السلام که در میدان نبرد شمشیر می‌زد چنین می‌سرود: من جعفرم و پایگاهی بلند دارم. پسر علی هستم که خوبترین مردم و صاحب فضیلتهاست. او وصی رسول و صاحب مجد و ولایت است. به عمویم جعفر و دایی خود افتخار می‌کنم. و از حسین صاحب جود و فضیلت حمایت می‌نمایم. [۶۸]. لحظات حساس تاریخ فرامی‌رسید و عباس به کمک برادرش حسین علیه‌السلام در تغییر مسیر اجتماع می‌کوشید. عباس که در دانشگاه علی علیه‌السلام به آن پایه از حد کمال رسیده بود که مظهر صفات خدا بود، و در جامعه زبونی مردم و ستمگری زمامداران بی‌ایمان را دیده بود، روز عاشورا راه و رسم زندگی را به جهانیان آموخت و [صفحه ۱۱۲] با خون خود بنیان ستم را از جای برکند. گاهی به کشته گشتن و گاهی به کشتن است ترویج دین به هر چه زمان اقتضاء کند.

حمله برق‌آسا

گرمی هوا نفسها را در سینه‌ها تنگ کرده و دیو جنگ بر وحشت دلها افزوده بود. شمشیرهای آخته در کف جنگجویان می‌لرزید و قلبهای آنان در قفس سینه از شدت اضطراب می‌تپید. چندین هزار نفر، در میدان کارزار پیروزی خود و مرگ او را انتظار می‌کشیدند ولی هیچیک جرئت به پیش تاختن و به مقابله با او پرداختن را نداشت. «مارد بن صدیق» که با خلیفه قرابتی هم داشت، چاره را منحصر دانست که در برابر قامت رسای پرچمدار، قامتی بیاراید و با نصیحت و اندرز، وی را بفریبید و از جنگ کردن منصرف سازد! «مارد» که هیكلی عظیم و بدنی جسیم، سینه‌ای پهن و قامتی بلند و هیبتی موحش داشت و جز با حریفان شجاع معروف مصاف نمی‌داد، بر اسبی قرمز رنگ سوار شد و در حالیکه زرهی محکم در بر و کلاهخود مخروطی شکل بر سر داشت، سر راه بر وی گرفت و با صدای خشن فریاد کرد و گفت: ای جوان شمشیرت را به دور افکن و بدان کسی که به سوی تو آمده، قلبی مملو از عطف دارد و او را دریغ آید که قامتی بدین رعنائی را به خاک هلاک اندازد. سخنان محبت‌آمیز مرا بشنو و از این راه بازگرد، تا از تیر و شمشیر سپاه در امان باشی، و شاید بدانی که من در میدان نبرد با هیچکس مقابله نمی‌کنم مگر اینکه او را خوار شمرده و از دم تیغ تیز می‌گذرانم، و اکنون برای نخستین بار تو را اندرز می‌دهم و با این مساعدت خطری که در پیش [صفحه ۱۱۳] است در جلوی چشمت مجسم می‌سازم و مرد عاقبت‌اندیش، نعمت عافیت را به آفت مرگ ترجیح دهد و از جنگ و ستیز دست بردارد. رو کناری گیر اگر سیر جهانت آرزوست کس در اثنای شنا، کی سیر دریا می‌کند؟ سردار جوان که با دیده تحقیر به مار غول پیکر می‌نگریست و به سخنان وی گوش می‌داد خندید و فرمود: ای دشمن خدا، گفتار فریبنده‌ات را شنیدم، ولی کی قلب خداجوی من به نوید عافیت خرسند و از وحشت مرگ ترسان گردد؟! تو می‌خواهی که مرا از جنگ بازداری و به حمایت خویش در آری تا از طوفان بلا رهایی یابم و از نعمت زندگانی برخوردار گردم اما هیهات! اگر کمی می‌اندیشیدی و به اصل و نسب من می‌نگریستی هرگز آرزو نمی‌کردی که به تو تسلیم شوم و از راه حق بازگردم، و به ذلتی که تو در آن افتاده‌ای بیفتم! ملاحظت و حذقت من که بر زبان تو رفت، موهبتی است که از خاندان اصیل خویش به ارث برده‌ام، و تو نیکو می‌دانی که پدرم در میدان نبرد چگونه با دشمنان خدا و خلق مصاف می‌داد و گردن گردنکشان زورمند را از دم تیغ تیز می‌گذرانید. ای مارد، من پسر همان پدرم و بدان دلی که بر خدای توکل دارد از مرگ نمی‌هراسد و قلبی که از ایمان سرشار است به زخارف دنیا فریفته نشود. مهمان خوان خویشم اگر نیک یا بد است حاشا که هیچ شکوه بود از قضا مرا از چرخ منت پر گاهی نمی‌کشم گر استخوان ز درد شود توتیا مرا ای مارد، دشمنان خداوند دل به دنیا بندند و به زندگانی چند روزه [صفحه ۱۱۴] مغرور شوند. این زبونان پست فطرت، برای بدست آوردن مال یا قدرت، سر تسلیم به پیش امیران نابکار فرود آرند و رضای حق را به هیچ انگارند و از ریختن خون بیگناهان پروا نمایند. ای دشمن خدا، تو مرا دعوت می‌کنی که تن به ذلت نهم و دامن عزت را از دست بدهم! هیهات که نکبت ذلت به جای نعمت عزت انتخاب کنم و امیری فاسق و فاجر را به رهبری خویش برگزینم! آری نوشیدن شربت شهادت، مرا گواراتر است از

پوشیدن لباس ذلت. و من می‌دانم که بهشت نیز از دنیا بهتر و بسیاری از خردسالان نزد خداوند از سالخورده‌گان عزیزترند. مارد، از این بیانات شیوا که زاییده فکری بلند و قلبی نیرومند و اراده‌ای آهنین بود بر خود می‌لرزید و تا خواست با طعن نیزه او را غافلگیر کند، سردار صف‌شکن و سپهدار شیرافکن، نیزه از دست وی بیرون کشید، بدانسان که نزدیک بود مارد از روی زین به زمین افتد. مارد که فرمان داده بود کسی از سپاهیان، به کمکش نشتابد، زبون و بیچاره شد و عرق شرم بر پیشانی‌اش نقش بست. هنوز دست به قبضه شمشیر نبرده بود که نیزه‌ای در سینه‌اش فرونشست و جثه عظیم و هیكل بد قواره‌اش، بر روی زمین قرار گرفت. جوان دلیری که کعبه آمال ماست از اسب به زمین پرید و بر «طاویه» که اسب گرانبها و تیزتک مارد بود سوار شد و فرمود: میل دارم که تو را از نیزه خود سیراب کنم. مارد به دنیا دل بسته و برای آخرت توشه‌ای نبسته به التماس گفت: مرا به غلامی خویش بپذیر و از کشتنم درگذر. ولی او فرمود: مرا به خدمتگزارانی چون تو نیاز نیست. آنگاه سر از تنش جدا کرد و روح ناپاکش را به دوزخ فرستاد. [صفحه ۱۱۵] این جوان برومند کیست؟ او رهبر موحدان و پیشوای آزادگان، کعبه آمال نیازمندان، فریادرس دردمندان، سردار سپاه ابرار و پرچمدار لشکر اخیار، معدن شرم و حیا و خداوند عهد و وفا، سقای صحرای کربلا، حضرت عباس بن علی بن ابیطالب است. عباس علیه‌السلام که از جانب برادر مأموریت داشت، برای تشنگان حرم امام و کودکان جگر سوخته بی‌تاب در خیام، از شط فرات آب بیاورد، چون شیر ژیان بر چپ و راست سپاه کفر حمله می‌برد و فریاد می‌زد: ای مردم با دلی بیدار با شما می‌جنگم، تا از پور پیامبر دفاع کنم، با شمشیر هندی بر شما می‌تازم، تا شما را از جنگ با سرور خویش منصرف سازم من عباس باوفایم، فرزند علی مرتضایم [۶۹]. عباس علیه‌السلام در این حمله برق‌آسا بسیاری از قهرمانان لشکر عمرسعد را به خاک و خون انداخت و به سوی هدف خویش که رسیدن به شط فرات بود پیش می‌رفت. بین عباس علیه‌السلام و «نافع بن هلال جملی» که با ۲۰ نفر پیاده و سی نفر سواره به شط فرات رفته بود و سربازانی که تحت فرماندهی «عمرو بن حجاج مسروق» از آب فرات حفاظت می‌کردند تا اصحاب حسین علیه‌السلام به آب دسترسی پیدا نکنند! نبرد سختی در گرفت. عباس علیه‌السلام از کشته پشته می‌ساخت و می‌سرود: [صفحه ۱۱۶] هرگز بیمی ندارم که مرغ مرگ خیر مرگم را اعلان کند. من آن را در میدان جنگ با بی‌صبری در آغوش می‌کشم من صبورم و در میدان جنگ خرسند و از شیخون دشمنان نمی‌ترسم با شمشیر به فرقه‌ها می‌کوبم و گردن‌ها را با آن می‌زنم من عباس هستم که در نبرد پایدارم ای جانم به فدای جان پسر پاک پیمبر باد. [۷۰]. از شمشیر عباس علیه‌السلام باران مرگ می‌بارید که کفار رو به هزیمت نهادند و عباس وارد شط فرات شد، و مشک را از آب پر کرد، و خود نیز کفی از آب برگرفت و به لبهای تشنه‌اش نزدیک کرد، ناگاه وجدان پاکش فریاد برآورد که: ای نفس بعد از حسین خوار باش بهتر بگویم بعد از او زنده مباش و تو می‌خواهی آب سرد بیاشامی! در حالیکه حسین شربت مرگ می‌نوشد هیهات این روش دینم نیست [صفحه ۱۱۷] و از کردار مرد راستگوی باایمان نمی‌باشد. [۷۱]. عباس علیه‌السلام کف آب را در شط ریخت و تشنه از فرات خارج شد و مشک پر آب را بر دوش کشیده و به سوی خیمه‌گاه تاخت گرفت. یزیدیان بر گردش حلقه زدند، و از حرکت عباس علیه‌السلام جلوگیری کردند. اینجا بود که جنگی خونین در گرفت و آن حضرت از کشته‌ها پشته ساخت. ترس و وحشت در لشکر عمرسعد افتاد، تا عاقبت به تحریک شمر و عمرسعد، یزیدیان حلقه محاصره را تنگ کردند و حضرتش را از همه طرف تیرباران نمودند. چوبه‌های تیر بر بدن عباس علیه‌السلام نشست بود که حکیم بن طفیل الطائی السنبسی دست راست آن حضرت را با شمشیر قطع کرد، و حضرتش فوری شمشیر به دست چپ گرفت و مشک بر دوش، چون پیل دمان بر رو به صفتان تاخت و چنین سرود: به خدا سوگند اگر چه دست راستم را قطع کردید باز هم از دین خود حمایت می‌کنم من از امام راستین فرزند آن پاک امین کز بهر ما آورده دین از جان اطاعت می‌کنم [۷۲]. [صفحه ۱۱۸] در موقعی که بازار جنگ گرم بود و بازوی توانای عباس علیه‌السلام ۱۸ نفر دیگر را به دوزخ افکند، «یزید بن ورقاء الجهنی» دست چپ او را هم از پیکر جدا کرد. [۷۳] با وجود این عباس علیه‌السلام با زانوان خویش به نبرد پرداخت و این رجز را سرود: ای نفس از کفار مترس تو را به رحمت پروردگار بشارت باد ای نفس تو را به بهشت که جایگاه

پیغمبر و پیروان نیکوکار و جمله پاک سرشتان است بشارت باد. ستمکاران به علت دشمنی با نیکان دست چپم را قطع کردند خداوندا آنان را به آتش سوزان برسان. [۷۴]. مشک از آب خالی شده بود، اما همچنان عباس با پاها و نحوه راندن اسب، بر دشمن حمله می‌برد، سرودهای عباس علیه‌السلام قلبش را استوار می‌داشت و نمی‌گذاشت خونی که از بازوانش به زمین ریخته ضعف او را دوچندان کند. اما در این اثناء شخصی از اولاد ابان بن دارم از قبیله بنی‌تمیم با عمودی که در دست داشت، بر فرق آن حضرت فرود آورد و شیر بیشه کربلا از زین به زمین افتاد. مردمی که با دست خود ستمگر را بر سرنوشت خویش حاکم می‌ساختند و آزادی خود را به ننگ اسارت می‌فروختند، شمشیرها را بر بدن عباس علیه‌السلام فرود آوردند تا آخرین انتقام خود را از عدل و آزادی و ایمان و تقوی بگیرند. [صفحه ۱۱۹] بدن پاره پاره شده بود که حسین علیه‌السلام به یاری برادر شتافت، یزیدیان چون خران رمنده، از حمله شیر گریختند [۷۵] وقتی حسین علیه‌السلام به بالین برادرش عباس علیه‌السلام رسید روح بلند او به جوار حق پیوسته و به شهادت رسیده بود. حسین علیه‌السلام بی‌اختیار دست بر کمر نهاد و فرمود: آه پشتم شکست و امیدم قطع شد و آنگاه چنین سرود: ای بدترین مردم، با ستم خویش تجاوز کردید و با دین محمد پیامبر خدا مخالفت ورزیدید آیا بهترین پیامبران درباره ما به شما سفارش نفرمودند؟ آیا ما از فرزندان پیغمبر راستین نیستیم؟! آیا زهرا مادر من است یا مادر شما؟ و آیا احمد از بهترین مردمان نبود؟ خوار و ملعون شدید با جنایتی که کردید. به زودی آتش سوزان جهنم را دیدار خواهید کرد. [۷۶]. حسین علیه‌السلام بر سر نعش عباس علیه‌السلام بسیار گریست و شاعری در این باره نیکو سروده: از مردمان به گریه سزاوارتر کسی است کز ماتمش حسین به دشت بلا گریست [صفحه ۱۲۰] او را برادر و به علی شاه دین پسر عباس غرق خون که بر او ماسوی گریست بنمود با حسین مواساة و تشنه داد جان در رهش که عرش بر این ماجرا گریست عباس علیه‌السلام مرگ با افتخار را برگزید تا زیر بار ننگ نرود، شعار او همان شعار برادرش بود که فرمود: القتل اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار یعنی کشته شدن به، ز زندگانی ننگین ننگ هم از آتش خدای نکوتر چراغ عمر عباس علیه‌السلام را کفار خاموش کردند، ولی خدا به پاداش این جانبازی یاد او را در خاطره‌ها زنده نگاه داشته است. هم اکنون نیز عباس علیه‌السلام همچنان راه مبارزه با ستمگران را به ستمدیدگان می‌آموزد و ای کاش مردمانی که در چنگال حکام خون‌آشام اسیرند، به خود آیند و از مکتب پرفضیلت عباس علیه‌السلام درس آزادی و جهاد بیاموزند و خود و جامعه خویش را از ننگ ذلت و پستی برهانند.

دفن عباس

سیدالشهداء حسین علیه‌السلام معمولاً اجساد شهیدان راه حق را در محلی که به خیمه‌گاه نزدیک بود حمل می‌کرد، تا ابدان پاک آنان در صحرای سوزان کربلا پراکنده نباشد و دفن آنها برای آیندگان آسان باشد. اما بدن ابوالفضل العباس علیه‌السلام که نزدیک «نهر علقمه» به خاک افتاده بود، چنان قطعه قطعه و پاره پاره شده بود که حمل آن به خیمه‌گاه مقدور نشد. لذا پس از آنکه ابدان شهیدان، سه روز بر زمین گرم کربلا باقی ماند. قوم بنی‌اسد، اجساد طیبه را یکایک به خاک سپردند و لاجرم بدن عباس علیه‌السلام در [صفحه ۱۲۱] کنار نهر علقمه و بر سر راه غاضریه، یعنی همانجا که شهید شده بود، به خاک سپرده شد. پایان زندگانی هر کس به مرگ اوست جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است

گریه‌های مادر

عصر روز عاشورا که خیمه‌های حسین علیه‌السلام را به آتش کشیدند، زنان خاندان رسالت را هم به اسیری بردند. و ستمهایی که در کتب تاریخ مسطور است، بر زنان و کودکان حسین علیه‌السلام وارد ساختند. پس از آنکه بیدادگریهای یزید بر مردم غافل آشکار شد و زمینه انقلاب علیه حکومت او فراهم گردید، یزید پلید برای حفظ مقام خویش اسراء را آزاد ساخت ولی نمی‌دانست که

زنجیرهای ستمش او را در بند کشیده‌اند. خبر قتل شهدای کربلا- بزودی در همه جا پیچید و به همه کس رسید. اما آنان که با شهیدان قرابتی داشتند، بیشتر در آتش غم سوختند که یکی از آنان ام‌البین بود. ام‌البین در مدینه به قبرستان بقیع می‌رفت و چهار صورت قبر می‌کشید و برای پسران دلاورش شعر می‌سرود و زار می‌گریست. برخی تصور کرده‌اند که گریه ام‌البین به خاطر حس مادری و محبت عزیزی بوده است در صورتی که چنین نیست، بلکه ام‌البین با گریه‌های خود بر مظلومان کربلا، مردم را بر ستمهای یزید و عمال او آگاه و از این راه زمینه انقلاب علیه حکومت ظلم را فراهم می‌کرده است. زیرا اگر غیر از این می‌بود، این مادر داغ‌دیده، در خانه خویش نیز می‌توانست بر فرزندان خود بگرید و دیگر لزومی نداشت که از آنجا خارج شده و در قبرستان بقیع که محل تجمع مردم بوده گریه کند. [صفحه ۱۲۲] گریه‌های ام‌البین نه تنها دل دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را جریحه‌دار می‌ساخت، بلکه قلوب بزرگترین دشمنان اسلام از جمله مروان حکم را به لرزه می‌انداخت. بارها این دشمن خدا به اشعار سوزناک ام‌البین گوش فراداد و بر مظلومیت او و شقاوت امثال خویش گریست! از جمله اشعار ام‌البین، مادر سخنور و سخندان عباس علیه‌السلام که در رثاء پسرانش سروده این است: ای کسی که عباس را دیدی در میدان جنگ می‌تازد و بر جنگ آوران هجوم می‌برد. عباس و سایر فرزندان حیدر چون شیر در نبرد می‌شتابد خبر یافته‌ام که دست فرزندم از تن جدا شده است. وای بر من که ضرب عمود مغز پسرم را متلاشی ساخته است. ای عباس عزیزم اگر شمشیر بدست بود کسی جرئت نداشت به تو نزدیک شود. [۷۷]. همچنین از مرثی ام‌البین اشعار سوزناک زیر است: از این پس مرا ام‌البین بخوانید و بیاد شیران بیشه نیندازید زیرا وقتی مادر پسران بودم که چهار فرزند رشید داشتم اکنون آن شیران شجاع را مرگ در بر گرفته و رگهای قلبشان را از هم گسسته است آری همگان از طعن نیزه مجروح بر زمین افتاده‌اند [صفحه ۱۲۳] ای کاش می‌دانستم این خبر درست است که دست عباسم از تن جدا شده است؟ [۷۸].

باب الحوائج

ابوالفضل العباس علیه‌السلام در زمان خلافت و امامت امام مجتبی حسن بی علی علیه‌السلام پیوسته از ملازمان رکاب آن حضرت بود و به جهت مخالفتها و دشمنی‌هایی که معاویه و کارگزاران پلید او، درباره امام حسن علیه‌السلام به عمل می‌آوردند و خطر آنان همواره آن امام مظلوم را تهدید می‌کرد، عباس علیه‌السلام به شدت در نگهبانی و حفاظت برادر خود می‌کوشید و هرگز حاضر نمی‌شد توهین‌کنندگان بی‌کیفر بمانند. همچنین حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بعد از شهادت برادرش امام حسن علیه‌السلام ناظم دربار حسینی بود و در رفع نیاز مردم تلاش می‌کرد. عباس علیه‌السلام خواسته‌های مردم را به امام حسن علیه‌السلام یا به امام حسین علیه‌السلام معروض می‌داشت و اوامری که از جانب آنان صادر می‌شد، اجرا می‌فرمود. از این رو عباس علیه‌السلام باب الحوائج لقب یافت. زیرا حاجات مردم به وسیله حضرتش روا، و دردهای دردمندان به وسیله ایشان دوا می‌شد.

آیا توسل به معصومین شرک است؟

در اسلام گناهی بزرگتر از شرک وجود ندارد، زیرا خداوند می‌فرماید: «ان الشرك لظلم عظیم» از این جهت هر خواسته و عملی که از انسان سر [صفحه ۱۲۴] بزند که مستلزم توجه به غیر خدا باشد، شرک و گناه بزرگ است. مسلمان باید روی دل به خدا داشته باشد و همه چیز را از آن او بداند و خواسته‌هایش را هم از او بخواهد زیرا خداوند خود فرموده: «ادعونی استجب لکم» [۷۹]، مرا بخوانید تا به شما پاسخ دهم. اسلام دین توحید و یکتاپرستی است و با هیچ نوع شرکی هر چند بسیار خفی و ناچیز باشد سر آشتی ندارد. مسلمان باید تا واپسین لحظات مرگ مانند امام حسین علیه‌السلام و ابوالفضل العباس علیه‌السلام به یاد خدا باشد و فقط از او یاری و کمک بخواهد. از این رو اگر کسی حتی پیامبران و امامان را که درود خداوند بر آنان باد در کار خدا مؤثر بدانند، مشرک

و گناهکار خواهد بود. به یقین علل عقب ماندگی جوامع اسلامی و وجود اختلاف و تفرقه بین آنان، شکسته شدن ارکان توحید کلمه است و با نیروی یکتاپرستی در برابر هجوم الحاد، می‌توان ایستادگی کرد. اما دوری از خدا و آلوده شدن به شرک و مؤثر دانستن این و آن، و پناه بردن به زورمندان که متأسفانه حاکمان خدانشناس اکثر کشورهای اسلامی به قدرتهای شیطانی امروز جهان متوسل شده و یا می‌شوند بزرگترین بلا- و مصیبت، پستی و ذلت را برای ملت‌ها ببار آورده است و تنها راه نجات از این ورطه هولناک به خدا پناه بردند و تنها او را در سرنوشت خویش مؤثر دانستن است. مسلمان باید باورش باشد که «لا مؤثر فی الوجود الا الله». بنابراین مؤثر دانستن هر چیزی غیر از خدا در سرنوشت انسان، شرک خواهد بود و شرک هم «ظلم عظیم» است. حال باید دید، توسل به معصومین علیه‌السلام تا چه حدی مجاز و در چه [صفحه ۱۲۵] حدی شرک است. برای روشن شدن این موضوع مثالی می‌آوریم. آدمی برای انجام کارهای روزانه، مراجعات مکرر به اشخاص دارد، مثلاً به وسیله میوه فروش نیازش را به میوه برطرف می‌سازد و با مراجعه به خیاط لباس خود را تهیه می‌کند و از فروشندگان لوازم خانگی وسایل خانه‌اش را می‌خرد... و در هیچیک از این اعمال که محتاج انجام می‌دهد شرک نیست بلکه اگر این امور «قربۀ الی الله» انجام شود، اجر و ثواب فراوانی نیز نصیب آن نیازمند خواهد شد. [۸۰]. خلاصه، کارها و خواسته‌هایی که عادی و طبیعی انجام می‌پذیرد و کسی یا چیزی را در کار خدا شریک نمی‌سازد شرک محسوب نمی‌شود و اگر جز این باشد شرک خواهد بود، حال بینیم توسل به پیامبر و امامان و ابوالفضل العباس علیهم‌السلام در ردیف کدامیک از دو نوع مذکور قرار می‌گیرد؟ برای اینکه این مسأله مهم که برخی شرک می‌شمارند و به همین جهت به شیعیان اعتراض می‌کنند و گاهی قتل آنان را واجب می‌شمارند و بسا بیگناهی که در این راه و به علت تعصبات بیجا و کور به شهادت رسیده‌اند مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد به شرح زیر می‌پردازیم.

دولتها و مقامها

در دستگاههای دولتی کشورهای جهان، هر روز اشخاصی با چند سطر ابلاغ بر مقامی تکیه می‌زنند و یا برعکس با حکمی از کرسی منصب و قدرت به زیر می‌افتند. گمنامی در این دستگاهها با ابلاغ صاحب نامی، نامور می‌شود و یا نامداری زندانی و به زاویه فراموشی می‌افتد. خلاصه کم نیستند، قدرتمندانی که با کودتا یا خشم و غضب مافوق از اریکه قدرت به [صفحه ۱۲۶] زیر کشیده می‌شوند و یا بی‌نام و نشانهای نالایق بر مسند قدرت و مقام تکیه می‌زنند. اما در دستگاه الهی اینگونه بی‌نظمی‌ها و ستمها هرگز راه ندارد، بلکه خداوند به هر کس نعمت و عزت بخشد و مقام و شهرتی عطا فرماید، دیگر پس نمی‌گیرد مگر خود شخص ناسپاس و نالایق شود و عطای خدا نه تنها در دنیا، بلکه در آخرت هم ادامه می‌یابد بلکه در آنجا برکتها و عزتها صد چندان می‌گردد که در این باره آیات قرآنی فراوان است و از جمله آنهاست آیه ۹۷ سوره نحل که می‌فرماید: «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنجبینه حیاة طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما كانوا یعملون». هر کس کاری شایسته کند خواه مرد باشد خواه زن و مؤمن هم باشد البته با حیات پاکیزه جاویدانش می‌گردانیم و مسلماً بهتر از آنچه کرده‌اند مزد و پاداششان می‌بخشیم. و درباره شهیدان می‌فرماید: مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند بلکه زندگانند و در پیشگاه خداوند روزی می‌خورند. [۸۱]. پس وقتی بندگان مطیع خدا و شهیدان حتی پس از مرگ هم مقامات عالی و معنوی خود را در دست دارند و از روزی خواران عالم خلقت هستند مسلماً پیامبران و امامان که از برگزیدگان خداوند می‌باشند و در دنیا وسیله ارتباط بین خدا و خلق بوده‌اند، پس از مرگ نیز این ارتباط را از دست نداده‌اند، بلکه این رابطه استوارتر نیز شده است. به همین جهت وقتی به این بزرگواران توسل شود. تا نزد خداوند شفاعت کنند و برای شخص متوسل، طلب آمرزش نمایند و یا روا شدن حاجت متقاضی را از خداوند بخواهند این عمل مغایر توحید و یکتاپرستی نخواهد بود زیرا خداوند خود فرموده: «فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر» [۸۲] ای [صفحه ۱۲۷] پیامبر برایشان (مسلمانان) ببخشای و برای آنان طلب آمرزش کن و در کارها با ایشان مشورت نما. و

در آیه ۶۲ سوره نور هم، خداوند به رسولش امر می‌کند که برای مؤمنان از خداوند آمرزش بخواهد و برادران یوسف هم بعد از آنکه خطایشان برملا شد به جرم خود اعتراف کردند، از پدر خود چنین خواستند: قالو یا ابانا استغفرلنا ذنوبنا انا کنا خاطئين» [۸۳] گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم. بدیهی است اگر تقاضای پیامبران و وساطت ایشان برای بندگان بی‌اثر بود، خداوند به آنان تکلیف نمی‌فرمود برای پیروان خود طلب آمرزش کنند پس شفاعت و وساطت ایشان در پیشگاه خداوند پذیرفته می‌افتد. از این رو توسل به پیامبر و امامان و بنده صالح خدا ابوالفضل العباس علیه‌السلام در حد مجاز نه تنها شرک محسوب نمی‌شود، بلکه سبب برآورده شدن حاجت نیز می‌گردد.

نحوه توسل چگونه است؟

در زیارت نامه‌هایی که از معصومین علیه‌السلام رسیده تا در مشاهده مشرفه قرائت کنند، نحوه توسل را پیشوایان به پیروان خود آموخته‌اند و در همه آنها خواسته‌ها در پیشگاه خدا معروض می‌افتد بنابراین هرگز عمل بنده، به گناه شرک آلوده نمی‌شود. مثلاً زیارت معروف به امین الله و یا زیارت جامعه و یا ادعیه بعد از زیارت مانند دعائی که بعد از زیارت امام رضا علیه‌السلام خواندنش مستحب است روش توسل به مقربان در گاه خدا را به نیازمندان می‌آموزد از جمله زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام است که در پایان کتاب آورده‌ایم. [صفحه ۱۲۸] خلاصه توسل به معصومین و نیز عرض حاجت به باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه‌السلام به نحوی که پیشوایان به ما آموخته‌اند شرک به خدا محسوب نمی‌شود اما توسلانی که بندگان خدا در ردیف پروردگار قرار می‌دهد بی‌شک شرک، و ظلم عظیم خواهد بود. [۸۴].

سرنوشت قاتل حضرت ابوالفضل

هر کسی که مرتکب جرم و گناهی شود که به علت حمایت جنایتکاران حاکم و یا به جهات دیگر از کیفر قانونی فرار کند از کیفر طبیعی در دنیا و از [صفحه ۱۲۹] کیفر اخروی در آخرت در امان نخواهد بود! و سرنوشت قاتلین ابوالفضل العباس علیه‌السلام از این قاعده حتمی و سنت الهی مستثنی نبوده که به شرح سرنوشت یکی از آنان می‌پردازیم. قاسم بن اصبع بن نباته می‌گوید: روزی مردی را که از پیش می‌شناختم و از قبیله بنی‌ایمان بن دارم بود، با چهره سیاه دیدم، ابتدا وی را نشناختم، بعد از دقت بسیار و شناسایی به او گفتم: تو را قبلاً با چهره‌ای سفید و صورتی زیبا دیده‌ام، حالا این چه قیافه زشتی است که پیدا کرده‌ای؟ آن مرد پاسخ داد: یکی از اصحاب حسین علیه‌السلام را که در پیشانی‌اش اثر سجود نمایان بود و از چهره‌اش پیدا بود که بنده شایسته خداست در روز عاشورا کشتم و از آن موقع شبی بر من نگذشته مگر در خواب می‌بینم که او گریبانم را می‌گیرد و در جهنم می‌اندازد. وحشتی که از این خواب بر من دست می‌دهد موجب می‌شود فریاد کشم و کسان و اطرافیان خویش را از خواب بیدار کنم و این را نیز بگویم که از اولین شبی که این خواب را دیده‌ام، چهره‌ام سیاه شده است. قاسم می‌گوید: از او پرسیدم، کسی را که کشتی چه نام داشت؟ پاسخ داد: او عباس پسر رشید علی بود. قاسم پسر اصبع می‌گوید: برای صدق مدعای او و ارضاء حس کنجکاوی خود به جستجو پرداختم و از همسایگان وضع حال قاتل را پرسیدم. همگی گواهی دادند که صدای صیحه و فریاد شبانه او را می‌شنوند و از اینکه آسایش ایشان را هم مختل کرده، رنج می‌برند. می‌گویند، این مرد که در دنیا هم روسیاه شده، آن قدر تشنه می‌شد که قلع قلع آب می‌نوشید ولی فایده‌ای نمی‌بخشید تا عاقبت شکمش ترکید و به درک رسید. [صفحه ۱۳۰] قرضی است کرده‌های تو در نزد روزگار در هر کدام روز که باشد ادا کند [صفحه ۱۳۱]

سخنان امامان درباره عباس علیه‌السلام

ابوحزمه ثمالی می‌گوید: روزی امام زین‌العابدین علیه‌السلام تا عیدالله پسر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را دید، گریست و فرمود: روزی سخت‌تر از جنگ احد بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نگذشت که در آن روز عمومیش شهید گشت و پس از آن روزی سخت‌تر از «موت» نبود که در آن پسرعمومیش جعفر بن ابیطالب به شهادت رسید و روزی هم چون روز حسین علیه‌السلام نبود که سی هزار مرد او را محاصره کردند و می‌خواستند با ریختن خون حسین به خدا تقرب جویند! سپس فرمود: خدا عمومیم عباس را رحمت کند که برادرش را بر خود مقدم داشت و جان عزیز خویش را فدایش نمود و در جانبازی چنان کوشید که دو دستش از تن جدا گردید و خداوند بزرگ در عوض به او دو بال عنایت فرماید که چون جعفر بن ابیطالب با فرشتگان در بهشت پرواز کند. و از برای عباس در پیشگاه خداوند مقام و مرتبه‌ای است که همه شهیدان راه حق، در روز رستاخیز، آرزوی آن مقام را دارند و بر درجه والای عباس غبطه می‌برند! [۸۵]. امام جعفرصادق علیه‌السلام در زیارتنامه‌ای که به ابوحزمه ثمالی تعلیم فرموده، مقام ابوالفضل علیه‌السلام را چنان ستوده که شرح آن به تدوین کتاب مفصلی نیاز دارد و آن زیارتنامه را در کتب ادعیه، از جمله مفاتیح الجنان [صفحه ۱۳۲] تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی می‌توان خواند، و در جای دیگر آن امام معصوم علیه‌السلام درباره حضرت عباس علیه‌السلام فرموده است: عمومی ما عباس دارای بصیرت نافذ و ایمان محکم بود. او در رکاب برادرش ابا عبدالله با دشمنان پیکار کرد و خود را به بلایی نیکو افکند و آزمایش خوبی داد تا به درجه شهادت رسید. [۸۶]. [صفحه ۱۳۳]

زیارت‌نامه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام

ابوحزمه ثمالی گفته: امام جعفرصادق علیه‌السلام فرموده است چون خواستی عباس بن علی علیه‌السلام را زیارت کنی بر در روضه‌اش می‌ایستی و می‌گوئی: سلام الله و سلام ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین و عبادہ الصالحین و جمیع الشهداء و الصدیقین و الزاکیات الطیبات فیما تغتدی و تروح علیک یا بن امیرالمؤمنین اشهد لک بالتسليم و التصدیق و الوفاء و النصیحة لخلف النبی صلی الله علیه و آله المرسل و السبط المنتجب و الدلیل العالم و الوصی المبلغ و المظلوم المهتمم فجزاک الله عن رسوله و عن امیرالمؤمنین و عن فاطمه و الحسن و الحسین صلوات الله علیهم افضل الجزاء بما صبرت و احتسبت و اعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک و استخف بحرمتک و لعن الله من حال بینک و بین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما و ان الله منجر لکم ما وعدکم جنتک یا بن امیرالمؤمنین و افدا الیکم و قلبی مسلم لکم و تابع و انا لکم تابع و نصرتی لکم معده حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین فمعکم معکم لا- مع عدوکم انی بکم و بایابکم من المؤمنین و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین قتل الله امه قتلتمکم بالأیدی و الألسن [صفحه ۱۳۴]

ترجمه زیارت‌نامه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام

درود خداوند و درود فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و بندگان درستکار و همه شهیدان و راست گفتاران و درست کرداران و نیکان و پاکیزگان، در هر صبح و شام، بر تو ای پسر امیرمؤمنان. گواهی می‌دهم که حضرتت مقام تسلیم و تصدیق و وفاداری و خیرخواهی نسبت به پسر پیامبر - درود خدا بر او و خاندان وی باد - در حد کمال داشتی همان فرزند زاده رسول که برگزیده و رهبر دانای خلق و وصی پیامبر و رساننده حکم خدا به خلق و مظلوم جفا کشیده از ظالمان بود. پس خداوند تو را از سوی رسولش و از جانب امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بهترین پاداش عطا کند و (گواهی می‌دهم) بواسطه صبر و تحمل مصائبی که در یاری برادرت فرمودی، سعادت آخرت تو را نیکو و سزاست. خدا لعنت کند کسی را که تو را کشت و حقت را نشناخت و پاست را نداشت و خداوند لعنت کند کسی که بین تو و آب فرات را حایل و مانع شد. گواهی می‌دهم که مظلوم کشته شدی و خداوند آنچه را به شما وعده داده پاداش خواهی گرفت. ای پسر امیرمؤمنان، به زیارت آمده‌ام، در حالیکه بر شما واردم و

قلیم تسلیم امر و تابع فرمان شماسست و من تا زمانی که خداوند که نیکوترین حاکمان است حکم کند (همیشه) پیرو و آماده یاری شما هستم. [صفحه ۱۳۵] پس با شما می‌آری با شما، نه با دشمنان شما، من به شما (خاندان رسالت و امامت) ایمان دارم و به بازگشت شما نیز مؤمن هستم و به مخالفان و قاتلان شما منکر و کافر. خدا بکشد امتی را که به دست و زبان شما را کشتند (و بر شما ظلم و بیداد روا داشتند). سپس داخل روضه پاک ابوالفضل العباس علیه السلام گشته و می‌گویی: السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لأئمة المؤمنین و الحسن و الحسین صلی الله علیهم و سلم. السلام علیک و رحمۃ الله و برکاته و مغفرت و رضوانه و علی روحک و بدنک اشهد و اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصره اولیائه الذآبون عن احبائه فجزاک الله افضل الجزاء و اکثر الجزاء و اوفی جزاء احد ممن و فی بیعت و استجاب له دعوت و اطاع و لاه امره اشهد انک قد بالغت فی النصیحة و اعطیت غایة المجهود فبعثک الله فی الشهداء و جعل روحک مع ارواح السعداء و اعطاک من جنانه افسحها منزلا و افضلها غرفا و رفع ذکرک فی علین و حشرک مع النیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا. اشهد انک لم تهن و لم تنکل و انک مضیت علی بصیرة من امرک مقتدیا بالصالحین و متبعا للنیین فجمع الله بیننا و بینک و بین رسوله و اولیائه فی منازل المختبین فانه ارحم الرحمین درود بر تو ای بنده درستکار و ای مطیع به خدا و رسول و امیر مؤمنان و حسن و حسین - که صلوات و سلام خدا بر ایشان باد - درود و رحمت و برکت و مغفرت و خشنودی خداوند بر جسم و جان تو باد. گواهی می‌دهم و خدا را گواه می‌گیرم که با همان مقام رفیع شهیدان بدر و دیگر مجاهدان راه خدا درگذشتی. آن پاکدلانی که برای خدا با [صفحه ۱۳۶] دشمنان وی جنگیدند و در یاری کردن دوستان کوشیدند و در دفاع و حمایت از حبیبانش بی‌قراری کردند و بر جای نماندند پس خداوند به تو، بهترین و بیشترین و فراوانترین و کاملترین پاداش کسی را عطا کند که به بیعت او وفا کرد و دعوتش را پذیرفت و والیان امورش را اطاعت نمود. گواهی می‌دهم که تو در اندرز گفتن دشمن ستمگر، نهایت کوشش و کمال و جهد و اهتمام را بکار بردی. پس خداوند تو را در زمره شهیدان برانگیزاند و روان پاکت را با نیک‌بختان قرار دهد و از بهشت فراخترین منزل و بهترین غرفه‌ها را عطا فرماید و نامت را در میان بزرگان شریفان و بهشتیان بلند گرداند و تو را با پیامبران و راست‌گفتاران و شهیدان و درستکاران که رفاقت آنان نیکوست، محشور گرداند. گواهی می‌دهم که تو هیچ سستی نورزیدی و کوتاهی در احیاء دین نمودی و در کار خویش با بصیرت از جهان درگذشتی و در اعمالت به صالحان اقتداء کردی و از پیامبران پیروی فرمودی، پس خدا بین ما و میان تو رسول و اولیانش در منازل خاضعان و باتقویان جمع گرداند که خدا مهربانترین مهربانان است. در مفاتیح الجنان، از قول سید بن طاوس و شیخ مفید، زیارت دیگری نقل شده که نحوه‌ی توسل به آن حضرت و دیگر اولیاء خدا را به زیارت کنندگان و نیازمندان آموزش می‌دهد. از این رو با تذکر به این نکته که در ضمیر «بهم مساوی است با به ایشان» بیشتر اندیشیده شود، آن را در زیر می‌آوریم: السلام علیک یا ابوالفضل العباس ابن امیر المؤمنین السلام علیک یا بن سید الوصیین السلام علیک یا بن اول القوم اسلاما و اقدمهم ایمانا و اقوامهم بدین الله و احواطهم علی الاسلام اشهد لقد نصحت لله و لرسوله و لآخیک فنعمة الأخ المواسی فلعن الله امة قتلتک و لعن الله امة ظلمتک و لعن الله امة استحلّت منک المحارم [صفحه ۱۳۷] و انتهکت حرمة الاسلام فنعمة الصابر المجاهد المحامی الناصر و الأخ الدافع عن اخیه المجیب الی طاعة ربه الراغب فیما زهد فی غیره من الثواب الجزیل و الثناء الجمیل و الحقک الله بدرجۃ اباؤک فی جنات النعیم اللهم انی تعرضت لزیارة اولیائک رغبة فی ثوابک و رجاء لمغفرتک و جزیل احسانک فاسئلك ان تصلی علی محمد و اله الطاهرین و ان تجعل رزقی بهم دآرا و عیشی بهم قآرا و زیارتی بهم مقبولة و حیاتی بهم طیبة و ادرجنی ادراج المکرمین و اجعلنی ممن ینقلب من زیارة مشاهد احبائک مفلحا منجحا قد استوجب غفران الذنوب و ستر العیوب و کشف الکروب انک اهل التقوی و اهل المغفرة درود بر تو ای ابوالفضل العباس. ای پسر امیر المؤمنین. درود بر تو ای سرور جانشینان پیغمبر. ای فرزند کسی که در پذیرفتن اسلام بر همه امت پیشی گرفت و در دین خدا از همه پایدارتر و در حفظ اسلام از همه مراقبتر بود. گواهی می‌دهم

که تو در راه خدا و رسول و برادرت (حسین) خیرخواه بودی و امت را نصیحت و اندرز فرمودی و در وفاداری کوتاهی نکردی. خدا لعنت کند امتی را که تو را کشت و خدا لعنت کند امتی را که بر تو ظلم کرد و خداوند لعنت کند امتی را که حرام خدا را درباره شما حلال شمرد و حرمت اسلام را پاس نداشت و هتک نمود. ای ابوالفضل، ای نیکو مجاهد راه خدا و یاور و حامی برادر، تو از حریم برادر دفاع و از امر پروردگارش اطاعت کردی و در راه فداکاری آن حضرت و ثواب بزرگ و یاری وی، که دیگران از او روی گردانیدند، تلاش فرمودی و ثواب عظیم و نام نیکو در دو عالم یافتی. خداوند در بهشت پرنعمت، تو را به پدران ملحق فرماید. خدایا، به اشتیاق ثواب و به امید آمرزش و احسان بزرگ تو، خود را [صفحه ۱۳۸] برای زیارت اولیاء آماده ساخته‌ام. پس از تو خواهانم که بر محمد و آل پاک او درود فرستی و اینکه بواسطه ایشان روزیم را گشایش دهی و زندگانیم را خوش گردانی و زیارتم را به وسیله شفاعت ایشان بپذیری و حیاتم را بواسطه ایشان پاکیزه گردانی و مرا در صف اهل کرامت درج فرمائی. از همان کسانی که چون از زیارت مشهد محبانت بازگردند، رستگار، حاجت روا شده، آمرزیده گشته، زشتی‌هایشان پوشیده و اندوهشان برطرف شده است. آری ای خداوند فقط تو اهل تقوی و مغفرت هستی (و سزااست که از تو بترسند و به آمرزش تو امیدوار باشند).

پاورقی

[۱] سوره مائده، آیه ۳۵. [۲] آل عمران - ۱۵۹. [۳] پروردگار شما فرمود مرا بخوانید تا از شما بپذیرم. مؤمن - ۶۰. [۴] در آن زمان از اینجانب کتاب آئین زنده منتشر شده بود. [۵] انظر لی امرئه قد ولدتها الفحولة من العرب لا تزوجها فتلدلی غلاما فارسا. [۶] تزوج بفاطمه الکلابیه فانه لیس فی العرب اشجع من آبانها و لا افرس. [۷] از نهج الفصاحة. [۸] از نهج الفصاحة. [۹] از نهج الفصاحة. [۱۰] روم - ۲۱. [۱۱] ناسخ التواریخ می‌نویسد: قد لید، دو ذرع و نیم بوده است. [۱۲] ترجمه اشعار از عبدالمحمد آیتی است. [۱۳] اشعر کلمة تکلم به العرب کلمة لید: الا کل شیئی ما خلا الله باطل. [۱۴] الا کل شیئی ما خلا الله باطل و کلم نعیم لا محالة زایل نعیمک فی الدینا غرور و حسرة و عیشک فی الدینا محال و باطل و کل اناس سوف تدخل بینهم دویهیة تصفر منها الانامل و کل امری یوما سیعلم سعیه اذا کشف عند الاله المحاصل. [۱۵] یونس - ۳ و اعراف ۵۴. [۱۶] الا بذكر الله تطمئن القلوب. (رعد - ۲۸). [۱۷] توبه - ۱۱۱. [۱۸] آل عمران - ۱۶۹. [۱۹] الا بذكر الله تطمئن القلوب دل آرام می‌گیرد زنام خدای. (رعد - ۲۸). [۲۰] انسان - ۷ تا ۱۰. [۲۱] الشمس - ۷ و ۸. [۲۲] خیر ما ورث الالباء الابناء الادب. [۲۳] خذ الحکمة انی کانت فان الحکمة ضالة کل مؤمن. [۲۴] خیر من صحبت من ولهک بالاخری و زهدک فی الدینا و اعانک علی طاعة المولی. [۲۵] غررالحکم. [۲۶] بنا به روایت ابن‌اثیر مدت خلافت عثمان از دوازده سال ۱۲ روز کم بوده و مجمل التواریخ این مدت را یازده سال و ۲۲ روز قید کرده و طبری مدت خلافت وی را یازده سال و ۱۱ ماه و ۲۲ روز نوشته است و گفته‌اند قتل خلیفه سوم روز جمعه ۱۲ ذی‌حجه سال ۳۶ هجری بوده است. [۲۷] و کان العباس رجلا - و سیما جمیلا - یرکت الفرس المطهم و رجلاه یخطان فی الارض و کان یقال له قمر بنی‌هاشم. [۲۸] کالجیل العظیم و قلبه کالطور الجسیم لانه کان فارسا هماما و بطلا ضرغاما و کان جسورا علی العطن و الضرب فی میدان الکفار و الحرب. [۲۹] فلن تجد لسنة الله تبديلا و لن تجد لسنة الله تبديلا، در سنت خدا هیچ تبدیلی نمی‌یابی و در سنت خدا هیچ تغییری نمی‌یابی. (فاطر - ۴۳). [۳۰] داماد عثمان. [۳۱] ابوذر فی امتی علی زهد عیسی بن مریم. [۳۲] ابوذر صدیق هذه الامه. [۳۳] ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابوذر، یعیش وحده و یموت وحده و یدخل الجنة وحده. [۳۴] توبه - ۳۵. [۳۵] الهوا و العبوا فانی اکره ان یری فی دینکم غلظة. [۳۶] رمیا بنی‌اسماعیل فان اباکم کان رامیا. [۳۷] الرمی خیر مالہوتم به. [۳۸] غلموا ابناکم السباحة و الرماية. [۳۹] السیوف مفاتیح الجنة. [۴۰] رهان الخیل طلق. (نقل احادیث از نهج الفصاحة). [۴۱] از شماره ۵۱ تا ۶۱ سال سی و یکم مجله خواندنیها «امام حسین علیه السلام و ایران». [۴۲] این دعا مستجاب شد و مدتها معاویه و یزید و سایر حکام ستمگر اموی چون حجاج بن یوسف، دمار از روزگار مردمی که به ستمیدن عادت کرده بودند برآوردند و ما در کتاب «داستان شجاعان»

این موضوع را به تفصیل شرح داده‌ایم. [۴۳] از نامه ۲۳ نهج البلاغه. [۴۴] صعلوک به معنی فقیر و بی چیز است و صعالیک اصطلاحاً به کسانی اطلاق می‌شد که به چپاول اموال مردم می‌پرداختند. [۴۵] از خطبه ۲۷ نهج البلاغه صفحه ۸۵ ترجمه فیض الاسلام (از طرف مؤلف تغییرات جزئی در ترجمه فارسی داده شده است). [۴۶] جراح بن سنان اسدی، امام علیه‌السلام را مجروح نمود و فرار کرد. [۴۷] بعضی هم تاریخ صلح با معاویه را ۱۵ ماه جمادی الاولی سال ۴۱ هجری نوشته‌اند که با این ترتیب مدت خلافت حضرت امام حسن علیه‌السلام هفت ماه و بیست و چهار روز می‌شود و در صورت اول شش ماه. [۴۸] بقره - ۱۴. [۴۹] خدا و پیامبر و فرمانروایان خود را اطاعت کنید. [۵۰] نهج الفصاحه. [۵۱] اما الخلیفه فمن سار بسیره رسول الله و عمل بطاعته الله عزوجل لیس الخلیفه من سار بالجور و عطل السنن و اتخذ الدنيا اما و ابا ولكن ذلك ملک اصاب ملکا فتمتع منه قليلا و كان قد انقطع منه فاتخم لذته و بقیة عليه نبعثه و كان كما قال الله و ان ادري لعله فتنه لكم و متاع الی حین. [۵۲] هود - ۱۱۶. [۵۳] نهج الفصاحه. [۵۴] نقل به اختصار از کتاب «زندگانی قمر بنی هاشم». [۵۵] و جعلنا من الماء کل شیء حی، هر موجود زنده‌ای را از آب زنده قرار داده‌ایم (انبیاء - ۳۰). [۵۶] انبیاء - ۱۰۵. [۵۷] اعراف - ۱۹۶. [۵۸] مائده - ۸۴. [۵۹] انبیاء - ۸۵ و ۸۶. [۶۰] ما ان ابالی بما لاقت جموعهم بالغدقذونه من حمی و من موم اذا اتکات علی الانماط فی غرف بدیر مران عندی ام کلثوم. [۶۱] اسقنی شربه تروی مشاشی ثم صل فاسق مثلاً ابن زیاد صاحب السر و الامانه عندی و لتسدید مغنمی و جهادی. [۶۲] لیت اشیاخی بیدر شهدوا جزع الخرج من وقع الاسل لا هلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل قد قتلنا القوم من ساداتهم و عدلنا بیدر فاعتدل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل بیت اول این شعر از عبدالله بن الزبیری است که در جنگ احد سروده، و بقیه را یزید به همان قافیه افزوده است و این عبدالله که از معاندین بوده پس از فتح مکه مسلمان شده است. [۶۳] جنگ صفین در سالهای ۳۶ و ۳۷ هجری به وقوع پیوست و جنگ با خوارج نهروان در سالهای ۳۹ و ۴۰ هجری واقع شده از این رو باید یقین کرد که عباس علیه‌السلام در جنگ نهروان از نیروی فکری و جسمی و تجربه بیشتری برخوردار بوده است. [۶۴] شرح حال سمیه و چگونگی انتساب برادری زیاد بن ابیه را به معاویه در کتاب داستان شجاعان شرح داده‌ایم. [۶۵] شمر نیز از قبیله بنی کلاب بوده است. [۶۶] انا ابن ذی النجدة و الافضال ذاک علی الخیر ذوالفعال سیف رسول الله ذوالنکال فی کل قوم ظاهر الاحوال. [۶۷] انا عثمان ذوالمفاخر شیخی علی ذوالفعال الطاهر هذا حسین سید الاخیر و سید الصغار و الاکابر. [۶۸] انا جعفر ذوالمعالی ابن علی الخیر ذی الافضال ذاک الوصی ذوالسنا و الوالی حسبی لعمی شرفا و خالی احمی حسینا ذالندی المفضل. [۶۹] اقاتل القوم بقلب مهتد اذب عن سبط النبی احمد اضربکم بالصارم المهند حتی تحیدوا عن قتال سیدی انا العباس ذوالتودد نجل علی المرتضی المؤید. [۷۰] لا ارب الموت اذا الموت زقا حتی اواری میتا عند اللقا انا صبور شاکرا للملتقی و لا اخاف طارقا ان طرقا بل اضرب الهام و افری المفرقا انا العباس صعب باللقا نفسی ل نفس الطاهر السبط رقا توضیح: منتهی الامال این رجز را به شرح زیر نقل کرده: لا ارب الموت اذا الموت زقا حتی اواری فی المصالیة اللقا نفسی ل نفس المصطفی الطهر و انا العباس اغدوا بالسقا و لا اخاف الشر یوم الملتقی. [۷۱] یا نفس بعد الحسین هونی فبعده کنت ان تکونی هذا الحسین شارب المنون و تشریبین بارد المعین هیئات ما هذا فعال دینی و لا فعال صادق الیقین. [۷۲] و الله ان قطعتمو یمینی انا احمی ابداء عن دینی و عن امام صادق الیقین سبط النبی الطاهر الامین نبی صدق جائنا بالمدین مصدقا بالواحد الامین. [۷۳] برخی نوشته‌اند دست راست عباس علیه‌السلام را ابرص بن شیبان و دست چپ آن حضرت را عبدالله بن یزید شیبانی قطع کرده و آنچه ما در متن آورده‌ایم از کتاب ابصار العین است. [۷۴] یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمه الجبار مع النبی السید الابرار مع جملة السادات و الاطهار قد قطعوا بیغیهم یساری فاصلهم بارب حر نار. [۷۵] کانهم حمر مستنقره فرت من قسورة، گوئی خران رمنده‌اند که از شیر می‌گریزند. (مدثر - ۵۲ - ۵۱). [۷۶] تعدیتیم یا شر قوم بیغیکم و خالفتیم دین النبی محمد اما کان خیر الرسل اوصاکم بنا اما نحن من تجل النبی المسدد اما کانت الزهرا امی دونکم اما کان من خیر البریه احمد لعنتم و اخزیتیم بما قد جنیتیم فسوف تلاقوا حر نار توقد. [۷۷] یا من رأی العباس کر علی

جماهیر النقد و وراة من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد انبت ان ابنی اصیب براسه مقطوع ید ویلی علی شبلی امال برأسه ضرب العمدة کو کان سیفک فی یدیک لما دنی منه احد. [۷۸] لا تدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصبحت و لا من بنین اربعة مثل نشور الربی قدوا صلوا الموت بقطع الوتین تنازع الخرصان اشلائهم فکلهم امسی صریعا طعین یا لیت شعری اکما اخبروا بان عباسا قطع الیمین. [۷۹] مؤمن - ۶۲. [۸۰] در کتاب آب و بهداشت در اسلام این موضوع را به تفصیل شرح داده و معتقد هستیم که همه اعمال مسلمان اعم از عبادات و معاملات و... باید قربه الی الله انجام شود. [۸۱] آل عمران - ۱۶۹. [۸۲] آل عمران - ۱۵۹. [۸۳] یوسف - ۹۷. [۸۴] مرحوم حاج شیخ حسن داورزنی که در سال ۱۲۷۴ در سبزوار متولد و در چهارم فروردین ماه ۱۳۵۲ در سن ۷۸ سالگی در زادگاه خود درگذشته، یکی از اساتید بزرگ و دانشمندان به نام سبزوار بود که بیش از ۵۰ سال عمر پربرکتش در تعلیم و تربیت نوباوگان این مرز و بوم صرف شد. این شخصیت بزرگوار، که پدر فرهنگ سبزوار نام گرفته، در آبان ماه ۱۳۰۵ شمسی دبستان ملی دانش را تأسیس کرد و آن را تا هنگام مرگ دائر داشت و در دفتر همین مدرسه نیز جان به جان آفرین تسلیم کرد. این بزرگمرد که پدر همسر این جانب نیز هست، روزی که از بدی اوضاع مالی و مشکلات خود در تهران با وی سخن می‌گفتم، محوه توسل به معصومین علیه‌السلام را به من آموخت که آن را برای حاجتمندان نقل می‌کنم. فقید سعید (حاج شیخ حسن داورزنی قدس سره) فرمود: وقتی مشکلات از هر سو به من روی می‌آورد و در تأمین مایحتاج روزانه‌ام در می‌مانم، در خانه‌ای خلوت ابتدا دو رکعت نماز می‌خوانم و ثوابش را به روان پاک امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نثار می‌کنم و سپس مانند کودکی که مصرانه از پدرش چیزی را مطالبه می‌کند، عرض می‌کنم: یا علی در مانده‌ام، پیر هم هستم و توانائی به انتظار نشستن بر در خانهات را ندارم، زود مالی به من بده که با آن حاجتم روا شود. آن جناب می‌فرمود: چند بار تقاضای خود را تکرار می‌کنم و سپس ساکت می‌مانم. وقتی آرامشی بر دلم دست داد می‌فهمم که حاجتم روا خواهد شد و افزود: هر وقت چنین حالتی بر من دست داده پس از ۲۴ ساعت حاجتم روا شده است و آن فقید سعید می‌گفت: معصومین علیه‌السلام زنده‌ترند، همانگونه که در ایام حیاتشان «سائل» را از خود نمی‌رانند، اکنون نیز گدای در خانه‌شان را به قهر نمی‌رانند. پس می‌توان بدون اینکه آنان را شریک خدا قرار داد به حاجات خود رسید. در سبزوار، کتابخانه، خیابان و مدرسه به نام استاد فقیه «حاج شیخ حسن داورزنی» نامگذاری شده است. روانش شاد. [۸۵] رحم الله عمی العباس بن علی فلقد آثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابد له الله بجناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابی طالب و ان للعباس عندالله تبارک و تعالی منزلة یغبطه علیها جمیع الشهداء یوم القیامة. [۸۶] کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیره صلب الایمان جاهدا مع ابیعبداالله و ابلی بلائا حسنا و مضی شهیدا.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهدوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب

از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن

بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

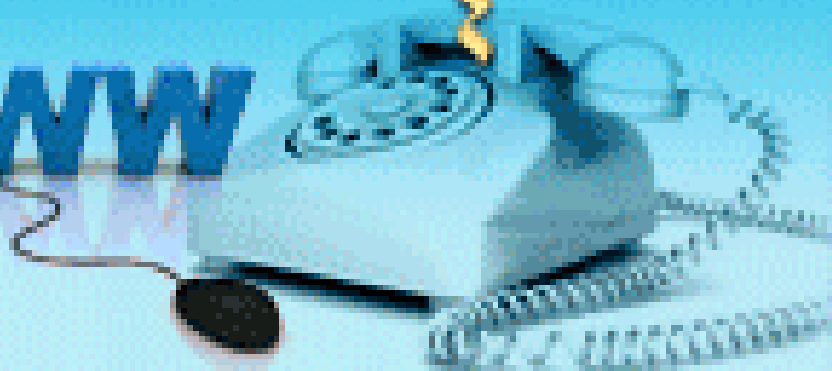


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

